روزنامهٔ

سفر خراسان

به همراهی ناصرالدین شاه

تألیف

میرزا قهرمان امین لشکر

به کوشش

ایرج افشار - محمد رسول دریاگشت



انتشارات اساطیر

روزنامهٔ
سفر خراسان

گنجینهٔ خاطرات و سفرنامه‌های ایرانی

(۶)

زیر نظر ایرج افشار

روزنامهٔ

سفرِ خراسان

به همراهی ناصرالدین شاه

(۱۳۰۰)

از

میرزا قهرمان امین لشکر

به کوشش

ایرج افشار - محمد رسول دریاگشت



۱۸۸



روزنامه سفر خراسان
نوشتهٔ میرزاقهرمان امین لشکر
به کوشش: ایرج افشار - محمدرسولدریاگشت
چاپ اول: ۱۳۷۴
حروف چینی: پیشگام و میثاق
لیتوگرافی و چاپ: دیبا
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

ناشر: اساطیر: میدان فردوسی، اول ایرانشهر ساختمان ۱۰ تلفن: ۸۸۲۴۲۵۰ - ۸۸۲۱۴۷۳

این مجموعه...

نگارش تاریخ دقیق اجتماعی و سیاسی دو قرن اخیر ایران منوط به چاپ شدن بسیاری از اسناد و مآخذ عصری است و از آن جمله است سفرنامه‌هائی که ایرانیان خواه در سفرهای خود به پهنهٔ ایران نوشته‌اند و خواه دربارهٔ سفرهائی که به ممالک دیگر کرده و هریک به چشم عجب دیده‌ها و شنیده‌های تازه‌ای را برای همزبانان خویش به رشتهٔ قلم درآورده است. از هریک از آن نوشته‌ها می‌توان نکته‌های ظریف و طبعاً مفید که به کار تاریخ نویسی می‌آید استخراج کرد و طبعاً تاریخ واقعی اجتماعی و سیاسی ایران روشن‌تر خواهد شد از آنچه تاکنون به عنوان «تاریخ» به دستمان رسیده است.

طبیعی است که هریک از این مآخذ قدیم به چشم خوانندگان و جستجوکنندگان جنبهٔ کاملاً اعتباری خواهد داشت و ممکن است کتابی که پسند ذوق یکی واقع می‌شود دلپذیر خاطر دیگری نباشد، اما یک «مجموعه»ای که به نشر اسناد و مدارک عصری می‌پردازد سعی‌اش بر آن است که آن اسناد و مدارک برای تاریخ مفید واقع شود و نباید در سنجش و گزینش خود توجهش به آن باشد که نویسندهٔ سندی خیانت کننده بوده است و پردازندهٔ مدرکی دیگر خدمت کننده. نوشتهٔ هر دو دسته باید چاپ شود تا محقق بی‌طرف و مورخ بی‌نظر بتواند نویسندگان آن کتابها یا صادرکنندگان آن اسناد را چنانکه بوده‌اند بشناساند. بنابراین کتابهائی که درین مجموعه چاپ خواهد شد دلالت ندارد بر این که ناظر یا ناشر به قصد

«طرفداری» به چاپ رسانیده‌اند.

یک مجموعه، از سلسلهٔ انتشارات اساطیر که علاقه‌مندانی چند به فرهنگ ایران به قصد انتشار کتابهای مفید بنیاد گذارده‌اند مجموعه‌ای است به نام «سفرنامه‌های ایرانی». درین مجموعه علاوه بر تجدید چاپ سفرنامه‌هایی که پیش ازین چاپ شده و بسیار نایاب است سفرنامه‌هایی به چاپ خواهد رسید که به صورت نسخهٔ خطی درگوشه و کنار کتابخانه‌ها ناشناخته مانده است.

* * *

نام این مجموعه پیش ازین «مجموعهٔ سفرنامه‌های ایرانی» بود و دو کتاب در آن با این نام به چاپ رسید و منتشر شد، اما چون تصمیم بر آن گرفته شد که بعضی از کتابهای خاطرات هم، به چاپ برسد ازین پس نام این مجموعه، باتوجه به اینکه سفرنامه خود چیزی جز خاطرات نیست، «گنجینهٔ خاطرات و سفرنامه‌های ایرانی» خوانده می‌شود.

شماره‌های ۳ و ۴ و ۵ این گنجینه به خاطرات و سفرنامهٔ مسعود میرزا ظل‌السلطان که مجموعاً در چاپهای نخستین به «سرگذشت مسعودی» شهرت داشت اختصاص یافته بود.

اینک این سفرنامه «سفر خراسان» شمارهٔ ۶ و سفرنامهٔ بعدی که از همین مؤلف با نام «روزنامهٔ توقف تبریز» به زودی منتشر خواهد شد شمارهٔ ۷ خواهد داشت.

فهرست مندرجات

یادداشت

سفرنامه‌ای که درین کتاب و جزو «گنجینهٔ خاطرات و سفرنامه‌های ایرانی» چاپ می‌شود نوشتهٔ یکی از رجال دیوانی دورهٔ ناصری واز کسانی است که ناصرالدین شاه به او دلبسته بود و مناصب معتبربه‌اوداده بود. همین سفرنامه گواه مقام ومنزلتش در دربار ودستگاه آن پادشاه است.

نام این شخص قهرمان است و چون از تحصیلات فارغ شد و به نوجوانی رسید به میرزا قهرمان شهرت گرفت. در ۱۲۴۴ قمری متولد شد و در ۱۳۱۰ قمری درگذشت. پدرش میرزا یوسف نام داشت. از مردم قمشهٔ اصفهان بود و نزد محمدقلی خان پسر آصف‌الدوله که از اعضای دستگاه طاووس خانم تاج‌الدوله اصفهانی از زنهای فتحعلی شاه بود سمت ناظری داشت.

میرزا قهرمان به هوش و فراست و پرکاری و کاربری معروف بود. سرگذشت او به اجمال در مراجع عصر ناصری آمده است و مفصل‌تر از همه را مرحومان حسین سعادت نوری (رجال دورهٔ قاجار، تهران، ۱۳٦۴، ص ۲۸۹-۳۰۱) و پس از او مهدی بامداد نوشته‌اند (شرح حال رجال ایران، ذیل قهرمان، جلد دوم. تهران ۱۳٦۳، ص ۱۳۲-۱۳٦).

میرزا قهرمان دارای برادری به نام میرزا محسن بود که مقام سرهنگی داشت. (روزنامهٔ خاطرات بصیرالملک شیبانی، ذیل روز ۲۴ رجب ۱۳۰۱ که عن قریب انتشار می‌یابد).

از خویشان دیگر او که شناخته‌ام حسن خان پسر میرزا حسین خان وقایع‌نگار نوهٔ میرزا قهرمان امین لشکرست که نامه‌ای از او در اسناد صادق مستشارالدوله به دستم افتاده است و عکس آن به یادگار درین اوراق به چاپ می‌رسد.

از فرزندان امین لشکر یکی هم میرزا یوسف خان نام داشت که عکس او را در مجموعهٔ عکسهای بیوتات سلطنتی دیده‌ام. اینجا به چاپ رسانیده می‌شود.

* * *

اینک برای آگاهی از جریانهای زندگی و مقامهای او به این سالشمار نگریسته شود:

۱۲۴۴ تولد

۱۲۷۴-۷۷	ورود به دستگاه عزیزخان سردار کل با منصب مستوفی نظام. سپس رئیس دفتر لشکر شد. چون سردار کل مورد بی‌مهری واقع شد او هم از کار کنار گذاشته شد. (جمعاً مدت بیست سال با سردار کل کار کرد).
۱۲۸۲	به مشیر لشکر ملقب شد.
۱۲۸۳	چونه سردار کل به منصب وزارت نظام رسید با سردار کل عازم تهران شد.
۱۲۸۴	به امین لشکر ملقب شد و نشان سرتیپی درجهٔ اول و حمایل گرفت (منتخب‌التواریخ، ص ۱۴۸) و به مناسبت آشنائی که به امور تبریز داشت مأمور رسیدگی به کارهای نظام آنجا شد.
۱۲۸۵	چون طهماسب میرزا مؤیدالدوله به پیشکاری آذربایجان رسید دستور توقیف امین‌لشکر را به مناسبت هفتاد هزار تومان «باقیداری» صادر کرد. اما سردار کل همهٔ وجوه باقی دارای او را قبول کرد.
۱۲۸۷	چون عزیزخان سردار کل مجدداً به جای مؤیدالدوله به تبریز رفت امین‌لشکر را با خود به تبریز برد.
۱۲۸۸	با فوت سردار کل، میرزا قهرمان قریب به سه ماه پیشکار ولیعهد شد.
۱۲۹۰	همسفری با ناصرالدین شاه در سفر اروپا (منتخب‌التواریخ، ص ۱۷۷)
۱۲۹۲-۶	وزیر گمرکات.
۱۲۹۶-۷	پیشکاری و وزارت مظفرالدین میرزا ولیعهد.
۱۲۹۷-۹	مراجعت به تهران و وزیر گمرکات (منتخب‌التواریخ، ص ۲۱۵). اعتماد السلطنه نصب او را روز ۱۵ جمادی‌الثانیه ۱۲۹۲ نوشته وگفته نصیرالدوله عزل و امین‌لشکر منصوب شد با تعهد بیست و پنج هزار تومان علاوه.
۱۲۹۹	وزیر فواید عامه (منتخب التواریخ، ص ۲۲۸) و عضو مجلس تحقیق (اعتماد السلطنه ذیل ۷ ربیع الاول ۱۲۹۹).

۱۲۹۹	به جای امیرنظام گروسی (که حاکم ساوجبلاغ مکری و مأمور قشون آذربایجان و دفع شیخ عبیدالله کُرد شده بود) وزیر فوائد عامه شد.
۱۳۰۰	همسفری با شاه در سفر خراسان و نگارش سفرنامه‌ای که درین کتاب چاپ می‌شود. اعتمادالسلطنه روز جمعه ۲ شعبان ۱۳۰۰ نوشته است: «خانهٔ امین لشکر رفتم. مشغول استقراض تنخواه بود بجهت سفر خراسان».
۱۳۰۱	وزیر خالصجات تهران (اعتمادالسلطنه، ۱۷ ربیع‌الثانی) و عضو شورای کبرای دولتی.
۱۳۰۱	اعتمادالسلطنه در ۲۹ ذی‌قعده نوشته به دیدنش رفته بدحال بوده و سکته کرده بوده است.
۱۳۰۱	وزیر لشکر شدن به علت کشفی که در تقلبات خزانهٔ نظام کرد (به مدت کوتاه). در همین سال دولت مطالبهٔ پانزده هزار تومال ازو داشت.
۱۳۰۲	عزل از وزارت خالصه و دادن آن سمت به صدیق‌الدوله (اعتمادالسلطنه ۲ ذی‌قعدهٔ ۱۳۰۲)
۱۳۰۳	بست نشستن در خانهٔ امین‌السلطان به مناسبت باقی دار شدن پانزده هزار تومان در محاسبات خود. (اعتمادالسلطنه در ۲۹ محرم ۱۳۰۳ نوشته «پانزده هزار تومان را به او بخشیدند باقی را باید بدهد».
۱۳۰۳	اعتماد السلطنه در ۲۵ ذی قعده نوشته است «خانهٔ امین لشکر را امین‌الدوله از شاه پانزده هزار تومان خرید که یک جقه الماس هشت هزار تومانی داد و هفت هزار تومان نقد».
۱۳۰۵	تبعید به اردبیل به دستور ناصرالدین شاه به مناسبت عریضه‌ای که به شاه نوشته بود. هرچه ازو شفاعت شد شاه قبول نکرد.
۱۳۰۶	اعتمادالسلطنه در ۱۰ شوال نوشته «امین لشکر را تبریز بردند».
۱۳۰۶-۷	ورود به تبریز و اقامت چند ماهه در آنجا و نگارش روزنامهٔ توقف تبریز که متن آن جداگانه چاپ می‌شود.
۱۳۰۷ (اول صفر)	حرکت به تهران همراهی ناصرالدین شاه که از سفر فرنگستان مراجعت کرده بود و ۱۸ صفر به طهران می‌رسند.

۱۳۰۷ (ذی‌القعده) سفر گلپایگان و خوانسار.
۱۳۱۰ درگذشت در تهران.

دربارهٔ میرزا قهرمان نوشته‌اند که ولخرج و گشادباز بود و موقع مرگ از آن همه ثروت که به دست آورده بود می‌توانست نگاه داشته باشد چیزی برجای نمانده بود. به قولی بی‌کفن مرد.
از میرزا قهرمان دو روزنامهٔ سفر باقی مانده است که درین گنجینه به چاپ می‌رسد.

- ۱ -
سفرنامهٔ خراسان

ناصرالدین شاه دومین بار در سال ۱۳۰۰ قمری به سفر خراسان برای زیارت مشهد تصمیم کرد و از جمله کسانی که جزء همراهان انتخاب شد یکی هم میرزا قهرمان امین لشکر بود.
می‌دانیم محمدحسن خان اعتمادالسلطنه که یکی دیگر از نزدیکان و همراهان ناصرالدین شاه بود شرح آن مسافرت را از زبان شاه نوشت و در همان روزگاران به چاپ سنگی رسید و دوباره هم به همان صورت چاپ و نشر شده است.[1]
امین لشکر سفرنامه‌ای از شرح وقایع آن مسافرت به رشتهٔ تحریر درآورد که یک نسخه از آن از پس حوادث روزگار برجای مانده است و جزو کتابخانهٔ مرحوم محمود فرخ شاعر خراسان بود که متن آن درین کتاب به چاپ می‌رسد تا مورخان از آن استفادهٔ تاریخی و جغرافیائی و خوانندگان و علاقه‌مندان سفرنامه‌ها از آن بهرهٔ آگاهی یافتن از نحوهٔ سفرهای شاهانه و وضع راهها و نحوهٔ زندگیهای پیشین و خصوصیات اخلاقی شاه و همراهان و بالاخره اطلاعات جغرافیایی و قومی داشته باشند.
ناصرالدین شاه در ورق اول این سفرنامه به خط خود نوشته است:
«اخبار سفر شما در رکاب برای این بود که اینجا بیکار بود. خیال کردیم در خراسان و آن طرفها احتمال داده‌اند خدمت حضرت لزوماً حکم شود که متصدی بشود و البته در این سفر بی‌کار نباید بماند و نخواهم گذاشت که سفر شما بی‌ثمر بشود، اما حالا چیزی نگوید که

۱- سفرنامهٔ خراسان. خط محمدرضا کلهر. تهران، چاپ سنگی، ۱۳۰۶ ق.

شهرت بی‌جائی بکند و اسباب اخلال فراهم بیاورند».

سفرنامهٔ میرزا قهرمان مأخذی است برای مطابقهٔ اطلاعات سفر با آنچه در سفرنامهٔ ناصرالدین شاه آمده است. طبعاً مکمل آن است و شرح آن مسافرت رسمی و شاهانه را با زبانی و لحنی و گفتاری دیگر دربردارد.

این سفر از ۵ شعبان ۱۳۰۰ آغاز شد و در ۸ ذی‌الحجه پایان گرفت.

خوشبختانه نسخهٔ سفرنامه، اگرچه به خط دو خوشنویس است، ولی امین لشکر خود آن را دیده و در آن اصلاحات و اضافاتی کرده است.

درین سفرنامه آنچه بیشتر قابل توجه تواند بود عبارت است از:

ـ اطلاعات دربارهٔ زندگی شخصی مؤلف (مانند اینکه یادآور شده است که در مدرسهٔ صدر تحصیل می‌کرده است).

ـ اطلاعات جغرافیایی و قوم‌شناسی دربارهٔ راهها، ساختمانها، شهرها، آبادیها، طوایف و اقوام سر راه.

ـ اطلاعات سیاسی و مرزی دربارهٔ سرحدات آخال و حرکات روسها.

ـ اطلاعات دربارهٔ خلقیات و حالات رجال همراه.

ـ اطلاعات دربارهٔ طرز سفر و خورد و خوراک.

ـ اطلاعات دربارهٔ شهر مشهد و شهرهای میان راه و معرفی اشخاص محلی.

یگانه نسخهٔ این سفرنامه روزگاری از آن شاعر فقید مرحوم محمود فرخ خراسانی بود و چون من از ایشان تقاضای عکس کردم لطف کرد و میکروفیلمی تهیه کرد که اینک در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران است (شمارهٔ ۳٦٦۵ـ فهرست آن از محمدتقی دانش‌پژوه، جلد دوم، ۱۳۵۳. ص ۲۱۷-۲۱۸).

ـ ۲ ـ
روزنامهٔ توقف تبریز و سفر به طهران

دیدیم که امین‌لشکر به علت باقیدار شدن از ۱۰ شوال ۱۳۰۵ به اردبیل تبعید شد. پس از آن که آزاد شد در تبریز توقف کرد، زیرا در صفحات آذربایجان املاک داشت (مثل کلوانق) و قصدش رسیدگی به متعلقات شخصی بود. ضمناً به علت گذرانیدن سالهای دوران کودکی در آنجا و ایام دراز خدمت در آذربایجان و نزدیکی به دستگاه ولیعهد دوستان و آشنایان زیاد در آنجا داشت. شاید هم بهتر می‌دید که پس از جنجالی که ضد او در تهران شروع و منجر به تبعید او شده بود ایامی را دور از تهران و دور از دستگاه سلطنت باشد تا آبها از آسیابها بیفتد.

دوران توقف تبریز طبق روزنامهٔ موجود از ۱۷ رجب ۱۳۰۶ تا ۲۸ رجب ۱۳۰۷ دوام گرفت و پس از آن حادثهٔ مهمی در زندگی او پیش آمد و آن تقارن ورود ناصرالدین به تبریز از مسافرت فرنگستان بود. طبعاً امین لشکر هم می‌بایست همراه امیرنظام جزو مستقبلین باشد، اما «به جهت نقاهت مزاج و ملاحظه‌های دیگر خودم استخاره به قرآن کردم استخاره خوب نیامد و حالت خودم هم نقاهت داشت، به این جهت نرفتم و موقوف کردم و رقعه خدمت امیرنظام نوشتم که به جهت نقاهت و کسالتی که دارم نمی‌آیم و جناب شما که تشریف دارید بودن و نبودن من مساوی است. آنچه مقتضی بدانید به عرض برسانید. انشاءالله من روز ورود موکب همایونی مشرف می‌شوم». (شنبه یازدهم محرم ۱۳۰۷)

میرزا قهرمان براستی درین دوره غالباً مریض احوال بود و بیشتر روزها وضع مزاج خود و نام داروهایی را که می‌خورده و پزشکانی را که ازو عیادت می‌کرده‌اند در ضمن جریانهای روزانه یادداشت کرده است.

ناگفته نماند که امین‌لشکر موقع ورود ناصرالدین شاه از تهران به تبریز به قصد حرکت فرنگستان به همراهی ولیعهد و امیرنظام تا آبادی ترکمانچای به استقبال شاه رفته بود و پس از رفتن به همراه شاه تاکنار ارس (مشایعت) به تبریز مراجعت می‌کند و شرح روزانهٔ مسافرت را در قید نگارش درآورده است (نوزدهم شعبان تا ۱۶ رمضان ۱۳۰۶).

چهارشنبه ۲۲ محرم به پل آجی برای استقبال شاه می‌رود. شاه «اظهار مرحمتی فرمودند و استفسار فرمودند که در این دو سه ماه چه می‌کردید... من هم عرض کردم در تبریز متوقف بودم».

توقف تبریز و دیدار با شاه موجب ابراز تفقد مجدد بدو می‌شود. خود می‌نویسد (۲۴ محرم): «پس از آن آمدم در اطاق جناب میرزا محمودخان وزیر مختار پطرزبورغ. آمدند گفتند که حالا از طرف همایونی خلعت و دستخط برای شما مرحمت شده. جناب مستطاب آقای امین‌السلطان می‌فرستند... گماشتهٔ جناب مستطاب آقای امین‌السلطان آمد یک الاغ از طرف ایشان حسب‌الامر و یک سرداری تن پوش لاکی تیرمه برای من آوردند و ابلاغ رفتن در رکاب مبارک به طهران بود.»

(۲۷ محرم) در باسمنج: «به خاکپای مشرف و مفتخر شدم. اعلیحضرت همایونی اظهار مرحمت نسبت به من فرمودند و فرمودند به طهران می‌آیی مشغول خدمت می‌شوی».

امین‌لشکر در این سفر هم نادار بوده است. ۱۳ صفر نوشته است «من یکصد تومان پول به جهت خرجی به توسط نواب میرآخور قرض خواسته بودم... به جهت نبودن پول به جهت کرایهٔ مکاری و غیره اوقاتم تلخ است». ۱۴ صفر نوشته است: «خدمت جناب مستطاب آقای امین‌السلطان فرستادم که یکصد و پنجاه تومان قرض کنند برای کسر کرایهٔ مال مکاری... پول

هم نداشتیم».

مسافران بالاخره روز ۲۴ صفر به طهران وارد می‌شوند.

روزنامهٔ دورهٔ اقامت تبریز به خط میزرا سمیع گلپایگانی خوشنویس است. خودش در یادداشتی که در اول نسخهٔ کتاب نوشته است می‌گوید که چون در «ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۷ به گلپایگانِ و خوانسار آمدم از روی مسوده‌های سابق دادم نوشتند».

میکروفیلم این نسخه به شمارهٔ ۲۶۲۹ درکتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگاه‌داری می‌شود (فهرست آنجا تألیف محمدتقی دانش‌پژوه، جلد اول، ۱۳۴۸، ص ۱۰۸).

امین لشکر ذوق ادبی و طبع شعر داشت و گاهی اشعار و ابیاتی می‌سرود. بهمین ملاحظه نامش را در تذکرهٔ مجدی هم می‌بینیم. در همین روزنامه هم مقداری از اشعارش آمده است.

از اطلاعات مفید دیگر این روزنامه ضبط قیمت بعضی از اجناس است که در قسمت مسافرت تبریز به تهران ضبط شده است.

* * *

امین لشکر تا اواسط جمادی‌الثانیه در خانه و غالباً بیمار بود. روز پانزدهم این ماه شاه در یادداشتی به امین‌السلطان می‌نویسد: «سال نو باید کلاً فکری برای امین‌لشکر بکنید. اگر شغلی درب‌خانه‌برای او پیدا کردم‌البته شغلی می‌دهم‌که‌همین‌جاباشد وخدمت‌بکندو از پریشانی بیرون بیاید و اگر شغلی درب خانه پیدا نشد باید یک حکومتی حتماً به او بدهید که سال نو برود و بیکار نماند. سال نو اگر برای امین‌لشکر شغل درب خانه یا حکومت و وکالت و پیشکاری یک مطلبی فکر نشود چاره ندارد جز مردن امین لشکر. البته حکومت یا شغل سال نو به او بدهند».

* * *

انتشار این دو روزنامهٔ سفر و حضر ما را با وضع بسیاری از شهرها و حالات اشخاص و موضع مردم و مسائل اجتماعی سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۷ قمری آشنا می‌سازد و بی‌تردید یکی از منابع مفید برای تاریخ آن روزگار به شمار می‌آید.

این دو سفرنامه در دو جلد جداجدا منتشر می‌شود. اینک جلد اول است که به خوانندگان تقدیم شده است. رنج استنساخ متن از نسخه‌ها با همکار عزیزم محمدرسول دریاگشت بوده است و اینجانب متعهد به مقابله و تصحیح یکی از نمونه‌های مطبعی بوده‌ام. فهرستهای اعلام را هم آقای دریاگشت به مرسومی که برای این نوع کتابها ـ از جمله مخابرات استرآباد ـ طرح‌ریزی کرده‌ام استخراج کرده و به حدی که در توانش بوده فهرستها را گسترش داده است تا مراجعه کننده با نگاهی بدانها بر مطالب و فواید سفرنامه آگاه شود.

پانزدهم تیرماه ۱۳۷۲

ایرج افشار

شهریور ـــــ کتابخانه [illegible]

[illegible]

اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه

[illegible]



[illegible]

احتمال دارد [illegible]

[illegible]

در این سفر [illegible]

[illegible]

[illegible]

واپ جاپی سفری آلدرس بهشت سنه

[illegible] مطالعه اعلا رضا فرما مستقر است که ایشبو [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] خزینه [illegible] رکاب ظفر [illegible] باشنده [illegible]

[illegible] تسلیم [illegible] رکاب [illegible]

خدمات [illegible] ازلریم [illegible]

[illegible]

[illegible] مزاج [illegible]

[illegible] رکاب [illegible]

[illegible]

[illegible] رکاب مبارک [illegible]

[illegible] مزاج [illegible]

[illegible]

قربان خاکپای جواهرآسای اقدست همایونت گردم چندی قبل جناب امین السلطان

این غلام را به مراحم و تفضلات ملوکانه روحنا فداه امیدواری داده و در ضمن اظهار

نمودند که مقرر فرموده اند در این سفر حضرت اشرف ملتزم رکاب مبارک باشد

این معنی زایدالوصف موجب مزید مفاخرت و مباهات غلام گردید لیکن ملاحظه

نقاهت جناب امین السلطان و از بابت اینکه مبادا اگر این مطلب مانع اجرای

این مقصود بشود و از بدبختی که دارد در این کار هم اشکالی پیش بیاید بحالتی

اظهار نکرد تا دیروز که سیف الملک بعیادت غلام آمده بود تجدید ظهور عنایات

کامله اعلیحضرت همایونی روحنا فداه را اظهار نمودند بشکرانه موهبت شاهنشاهی

غیر جان ناقابل چیزی برای نثار ندارد خداوند جان همه ماها را تصدق خاکپای

مبارک بفرماید خدای واحد از نیت هر بنده آگاه است که غلام جان نثار

همه وقت وجود ناقابل خود را برای چاکری و نثار خدمت حاضر کرده باز بدی

بخت طور دیگر پیش آورد و از هیچکس و از هیچ راه موافقت در علاجی

نشده مگر فقط با توجهات و تفضلات ملوکانه تا حالا حفظ ظاهر شده است

منظور از این عریضه عاجزانه این است هرگاه اراده علیه همایونی مقرر است که غلام

بیان افتخارات در التزام رکاب نصرت انتساب باشد نظر باینکه در این اواخر حالت اختلالی

در مزاج غلام واقع شده باید تهیه و تدارکی بطور حضار در کار خود بهر جهت علاج دارد

بجناب امین السلطان دستخط مبارک صادر و مقرر شود که در بعضی کارهای غلام همراهی

کرده اسباب حرکت و سفر غلام را بهر سهولتی که فراهم بیاید چون امین السلطان

خودشان هم در این کار همراهی دارند صدور دستخط مبارک و امر ملوکانه هم

باعث افتخار غلام هم اصلاح پاره کارها که فی الجمله لازم است خواهد کرد

اگر انشاءالله تا حرکت موکب همایونی روحنا فداه حالت امین السلطان هم بهتر شد

مشغول ملتزم رکاب و مشغول خدمت خواهد بود و اگر خدای نکرده حرکت همایونی

چیزی یا چیزی داشته باشد پاره کارها که سبب حرکت غلام جان نثار است

بدست او فراهم بیاید

عرض دیگر آنکه همیشه عادت دارد بجناب امین السلطان آقا مظفر نیز اراده و امر بلیغ فرمایند

ابلاغ شود که بعضی کارهای راجع به وقت و مشقات آنها را بپایان و اتمام رسانیده است

و چیزی که مانده و تعیین هم بشود که در رکاب فیروزی انتساب ملوکانه نزدیک خدمات

آسوده خاطر و مشغول جان نثاری باشد بنده حاجت است امر اقدس اعلی مطاع است

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

روز دوشنبه پنجم شهر شعبان المعظم قوی‌ئیل یکهزار و سیصد هجری (۱۳۰۰)

اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه به عزم سفر خیریت اثر خراسان، وقت عصر از مقر سلطنت و عمارت مبارکهٔ شهر طهران بعد از شرفیابی ایلچی امریکا که برای اقامت ایران و مأموریت به وزارت مختاری آمده بود حرکت فرموده به دوشان تپه تشریف‌فرما شدند و شب سه‌شنبه را در دوشان تپه اقامت فرمودند.

صبح زود سه‌شنبه از آنجا به سرخه‌حصار تشریف آورده ناهار میل فرموده قدری استراحت فرمودند، و در رود جاجرود جائی که مرحوم حاجی میرزا بیك پل ساخته است شب چهارشنبه اقامتگاه اردو بود.

حسب حال مؤلف

این بنده را که از سال توشقان‌ئیل هزار و دویست و نود و شش هجری به سبب بعضی ناملایمات و حوادث مبتلای‌ضررهای فوق‌العاده شده و از مشاغل دیوانی خلع شده و در مدت سه سال بیکار و آلودهٔ مخارج و صدمات زیاد شده بودم و از اکثر دوستان و مردم دیگر ناملایمات و صدمات دیده و مبالغی مقروض شده بودم، تفضلا دستخط مبارك صادر شده بود که در التزام رکاب مبارك باشم، و با آلودگی این مدت و تحمل مخارج سفر متحیر بودم که چه قسم باید حرکت کرد، و اگر به سفر هم نمی‌رفتم با کسالت و گرفتاری و

بیکاری در طهران، مشکل بود بتوان حفظ بعضی مقامات را کرد و چون دستخط مبارک بـه جناب امین‌السلطان هم صادر شده بود که همراهی در حرکت من به سفر بکنند، معزی‌الیه هم نقاهت داشت و ممکن نبود که بعضی توقعات از ایشان کـرد. ناچار عالیجاه حاجی محمدحسن تاجر اصفهانی امین دارالضرب را زحمت داده و قریهٔ هشتجین[۱] واقعهٔ در خلخال ملکی خودم را یکساله نزد او بیع شرط گذاشته و سه هزار تومان گرفتم. قدری هم از داداش‌بیك گرفته، و عالیجاه حاجی میرزا رضاقلی‌نوری‌حکیم که همسایه و دوست من بود قدری هم او همراهی کرد. به هر طور بود تهیهٔ حـرکت از طهران [را] فراهم آورده.

ولی کار خیلی غریب در دستگاه من این بود که آقاعلی[۲] نوکر من که از ده سالگی او را آورده تربیت کرده، محرم اندرون و بیرون و همه چیز خود کرده بودم، در موقعی که من با این گرفتاریها می‌خواستم حرکت کنم بعضی اسباب‌و اشیاء لازمهٔ مرا که‌در سفر واجب بود، معلوم شد از صندوقخانهٔ من بجای دیگر گـرو داده و پانصد تومان می‌گوید باید داد و آنها را گرفت. هرگز گمان نمی‌کردم که این آدم با من این طور معامله کند. ممکن بود که در موقعهای دیگر از من هرچه می‌خواست یا حساب داشت بگیرد، یا این کار را هم که کرده بود چند روز قبل از حرکت من بگوید.

خلاصه این حرف را که شنیدم و باید چند ساعت فاصله حرکت کنم و پول هم نداشتم، متحیر ماندم که چه کنم و خجالت می‌کشیدم که در جائی بگویم این آدم محـرم من با من درین موقع این کار را کرده است، و سایر مردم به من سرزنش می‌کردند. در هر حال یکصد و پنجاه تومان به هر طور بود حاضر کرده، دو پارچه از آن اسباب

مقدمات سفر

۱ـ کذا، درمیان اسامی آبادیهای خلخال هشجین، هشتیان، هاوستین هست و باید هشجین باشد که شباهتی با ضبط این نام دارد.

۲ـ مکرر آقاعلی اسم خودش را پاک کرده است از این سفرنامه که معلوم نشود کدام از نوکرها بوده است. (حاشیه)

را گرفتم که نزد ارمنی خیاط بود و باقی را به عالیجاه حاجی میرزا رضاقلی حکیم زحمت دادم که چند روز فاصله پولی پیدا کند بدهد بگیرد. بعضی را نزد حاجی محمد رضای پیشخدمت حضرت والا آقای نایب‌السلطنه گذاشته بود. سایر نوکرها هم بعضی آلودگی داشتند. بعضی محض اخاذی از من طلب‌کار برای خودشان پیدا کردند و به‌من خیلی زحمت دادند. اسب هم کم داشتم. وقت هم باقی نبود. از این قرار اسب و یابو برای من بعضی فرستادند:

- بیست رأس
- آنچه دوستان فرستادند هشت رأس

پیشخدمت‌باشی حضرت والا ولیعهد یك رأس، میرزا حسین پسر وقایع‌نگار دو رأس، محمدصادق‌خان امین نظام یك‌رأس، باباخان آقای مکری یابو یك رأس، حاجی‌محمدحسن امین‌دارالضرب اسب کهر قبل‌منقلی یك رأس، جناب مخبرالدوله سواری نوکر یك رأس، اسب حسین‌خان که مشهدی حسن سوار شد یك رأس.

موجودی و غیره دوازده رأس.

اسبهای سیف‌الدین‌خان دو رأس، آبداری یك رأس، حاجی‌آقا‌ـ بیکی یك رأس، اسب عزیز آقا یك رأس، یابوی دیگریك رأس، اسب کرنگ یك رأس، ابتیاعی از شخص ارومی فرقون فروش یك رأس (نام ۴ فقره دیگر در عکس بریده شده است).

اندرون رفتم، والدهٔ میرزا حسین‌خان ناخوش بود. بچه‌ها را دیدم و دیگر هیچ حرف نزدم که حالت آنها و خودم منقلب می‌شد. تدارکات دیگر از دستگاه چادر و کارخانه و غیره و غیره همه چیز بحمدالله بود.

آغاز سفر

عصر سه‌شنبه ششم ماه بیرون آمدم. دو سه نفر ارباب رجوع و طلبکار خارج داشتم. قراری داده سوار شدم. رفتم خانهٔ جناب مخبرالدوله وداع کردم و از آنجا آمدم در سرخه‌حصار. یك ساعت از شب گذشته که شب چهارشنبه باشد آنجا رسیدم. نه چادر، نه شام، نه چراغ، آن شب هیچ چیز نبود. بعضی از آدمها و چادر و غیره به

اردو رفته بودند. حسین‌خان پسر مرحوم جارچی‌باشی از راه با من مشایعت می‌کرد. عالیجاه میرزا رضای کاشانی پیشخدمت حضرت والا ولیعهد روحی‌فداه نیز برای کار مواجب خودش به اردو می‌آمدند با من بودند. در میان چمنهای سرخه‌حصار پلاسی پیدا کرده نشستیم. از نوکرها اینها همراه بودند، یعنی آن شب رسیده‌بودند: میرزا عبدالله، اسمعیل خان، حاجی نعمت‌الله، عزیز قهوه‌چی، علی اکبر بیك و رضاقلی جلودار، حاجی حمید بیك میرآخور، مهدیقلی بیك هم آمد. حمید آقای کالسکه‌چی و ابوالقاسم شاگرد او هم با دورشکه تا آنجا آمدند. هیچ جائی و چیزی نداشتیم. درین بین دیدم حسین‌خان آمده یك قابلمه پلو آورد که یك مرد حاجی اینجا بود. این شام!. از طرف دیگر آدمهای اکبرخان بیگلربیگی گیلان رسیدند. آفتاب‌گردان و چراغی حاضر کردند. شکرخدا را کرده شام خوردیم. نماز کردم خوابیدم.

روز چهارشنبه هفتم شهر شعبان

قبل از آفتاب برخاسته نماز کردم. میرزا رضای کاشانی و حسین خان پسر مرحوم جارچی‌باشی هم با من بودند. با آن چند نفر نوکر آمدیم تا سرپل رودخانهٔ جاجرود. در حالتیکه وقت سواری موکب همایونی روحنا فداه بود. جناب مجدالدوله مهدیقلی‌خان در پیش روی چادر امین حضرت نشسته غلیان می‌کشیدند. با ایشان و امین حضرت تعارفی کردم. جناب مجدالدوله گفتند حضرت والا آقای نایب‌السلطنه روحی فداه پیش روی سراپرده سواره ایستاده‌اند. من رفتم به حضور ایشان مشرف شدم. سرکار سرکشیکچی باشی، جناب امین حضور، سرکار ساری اصلان، آقای شجاع‌السلطنه محمد باقر خان و جمعی دیگر سواره ایستاده بودند.

در حضور شاه

بلافاصله اعلیحضرت‌شاهنشاهی روحنافداه از سراپرده بیرون تشریف آورده سوار شدند. با حضرت والا آقای نایب‌السلطنه فرمایشاتی فرمودند و از من‌هم استفسار فرمودندکه چه وقت آمدی؟

عرض کردم الان آمدم. مختصر فرمایشاتی فرمودند و تشریف بردند به طرف کوه و غیره که در راه شکاری بفرمایند و مقرر فرمودندکه حضرت والا و بعضی از جـادهٔ مستقیمه بروند. من هم در خدمت حضرت والا آقای نایب‌السلطنه روحی‌فداه آمدم. راه هم خوب بود. سبزه و گیاه داشت، ولی قدری گرم بود. سه چهار ساعت از دسته گذشته رسیدیم به قریهٔ «بومهن» که ملکی جناب جلالت‌مآب اجل آقای مستوفی‌الممالك دام اقباله است و محل و منزل شب پنج‌شنبه هشتم و توقف موکب همایون آنجاست. من آمدم به طرف جا و مکانی که برای من چادر زدند. آنجا در افتاب‌گردان نشستم. تحقیق کردم اینجا ملك کیست؟ معلوم شد ملك امیرزاده قاسم میرزا پسر مرحوم کیخسرو میرزا برادر شاهزاده خانم متعلقه به خودم است. قدری راحت دردم. فرستادم علی نام کدخدا و سید مصطفی نام آدم امیرزاده آمدنــد. انسانیتها کردند. بره و نان و ماست و غیره آوردند. تا عصر دیدم میرزا سلیمان پسر مرحوم وقایع‌نگار آمد کــه با من به سفر زیارت بیاید و او می‌گفت بعضی از نوکرهای من در راه هستند می‌آیند. درین بینها چای و عصــرانهٔ مختصری خوردیم. نماز کردم. دو سه ملفوفه از جانب حضرت والا آقای نایب‌السلطنه روحی فداه نوشتم که آجودان‌باشی چند نفر قراول به خانهٔ ما بدهد. و وزیر نظام هم در غیاب من اگر آدمهای من کاری داشته باشند رعایت بکنند. فرستادم خدمت حضرت والا روحی‌فـداه که به صحه و مهــر ایشان برسد. دستخطها را حضرت والا مهر فرموده فرستادند. من هم چند کاغذ به طهران و تبریز نوشتم و دادم به آقا حیدرعلی و اصغرخان و قرار ماهانهٔ خانه‌ها را داده و به حاجی میرزا رضاقلی حکیم نوشتم و شب شام خورده خوابیدم.

بومهن

روز پنج‌شنبه هشتم شهر شعبان

صبح زود از خواب برخاسته نماز کردم و دو سه کاغذ دیگر به شهر نوشته، پس از آن قدری فاصله سوار شدم. رفتم در چادری که

جناب امین‌الدوله و جناب امین حضور و مجدالملك و امین‌الملك و جمعی دیگر بودند. قدری نشسته با آنها به‌اتفاق سوار شده رفتیم در دم سراپرده. درین بین حضرت اسعد والا آقای نایب‌السلطنه روحی‌فداه سواره تشریف‌آوردند و قدری‌فاصله اعلیحضرت‌همایونی روحنافداه با سرداری ترمهٔ گلی و چتر سیاه که در دست مبارك داشتند بیرون تشریف آورده سوار شدند و حرکت فرمودند. در هنگام سواری جناب عضدالملك و نواب اسحق میرزا میرآخور حضرت ارفع والا ولیعهد روحی‌فداه شرفیاب شدند. از شهر آمده بودند و ملتزم رکاب مبارك شدند. قدری که مسافت راه طی شد، اعلیحضرت شاهنشاهی حضرت والا آقای نایب‌السلطنه را احضار و جناب امین‌الدوله را احضار و بعد از آن مرا هم احضار فرمودند و در سواری پاره‌ای فرمایشات متفرقه از هر قبیل به هریك فرمودند، و قبلهٔ عالم به نسبت بمن اظهار مرحمت فوق‌العاده نموده و مقرر فرمودند که تو در طهران طلسم افتاده بودی. خوب کردی که به سفر آمدی و پاره‌ای فرمایشات‌مرحمت‌آمیز دیگر شد، و به جناب جلالت‌مآب عضدالملك فرمودند اسب سواری شما چند سال دارد؟ عرض کردند پانزده سال دارد. فرمودند در خراسان‌اسب‌پیشکشی می‌آورند به‌شما مرحمت می‌شود. و به‌حضرت والا آقای نایب‌السلطنه فرمودند که بعد از تشریف‌فرمائی‌موکب همایونی یك‌روز، دو روز در دماوند توقف نمایند راحت کنند و تماشا فرمایند و از آنجا از طرف«مشاء» دماوند و از طرف لواسان تشریف ببرند. یك شب در کامرانیه توقف فرمایند و به شهر طهران بروند. و جناب امین‌الدوله توسط در باب محمد صادق‌خان قراباغی آجودان باشی تبریز کردند و با اجازهٔ حضرت والا آقای نایب‌السلطنه به خاکپای مبارك عرض کردند که او مرخص سفر زیارت مشهد مقدس باشد. قبول شد و هر یك از او تعریفی کردند. من هم تعریف کردم و قبلهٔ عالم از آباء و اجداد و برادرهای او اظهار مرحمت فرمودند. خلاصه تا قدری راه را در رکاب مبارك رفتیم و این اشخاص حاضر رکاب در سواری

احضارهای شاه

بودند: حضرت والا آقای نایب‌السلطنه، جناب‌جلالت‌مآب عضدالملك، جناب امین‌الدوله، جناب امین حضور، جناب مجدالدوله میرآخور، آقای جعفرقلی‌خان نایب، میرزا محمد ملیجك.

بعد از ان حضرت‌والا آقای نایب‌السلطنه از جادهٔ مستقیمه و من هم در خدمت ایشان‌بوده، در عرض راه از هر جا سخنها گفته می‌شد، تا آمدیم به منزل که محل توقف اردو بود و اردو پهلوی «جیلارد» دماوند بود. چادر مرا بر روی بلندی زده بودند. راحت شده ناهار حاضر کردند. آقا میرزا رضا و آقا میرزا سلیمان پیش من ناهار خوردند. این چادرهای اردو در میا ن‌دره که رودخانه از میان آن می‌گذرد از جنوب به طرف شمال سرچشمهٔ آن از «مومج» دماوند می‌آید. درین دره و کنار رودخانه دهات خوب است. دماوند بعد از آن جیلارد خالصه و تیول نواب نورالدهر میرزا پسر مرحوم ملك‌آرای ولد خاقان مغفور است. بعد از آن حصار علیا و حصار سفلی که محل اقامت اردوی همایون در پهلوی حصار علیاست و جای با صفائی است.

جیلارد

امروز عصر بعد از خواب با نواب اسحق‌میرزای‌میرآخور رفتیم چادر جناب جلالت‌مآب عضدالملك که حالا صاحب منصب مفصله هستند :مهرداری، ایلخانی‌گری ایل جلیل قاجار، خوان‌سالاری. در چادر ایشان قدری نشسته صحبت کردیم. درین بین جناب امین‌الدوله میرزا علی‌خان و جناب امین حضور وزیر بقایا، آقا علی آشتیانی، جناب مجدالدوله مهدیقلی‌خان امیرآخور که پسر مرحوم عیسی‌خان والی خالوی شاهنشاه که حالا داماد شاه و شوهر فخرالدوله هستند و نواب نورالدهر میرزا آنجا آمدند. قدری گفتگوی متفرقه شد. بعد از آن برخاستند. نزدیك غروب بود چادر خودم آمدم و آقا میرزا رضای کاشانی فرمان یکصد تومان اضافه مواجب داشت. محل آن مشخص نشده بود. از جناب امین‌الدوله خواهش کردم که آن محل را در فرمان او بنویسند. بعد از آن آدم جناب صنیع‌الدوله، محمد حسین‌خان آمد و آقا میرزا رضا را به منزل خودشان دعوت کرده

بردند و من مشغول نماز شدم و چون محمدخان که ناظر من بود از شهر نیامده بود و دستورالعمل خرج شام و غیره را به مشهدی حسن و باقر آدم او دادم و میرزا سلیمان پسر مرحوم وقایع‌نگار پیش من بود.

روز جمعه نهم شهر شعبان

امروز معلوم شد که اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه شب به این اراده افتاده‌اند که چند نفر حرم دیگر از شهر احضار و در سفر همراه ببرند و جناب مهدیقلی‌خان مجدالدوله امیرآخور را با حاجی سرورخان خواجه شبانه مأمور دارالخلافه فرموده‌اند و مقرر شده که شنبه دهم و یك‌شنبه یازدهم را هم درین منزل که حصار علیاست توقف فرمایند. من هم قدری از روز گذشته از خواب برخاسته چشمم قدری درد می‌کند. مقرب‌الخاقان آقا میرزا علی حکیمباشی معتمد‌الاطبا را فرستادم زحمت دادم آمدند. دیدند دوائی دادند. بعد از آن رفتم در چادر حضرت والا آقای نایب‌السلطنه روحی‌فداه، ناهار را خدمت ایشان صرف کردم و به فرمایش ایشان چهار نخود هلیله خوردم، و بعد از آن آمدم چادر خودم خوابیدم و امروز به‌خاکپای مبارك احضار نشدم. وقت عصر با جناب آقای عضدالملك دام‌اقباله رفتیم در حمام چادری که امیرالامراء العظام سرکشیکچی‌باشی داشتند. در آن حمام رنگ و حنا بسته خود را پاکیزه کردیم. بعد از آن آمدم منزل. از مقرب الخاقان حاجی محمدخان وزیر سرکار علیهٔ عالیه شکوه‌السلطنه دامت شوکتها مراسلهٔ دوستانه رسیده‌بود. جواب نوشتم و در آن ضمن کاغذی هم به عالیجاه حاجی میرزا رضا قلی نوری نوشتم فرستادم، و عالیجاه میرزا شکرالله از طهران آمده بود، و بیگلربیگی اکبرخان رشتی برای گفتگوی با حاجی محمد حسن قدری حرف زد و رفت. هوای این منزل شبها خیلی خوب است و روزها قدری گرم است. و شب هم با آقا میرزا رضای کاشانی‌مشغول صحبت و حرف متفرقه هستم که خود را مشغول کنم.

روز شنبه دهم ماه

امروز هم در همین منزل که حصار علیاست موکب‌همایون توقف فرمود. صبح نماز کرده خوابیدم. قدری از روز گذشته برخاستم. رفتم در چادر جناب امین‌الدوله که آن طرف رودخانه بود دیدن‌کردم. مقرب‌الخاقان حاجی میرزا شفیع مستوفی و میرزا سیدکاظم مستوفی آنجا بودند. قدری حرف و گفتگوی متفرقه شد. از آنجا آمدم چادر خودم. امروز اعلیحضرت همایونی سوار شدند برای گردش تشریف بردند. من هم قدری کتاب «ناسخ‌التواریخ» خوانده ناهار خوردم خوابیدم. هوا خیلی گرم بود. تا یك ساعت و نیم به‌غروب‌مانده خود را مشغول کردم. عصر آقای غلامحسین‌خان زین‌دار باشی از سواری مراجعت کرده دردم چادر تعارفی با من کردند. تکلیف کردم آمدند غلیانی کشیدند. درین بین شنیدم که فردا اردو حرکت خواهد کرد و حرمهائی را که از شهر فرموده بودند بیاورند آوردند. میرزا عبدالغفار منشی هم وقت عصر از شهر آمده و جناب امین‌الدوله و جناب امین حضور هم مرخص شده بودند، امشب که شب یك‌شنبه یازدهم است به شهر بروند. حالا وقت غروب‌است. می‌خواهم با آنها وداع کنم و امروز امین‌الملك یك بره برای‌من‌یادبود فرستاده‌بودند.

رسیدن حرمها

روز یك‌شنبه یازدهم

امروز هم در همین منزل حصار دماوند توقف بود. اعلیحضرت شاهنشاهی به جائی تشریف نبردند. من هم در منزل و چادر خودم بودم. وقت صبح فرستادم نزد جناب میرزا کاظم رشتی ملك‌الاطباء، خواستم مرا ملاقات نمایند. زحمت کشیده آمدند. قدری‌حرف زدیم. میرزا فروغی هم که با جناب صنیع‌الدوله به اردو آمده اینجا بود. قدری مشغول شدیم. چند کاغذ به طهران و خلخال و خانه و غیره نوشتم، دادم علی‌اکبرخان فراشخلوت که به‌شهر می‌رفت برساند. بعد از آن ناهار آوردند خوردیم. میرزا شکرالله، میرزا عبدالغفار،

میرزا سلیمان، میرزای فروغی پیش من بودند. میرزا رضا هم بود. بعد از آن مشغول مطالعهٔ کتاب شدم. تا وقت عصر آقای ظهیرالدوله ایشیک‌آقاسی‌باشی و سرکار کشیکچی‌باشی و آقای امین‌الملك وآقای محمدقلی‌خان نایب ناظر محض مهربانی به دیدن من آمدند. قدری نشسته مشغول صحبت بودیم. سرکار حاجب‌الدوله هم پیش از آنها آمدند. اظهار رضامندی از آقای پیشخدمت باشی خالوی حضرت‌والا ولیعهد روحی‌فداه کردند که وجهی برای ایشان لازم شده بود داده بودند. و امروز قبل از ناهار حضرت والا آقای نایب‌السلطنه روحی‌فداه از پیش روی چادر من به حضور مبارك تشریف بردند. در مراجعت محض اظهار مرحمت سواره دم چادر من تشریف آوردند و اظهار مرحمتها فرمودند، و یك رأس اسب سواری هم امروز برای من مرحمت فرمودند. امشب هم که شب دوشنبه‌است در چادر نشسته، چند کاغذ برای ساوجبلاغ مکری می‌نوشتم که آدم حضرت والا آقای نایب‌السلطنه برای خریداری اسب به آن طرفها بروند. شب را احوالم قدری بد بود. بد خوراکی کرده‌بودم. نتوانستم راحت‌بخوابم. شام هم چندان نتوانستم میل کنم. این دو سه شب شام و ناهار بهتر از سابق بود و شب را به ملاحظهٔ آنکه در روزنامه و کتابهائی که جناب صنیع‌الدوله می‌نویسند[۳]، صورتی از من خواسته بودند که از دولت تا حالا چه امتیازات مرحمت شده، من هم برای هرکاری خلاصهٔ نسب‌نامهٔ خودم را با آنچه از نوزده سالگی تا این سال قوی‌ئیل هزارو سیصد که سن پنجاه و چهار سالگی بود و از دولت امتیازات مرحمت شده بود نوشته به خط میرزا عبدالغفار منشی با میرزا امین نزد ایشان فرستادم.

کتابهای اعتمادالسلطنه

صبح دوشنبه دوازدهم

از خواب برخاسته نماز کردم و قدری فاصله حضرت والا آقای نایب‌السلطنه روحی‌فداه سواره از پیش چادر من عبور فرمودند.

۳ـ اشاره است به کتاب المآثر و الاثار.

در حضور شاه

فرمایش کردند اعلیحضرت همایـونی حالا سوار می‌شوند. من هم سوار شده در خدمت ایشان نزدیك سراپرده رفتم. بقدر نیم ساعت فاصله قبلهٔ عالم بیرون تشریف آورده سوار شدند. در رکاب مبارك رفتیم. بجای وسیعی که رسیدند از من استفسار فرمودند این منزل چادر تو کجا بود؟ عرض کردم نزدیك چادرهای حضرت والا. بعد از آن دورشکه خواستند. سوار دورشکه شدند. حضرت‌والا آقای نایب‌ـ السلطنه را مرخص فرمودند که به شهر تشریف ببرند و ایشان پای مبارك را بوسیدند. جناب عضدالملك و من هم از ایشان وداع‌کرده روانه شدیم. بقدر ربع فرسنگ که رفتیم قبلهٔ‌عالم جناب عضدالملك را تنها احضار فرمودند که در سر سواری با ایشان و عملهٔ خلـوت مشغول صحبت بشوند. من هم با نواب اسحق میرزا از راه قدیم از طرف راست راه رفتم. آبادی و اشجاری پیدا بود. پرسیدم گفتند این ده اسمش «آب‌سرد» است. بقدر دو فرسنگ آمدیم، بجای باصفائی رسیدیم. دو ساعت از دسته گذشته بود. آب و سبزه و اشجار زیاد بود و دو دسته حرم هم که یك دسته نواب انیس‌الدوله و سی و پنج نفر زن بودند سوار اسبها بودند و چترها در دست داشتند، و یك دسته هم بیست وسه چهار نفر بودند با امینه اقـدس. آنها هم سواره و در دست هریك، یك چتر بود و چهار تخت روان هم بود که باز زن سوار بود، آمدند گذشتند، و در این مکان چون با صفا بود من هم آفتاب گردان خودم را گفتم در جائی زدند و برای ناهار حاضر شدم و اسم این مکان «آئینه‌ورزان» بود. بقدر صد خانوار متجاوز سکنه داشت و اکثر سادات بودند. در همین صحرا قبلهٔ عالم هم به ناهار مشغول بودند و حرمخانهٔ مبارکه هم آنجا ناهار میل کردند. بعد از آن سوار شده به‌طرف منزل آمدیم. و امروز در راه قدری با امیرزاده سلطان حسین میرزا پسر نواب نیرالدوله طی مسافت کردیم و حرف زدیم و او در ناهارگاه معطل‌نشد، روانهٔ منزل شد. من بعد از ناهار که سوار شدم قدری تند حرکت کردم. در عرض راه یك آبادی دیده شد «جاوان». ده دیـگر دیده شد که گفتند نشیمن اکـراد و اسمش

«سربندان» است، و از آنجا که گذشتیم به‌منزل‌که محل‌توقف اردوست رسیدیم که اسمش «باغ شاه» است و اینها چندان فاصله با یکدیگر ندارند و جای خرم باصفائی‌است. چادر مرا نایب محمدعلی‌رو بروی باغ که محل سراپردهٔ همایونی است زده بود و پهلوی چادر من از طرف راست چادر سرکار حاجب‌الدوله و جناب آقای عضدالملك و پشت سر آن چادر جناب صنیع‌الدوله و غیره است، و طرف چپ چادر مقرب الخاقان شجاع‌السلطنه سرتیپ فوج بهادران و ششم است. و امروز هم ناهاری که در قابلمه دادند و کبابی که عبدالله‌خان داد خیلی پاکیزه بود، ولی من در ناهار چیزی نخوردم. قدرکی دوغ و بعد از آن دو فنجان چای خوردم و از منزل حصار دماوند تا باغ شاه آنچه گفتند تخمیناً پنج فرسخ است، ولی زحمت و صدمه نداشت. زمین و جاده بعضی‌جاهای‌آن‌سنگلاخ‌بود، ولی‌همه‌جا دورشکهٔ‌همایونی را آوردند و پنج ساعت از دسته گذشته امروز به منزل رسیدیم و الحمدلله هیچ کسالت و زحمتی نرسیده است. و نرخ مأکولات و اجناس، آرد، و در این چند روزه در اردو بازار و غیره از این قرار است:

قیمت اجناس

نان: یك من ۵۰۰ دینار، جو: یك من ۳۰۰ دینار، کاه: یك من ۱۵۰ دینار، یکصد دینار هم بود، هیمه: یك من ۱۲۵ دینار، گوشت: یك من ۲۲۵۰ دینار، دو هزار هم بود، یونجه: یك دسته ۱۲۵ دینار، ماست: ۱۰ سیر ۲۰۰ دینار.

بعد از رسیدن به منزل قدری استراحت کردم. بعد از آن یك ساعت و نیم به غروب مانده بود که اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا ـ فداه با معدودی از عملهٔ خلوت تشریف آوردند. چون در راه و ناهارگاه توقف فرموده مشغول ملاحظهٔ نوشتجات دولتی بوده‌اند و تشریف آوردند. من هم برای بازدید جناب ظهیرالدوله ایشیك‌آقاسی باشی به چادر او رفتم. پسر میرزا ابوالفضل‌طبیب‌کاشانی و سلیمان خان نایب ایشیك آقاسی خدابنده‌لو و یکی دو نفر دیگر در منزل او بودند. غلیانی صرف شد. بازدید سرکار حاجب‌الدوله رفتم. آنجا هم

غلیانی کشیده، از آنجا در پهلوی چادر خودم چند دقیقه در چادر شجاع‌السلطنه محمدباقرخان نشسته، میرزا زین‌العابدین حکیم‌باشی کاشانی آنجا بود. غلیانی کشیده منزل آمدم. و امروز بعد از ظهر حکیم بکمز را آوردم حالت خودم را بیان‌کردم. قرار دادیك دانه حبی که تریاك هم می‌گفت دارد به من بدهد که شب بعد از شام میل کنم. و شام هم قدری چلو با آب‌گوشت و دو دانه تخم مرغ تجویز نمود. و امشب که شب سه‌شنبه سیزدهم ماه است درین منزل هوا خیلی خوبست تا بعد چه شود. و محمدخان ناظر صورت مأخذ و برآورد خرج کارخانه را آورد. گفتم قدری دقت نماید که نه به مردم سخت بگذراند، نه اسراف در خرج بکند. شب و روزی قرار داد شش من برنج با ملزومات آن طبخ نماید. سایر عمله‌جات هم از قبیل فراش و عملهٔ طویله و غیره که جیرهٔ جداگانه دارند، تا حالا که به قاعده رفتار کرده‌اند. و فردا انشاءالله منزل در «دلی‌چای» است که می‌گویند سه فرسخ متجاوز می‌شود.

روز سه‌شنبه سیزدهم شعبان

امروز نسبت به روزهای دیگر اعلیحضرت‌همایونی دیرتر بیدار شدند. حرمها آمدند گذشتند. بعد از آن شاهنشاه روحنافداه سوار شدند. راه عبور از پیش روی چادر من بود. در رکاب مبارك‌آمدیم. در راه قدری از محصول باغات و قیصی، خشکه‌بار دماوند مذاکره فرمودند. از جملهٔ محصول قیصی یك باغی مذاکره شد که دو هزار من قیصی داشته و خرواری هیجده تومان به فروش رفته و یك دهی که سابقاً مال حاجی میرزا رضای کدخدا بود، چهاردانگ او را جناب مستطاب آقای مستوفی‌الممالك در سه چهار هزار تومان ابتیاع کرده‌اند، و محصول آن را امسال در سه چهار هزار تومان اجاره داده‌اند. در عرض راه با جناب آقای عضدالملك و جناب مجدالدوله و بعضی از عملهٔ خلوت در رکاب بودیم. راه امروز قدری سنگلاخ بود. از «شاه باغی» بقدر یك فرسخ متجاوز آمدیم به آبادی رسیدیم

که «سیدآباد» بود. در جلگه است. جای باصفائی است، ده پانزده خانوار دارد، و شاه باغی سپردهٔ آقادائی آبدار است. اعلیحضرت شاهنشاهی تأکید کردند که دیوار و سردر باغ را بسازد. از آنجا آمدیم در «امرد». اینجا ملک حسینقلی‌بك و علیقلی‌بیك نام بوده و حالا مال اولاد و کسان اوست که تا سید آباد یك فرسنگ و نیم‌است.
من و جناب عضدالملك در پهلوی نهر آب و بیدستانی آفتاب‌گردانها را زده ناهار خوردیم. در ناهار اسحق میرزای میرآخور و آقا میرزا عبدالله حکمی که با جناب عضدالملك بود و میرزا غلامرضای پسر عموی والدهٔ جناب عضدالملك که مرد عارف‌مسلك است‌حاضر بودند.

دلی چای

آنجا ناهار خوردیم و خوابیدیم. دو ساعت و نیم به غروب مانده رفتیم نزدیك دلی‌چای ناهارگاه همایونی. اعلیحضرت شاهنشاهی هم بعد از ناهار استراحت فرموده بودند و سوار شدند. از کنار جاده همه‌جا با جناب عضدالملك و زین‌دار باشی و میرآخور صحبت می‌فرمودند، تا رسیدیم به دلی‌چای‌که منزل‌توقف یکشبه است. دلی‌چای در میان دره که دو طرف آن کوه است واقع شده. در میان این دره در کنار رودخانه چادرهای اردو را زده‌بودند، ولی چادرها خیلی نزدیك یکدیگر و جمعیت میان یکدیگر بود. چادر مرا دردم رودخانه و نزدیك چادر جناب عضدالملك زده بودند. یونجه‌زاری هم اسبها را بسته بودند. صاحب زمین آمده بود سه هزار انعام گرفت و رفت. بعد از رسیدن منزل میرزا سلیمان و میرزا شکرالله که قبل از وقت آمده بودند نشسته قدری صحبت متفرقه کردند. بعد از آن امین خلوت دیدن من آمدند. میرزا ابوالفضل نام قزوینی‌که می‌گفتند آدم باسواد و صاحب طبعی است با او بود قدری نشسته صحبت‌کردند. درین بین یك رطیل سیاه بزرگی در میان چادر دیده شد و گرفتار و مقتول شد. از روی کوه پیش روی سراپرده هم بعضی بوته و اشجار جنگلی که بود برای تماشای شاهنشاهی و اردو آتش می‌زدند. خالی از تماشا نبود. خلاصه بعد از صرف شام استراحت کرده.

روز چهارشنبه چهاردهم شهر شعبان

اسب امروز قبل از سواری اعلیحضرت همایونی روحنا فداه سوار شدیم، چون این راه که می‌روند سربالا بود. بنهٔ زیاد عبور می‌کرد که راه آمد و شد برای عابرین سخت بود. من زودتر خواستم از آنجاها بگذرم. از دلی چای سوار شده بقدر دو ساعت به دسته مانده بود تند حرکت کرده آمدم. در میان راه جائی که قدری سرازیر می‌آمد، بعد از آن مجدداً بالا می‌رفت. یکی دو قطعه زمین زراعت و صیفی کاری می‌کردند. یکی دو نفر پیرمرد مشغول آبیاری بودند. یکی از آنها می‌گفت هشتاد سال دارم. از آن گردنه گذشته آمدم رسیدم به «امین‌آباد». سرکار مجدالدوله امیرآخور در آفتاب‌گردانی نشسته بودند. شب را آنجا منزل کرده بودند و یک ساعت راه بود تا دلی‌چای. قهوه و غلیانی صرف شد، از آنجا سوار شدم. این امین‌آباد یک کاروانسرای مختصری بوده که مرحوم عبدالله‌خان امین‌الدوله اصفهانی در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه ساخته بودند، برای اینکه عابرین در عبور و مرور در فصل زمستان آسوده باشند. مختصر آبی و چند خانواری آنجاست. خلاصه از آنجا سوار شده آمدم. در عرض راه یکی دو جا چند خانواری و مختصر آبی و راهی دیده شد. آمدم تا رودخانهٔ معروف به نمرود. جای باصفائی و چمن خوبی است. و نزدیک آن رودخانه آبادی و دهی دیده شد. اسمش را پرسیدم گفتند «خرم‌ده» است. در کنار رودخانه برای حرمخانهٔ مبارکه آفتاب‌گردانها به جهت صرف ناهار زده‌بودند. من هم به‌فاصلهٔ مسافتی آفتاب‌گردان زده ناهار حاضر کردند صرف کردیم. فرستادم حاجی نعمت‌الله رفت در آن ده یک بادیه ماست هم آورد. درین بین مقرب‌الخاقان محقق هم آمد. قدری نشست و رفت. آقای امین‌السلطنه آمد قدری حرف زدیم. درین بین اعلیحضرت شاهنشاهی تشریف‌آوردند و قدری فاصلهٔ آفتاب گردان ناهار خوری زدند و برای صرف ناهار پیاده شدند. من بقدر نیم ساعت استراحت کرده، بعد از آن سوار شدم به‌طرف منزل آمدم.

امین‌آباد

خرم‌ده

در عرض راه نزدیك منزل، عندلیب‌الدوله زوجهٔ مرحوم محمدتقی خان حاجب‌الدوله در تخت روان بـود، فرستاد از من احـوال‌پرسی کردند، تا رسیدم بـه چمن فیروزکوه که محل سراپـردهٔ همایونی و چادرهای اردوست. امروز ترتیب اردو و چادرها را موافق نقشه که به مقرب‌الخاقان حاجب‌الدوله داده شده زده‌اند، و هوا خیلـی سرد است، و باد هم می‌آید و چادرها در چمن زده شده که رطوبت زمین و هوا دور نیست، اسباب نقاهت جمعی بشود. درهرحال جای باصفائی است. قدری خوابیدم. میرزا امین و مشهدی حسن را فرستادم رفتند از احوال جناب امین‌السلطان خبری بیاورند و ببینند در آبادی حمام دایر هست یا نه؟ رفتند و مراجعت کردند. حالت جناب امین‌السلطان را گفتند بهتر است. در فیروزکوه تلگرافخانه هم هست. اعلیحضرت همایونی روحنافداه هم دو سه ساعت به‌غروب مانده‌تشریف آوردند. از جانب جناب مخبـرالدوله تلگرافی به احـوال‌پرسی من به‌توسط نصرالله‌خان رسید. جواب نوشتم. یك ساعت و نیم به غروب مانده سوار شدم. رفتم در پشت آبادی فیروزکوه که محل توقف جناب امین‌السلطان بود که از او عیادت کرده باشم. میرزا شکـرالله هم با من همراه بود. جناب امین‌السلطان را عیادت کردم. همانطور که سابقاً دیده بودم ضعف داشت و سرفه‌می‌کرد و امین‌السلطنه هم آنجا بودند. درین بین مقرب‌الخاقان ابراهیم‌خان نایب هم آنجا آمد و حکیمباشی طولوزن هم آمدند. جناب امین‌السلطان تقریر کـرد که دو روز بود خوب بودم. ولـی باز دیشب حالت نوبه و تب عارض شد و الان هم حالم منقلب شده و سردی وتب در خودم مشاهده می‌کنم. حکیم‌باشی آمد و دست او را گرفت و قدری قند داغ و غیره داد. معلوم شد تب و نوبه باز آمده. ضعف هم دارند. حکیم‌باشی گفت باید خلوت بشود. من و سایرین برخاستیم. من آمدم از میان آبادی فیروزکـوه عبور کردم. آبادی فیروزکوه در میان تنگه‌ای و دره‌ای است کـه در ایام سابق که این قسم توپ و اسلحه‌های حالا نبوده، تصرف اینجا خیلی مشکل بوده. مسافت دره و تنگه ربع فرسخ است. خانه‌های رعایا در

چمن فیروزکوه

دامنهٔ تپه و کوه واقع است، و تخمیناً سیصد چهارصد خانوار آنجا هست و خراب به نظر می‌آمد. چند دکان و یکی دو مسجد و سه حمام دارد. من خواستم برای اینکه شب نیمهٔ شعبان است غسل کنم. رفتم در یکی از حمام‌های آنجا. نایب آنجا انسانیت کرد و از خانهٔ خودش لاله و چراغ فرستاد آوردند. در آن حمام با ابراهیم‌خان رفته سر و روئی شسته، غسل کرده بیرون آمدم. عبدالله خان و الله‌مدد و مشهدی حسن همراه بودند. آمدم به منزل. آن شب را شام نخوردم. قدری کتاب خواندم و دعای کمیل و ادعیهٔ دیگر تلاوت کرده خوابیدم.

روز پنج‌شنبه پانزدهم شعبان

امروز چمن فیروزکوه محل اقامت است. وقت صبح بعد از تلاوت بعضی ادعیه و اوراد رفتم چادر جناب آقای عضدالملك. ایشان و نواب اسحق میرزای أمیر آخور خواب بودند. بیدار شدند. محمد صادق‌خان قراباغی هم آنجا آمد. حکیم‌باشی طولوزن هم آمد.

بیماری امین‌السلطان

قدری صحبت متفرقه کردیم. از حالت جناب امین‌السلطان استفسار شد. حکیمباشی می‌گفت ناخوشی او بد مآل است، مگر اینکه خداوند طور دیگر مقدر کرده باشد. و جناب‌امین‌السلطان‌را از منزل خودشان آورده بودند به چادر آقای امین‌الملك پسر ایشان که شرفیاب خاکپای مبارك شاهنشاهی بشود. و از این‌منزل باز او پیشتر برود تا چشمه علی دامغان تا وقتی که موکب همایون آنجا تشریف‌فرما بشوند. بعد از قدری تأمل من به جناب عضدالملك تکلیف‌کردم که بیائید به‌اتفاق برویم چادر آقای امین‌الملك دیدن و عیادت از جناب امین‌السلطان بکنیم. قدری تأمل کرده به اتفاق رفتیم. حالت معزی‌الیه که همه با ضعف و نقاهت بود قدری تسلی داده شد. نایب ناظر، شیخ‌الاطباء میرزا زین‌العابدین خان طبیب کاشانی آنجا بودند. نواب اسحق‌میرزا امیرآخور حضرت والا ولیعهد روحی‌فداه هم همراه بودند. بقدر دو غلیان کشیدن و یك قهوه نشستیم.

بعد از آن برخاستیم آمدیم چادر جناب عضدالملك و ایشان با

ناهار اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه رفتند. ما آنجا بودیم. قدری کتاب «روضةالصفا» تلاوت و ملاحظه کرده، مقدمهٔ چنگیزخان و سلطان جلال‌الدین و غیره را مطالعه کرده وقت ناهار شد. ناهار جناب عضدالملك را آوردند. آقا غلامرضای منسوب ایشان هم آنجا بود. شروع به ناهار شد. من حالت درستی نداشتم. خودم را مشغول کردم. کمرم درد می‌کرد. کمی تریاك خوردم. درین بین جناب عضد-الملك از خدمت شاه آمدند. باز حرفهای متفرقه گفته شد. بعد از ناهار آمدم منزل خودم. روز قبل حمام چادری سرکار کشیکچی‌باشی‌را برای من حاضر کرده بودند. بعد از ظهر به آن حمام رفتم. حنا و رنگ آوردند استعمال کردم. خیلی خوب حمام گرمی بود.

امروز چهار ساعت به غروب مانده اعلیحضرت شاهنشاهی برای تفرج سوار شده‌اند، و درین منزل چادر مرا مابین چادر جناب آقای عضدالملك دام اقباله و سرکار کشیکچی‌باشی زده‌اند. جای خوبی نیست. بعد از بیرون آمدن از حمام یك فنجان چای دارچین حاضر کردند خوردم و حالا تخمیناً دو ساعت به غروب مانده است در چادر نشسته، آقا میرزا سلیمان پسر مرحوم وقایع‌نگار نشسته و میرزا امین ایستاده است و من تحریر می‌کنم تا بعد چه شود.

نزدیك غروب میرزا زین‌العابدین خان کاشانی حکیم‌باشی آمد پیش روی چادر با نواب اسحق میرزا امیرآخور حضرت والا صندلی گذاشته قدری نشستیم. بعد از آن به جهت درد کمری که عارض شد قدری روغن کرچك حاضر کرده بودند. مهدیقلی پیشخدمت کمرم را مالش داد. پس از آن خوابیدم و امروز روزنامهٔ نمرهٔ اول احوالات اردو را که جناب صنیع‌الدوله در اردو به‌طبع‌رسانیده بودند آوردند. اصل نسخه درین کتاب خواهد بود.

روز جمعه شانزدهم شهر شعبان

گورسفید

به جهت کمردردی که داشتم قبل از آنکه قبلهٔ عالم سوار بشوند آمدیم به منزل «گورسفید». از فیروزکوه تا این منزل چهار ساعت و

پنجاه دقیقه آمدیم، که تخمیناً باید قریب پنج فـرسنگ باشد. از فیروزکوه آمدیم، از طـرف دست چپ بـه فاصلهٔ یك فرسخ آبادی مختصری بود. آسیا و امامزاده دیده شد. آسیابان حاکم فیروزکوه بود. بعد از آن «کمندان» که تا فیروزکوه یك فرسنگ و نیم است و گفتند مال حاکم فیروزکوه است.

در طرف دست راست کمندان دو گنبد کوچك بالای کوه و تپه دیده شد که گفتند یکی امامزاده حسن رضا و یکی امام علی موسی‌ـ الرضا است. از آنجا گذشته آمدیم در کنار رودخانه و چمن مزرعهٔ «طالارخان» که جای وسیع خوبی است و ناهارگاه بود و چند خانوار از رعایای سنگسر سمنان در آنجا چادر زده بودند. حاجی نعمت‌الله رفت سی شاهی داد قدری دوغ آورد. من هم بالاتر از آن مکان آفتاب گردان گفتم زدند. ناهار حاضر گردید خوردیم و قدری راحت کرده بعد از آن سوار شده سه ربع فرسخ بود تا منزل آمدم. اینجا چادر مرا پائین چادر ظهیرالدوله زده بودند. قدری خوابیدم و برخاستم نماز کردم. جناب آقای عضدالملك دام اقباله فرستادند احوال‌پرسی کردند و پیغام داده بودند که امروز در سر سواری شاهنشاه روحنا فـداه احوال شما را پرسیدند. بعد از آن تلگرافی از سرکار ایلخانی از طهران از طرف فیروزکوه رسید که احوال‌پرسی کرده بودند و به جناب آقای عضدالملك سلام رسانیده بودند.

اعلیحضرت همایونی یك ساعت و نیم به غروب مانده وارد اردو شدند و حالا نواب اسحق میرزای امیرآخور و عمدةالامراء محمدباقر خان شجاع‌السلطنه در چادر من تشریف آوردند. وقت غروب جناب مجدالدوله‌امیرآخور از آهوئی که امروز شکار کرده‌بودندقدری برای من فرستاده بودند و چهار هزار به حامل انعام دادم. مقـرب‌الخاقان حاجی‌آغا جوهر معتمدالحرم آغاباشی یك بره و یك سفره نان برای من فرستاده‌بودند و احوال‌پرسی کرده‌بودند. بسیار آدم معقول خوبی است. همیشه نسبت به من اظهار خصوصیت کرده است. پنج هزار به‌فراش داده شد و امشب درین منزل که اسمش گور سفید است خیلی

خوب و مساعد است. هوا طوری است که شمع ریزش نمی‌کند و با کلیچهٔ پوست نشسته‌ایم. چمن وسیع باصفائی است. ان‌شاءالله به اقبال همایونی روحنا فداه امیدواریم خوش بگذرد.

محمدخان ناظر هم یك برهٔ کوچك مقبولی آورده‌بود. دادم حاجی نعمت‌الله برای جناب صنیع‌الدوله وزیر مطبوعات برد و احوال‌پرسی کرد. و امروز باز طرف عصر قدری روغن کرچك برای درد کمری که عارض شده بود دادم مهدیقلی پیشخدمت به من مالید و قدری مالش داده و دو سه حب «مقل ارزق» نواب اسحق میرزا دادند که بخورم و گفتند برای درد کمر نافع است.

روز شنبه هفدهم

امروز بعد از طلوع آفتاب برخاسته نماز کردم، اوراد و اذکاری که عادت بود خواندم. بعد از صرف چای و غلیان رفتم به چادر جناب جلالت‌مآب عضدالملك دام اقباله. تنها بودیم قدری حرف زدیم، مدتی طول کشید. مقرب‌الخاقان محمدقلی‌خان نایب ناظر و مقرب‌الخاقان جعفرقلی‌خان باشی پسر مرحوم عیسی‌خان والی برادر جناب مجد-الدوله آنجا آمدند. سه ربع از دسته گذشته اعلیحضرت همایونی روحنا فداه بیرون تشریف آوردند. در رکاب مبارك سوار شدیم. در عرض راه قبلهٔ عالم جناب عضدالملك را احضار و مرا هم احضار فرمودند. احوال درد کمر مرا پرسیدند و اظهار مرحمت فرمودند و فرمایش کردند دورشکه برای خودت از راه بسطام فرستادی؟ عرض کردم فرستاده‌ام. فرمودند چون عادت به سفر نداشتی از سواری صدمه خورده‌ای. در بسطام که به دورشکه می‌رسی راحت می‌شوی. عرض کردم در رکاب مبارك که باشم همهٔ وقت راحت و آسوده‌ام. بعضی فرمایشات متفرقه فرمودند. بعد از آن جناب صنیع‌الدوله را احضار فرمودند و مقرر فرمودند از روزنامه‌های فرنگستان در عرض راه با ترجمه به عرض برساند. او مشغول قرائت روزنامه شد. من و جناب عضدالملك قدری فاصله قرار داده آمدیم به چمن

خوبی که از منزل دیشب قدری بالاتر بوده. پرسیدند. فرمودند حاجب‌الدوله چرا منزل سراپرده را دیشب درین جای خوب معین نکرده بود؟ بی‌سلیقگی کرده بودند.

در هر حال همه‌جا آمدیم. راهها چندان مثل روز قبل صفائی نداشت و فرمودند حاجب‌الدوله از منزل امروز عریضه عرض نکرده که جای سراپرده را خوب معین نکرده بودند تغییر داده‌ام. در راه هم خیلی نزدیك است، قدری در عرض راه توقف برای ناهار و غیره بفرمائید تا سراپرده‌ها زده شود. قبلهٔ عالم در نیم فرسخی پیاده شدند برای ناهار و فرمودند تا عصر توقف می‌کنم. جناب عضدالملك و من پیاده نشده به منزل آمدیم.

جاشم

این منزل را «جاشم» می‌گویند. اراضی آن را رعایای سکنهٔ سمنان زراعت گندم و جو کرده‌اند و آبادی‌ندارد، چند خانوار چادرنشین از رعایای سنگسر آنجا هستند. پرسیدم به دیوان چه می‌دهید؟ گفتند اینجا جزو سنگسر است و ما ملك خودمان می‌دانیم و زراعت می‌کنیم. چیز مختصری نقدی به مباشر سنگسر می‌دهیم. و اینجا تا سمنان هفت فرسخ است و تا سنگسر چهار فرسخ است و بسیار جای بد کم‌آبی بود. جای چادر من هم خیلی بد بود که میان خاك و بی‌آب، به محمدعلی نایب که چادرهای این منزل را آورده بود قدری فحاشی و تغیر کردم و هنوز وضع اردو حقیقت این است، ترتیبی ندارد و کسی در میان اردو نیست که بتوان مطلبی به او گفت.

آقای امین‌الملك پسر جناب امین‌السلطان که نیابت ایشان را دارد مشغول امورات اردوست. خلاصه خوب وضعی دیده نمی‌شود. قدری خوابیدم. از خواب برخاستم چای خوردم و مشغول نماز شدم، و این منزل امروز تا منزل دیروز قریب سه‌فرسخ‌راه‌است، که امروز در ظرف سه ساعت و نیم آمدیم. و امروز صبح که از منزل گور سفید سوار می‌شدیم میرزا فضل‌الله حاکم فیروزکوه را خلعتی داده بودند و با آقای امین‌الملك به خاکپای مبارك مشرف شد.

وقت غروب شب یکشنبه هیجدهم در منزل جاشم یك قدری کره

و دو رأس بره آقای امین‌الملك برای من مصحوب مشهدی اکبر فرستاده و پیغام داده بودکه از سوادکوه از مال حلال‌خودم آورده‌اند. پنج هزار انعام دادم. مقرب‌الخاقان حاجی میرزا شفیع مستوفی و مقرب‌الخاخان میرزا سید کاظم مستوفی اصطبل دیدن من آمدند و نواب اسحق میرزای امیرآخورحضرت‌والا ولیعهد روحی‌فداه هم آنجا آمده قدری نشستند. حکیم بکمز هم بود، تا قدری از شب گذشته مشغول صحبت بودیم. در دو ساعتی‌شام خوردم و سه ساعتی‌خوابیدم.

روز یکشنبه هیجدهم شهر شعبان

خرند

منزل امروز خرند یا خرنه است. اول می‌گفتند از جاشم تا خرنه سه فرسخ است. به این خیال صبح که از خواب برخاسته قدری در چادر خودم مشغول شدم. بعد از آن یك ساعت‌ونیم از دسته گذشته گفتم اسبها را حاضر کردند. آمدم در چادر جناب آقای عضدالملك، نایب ناظر هم آنجا بود. به‌انتظار بیرون تشریف آوردن قبلهٔ عالم روحنا فداه آنجا نشستم. یکی دو غلیان صرف شد. قدری از دسته گذشته اعلیحضرت همایونی از سراپرده بیرون تشریف آوردند. سرداری ترمهٔ گلی و پالتو ماهوت مشکی پوشیده بودند. بنده و جناب عضدالملك سواره ایستاده در رکاب مبارك حرکت کردیم. در عرض راه تا مدتی فرمایشات متفرقه می‌فرمودند. از کوه‌و صحرا و زراعت و غیره در عرض راه اسامی جاهائی که استفسار شد: اولا اراضی «آساران» محل زراعت رعایای سنگسر سمنان. چمن و محل زراعت دیگر «اوین» جزو «جاشب» محل هزار جریب مازندران است که از منزل تا آنجا دو فرسخ و نیم متجاوز بود.

از آنجا از موکب همایون روحنافداه من و جناب عضدالملك جدا شده قدری عقب‌تر آمدیم. در چمن و محل زراعت که جای باصفائی بود و چشمهٔ آب سردی و رودخانه می‌گذشت. ملك‌الاطباء هم در آن نزدیکیها برای ناهار افتاده بود. آفتاب‌گردان من نرسیده‌بود. آفتاب‌گردان جناب عضدالملك را زدند و ناهار حاضر کردند خوردیم. دو

سه نفر از سادات ساکن اوین جزو هزار جریب که ما در اراضی آنها افتاده‌بودیم آنجا آمده نشستند. قدری‌صحبت‌کردند و از حال‌رعیتی و زراعت خودشان تقریرات کردند و پهلوی آن اراضی هم اراضی بود که در آنجا هم رعایای سنگسر سمنان زراعت کـرده بودند و گفتند ملك خدیجه سلطان دختر مرحوم آقا محمد دائی است، و در اراضی سادات دو بقعهٔ مختصری بود. گفتند امامزاده هستند.

خلاصه از «جاشم» تا آنجا سه فرسخ متجاوز بود. چهار ساعت و نیم به غروب مانده با جناب آقای عضدالملك سوار شده آمدیم. قریب یك فرسخ و نیم راه آمدیم. در چمن و جـای باصفائی آفتاب‌گردان اعلیحضرت همایونی را زده‌بودند. معلوم شد آنجا ناهار میل فرموده استراحت کرده‌اند. جناب عضدالملك برای شرفیابی رفتند. من به طرف منزل آمدم. چندین گردنه نشیب و فـراز دیده شد. مالهای بنهٔ مردم از شتر و قاطـر معطل، یکی دو سه قاطـر تلف شد. دورشکهٔ همایونی که احتیاطاً از این راه آورده بودند معیوب شده بود. خیلی بر مردم امروز در عبور سخت گذشت. آنچه تخمین شد منزل امروز از «جاشم» تا «خرنه» پنج فرسنگ متجاوز بود، و امروز در اراضی «آسـاران» من از چند نفر رعیت تحقیق‌حالت آنها را کردم. قبلهٔ‌عالم روحنا فداه رسیدند و پرسیدند که چه می‌پرسی؟ عرض کردم تحقیق اسم اراضی و زراعت آنها را کـردم. قبلهٔ عالم روحنا فـداه اسامی آنجاها و سایر مزارع این راهها را اکثر در خاطر دارند. درین منزل چادر مرا در میان چمن قدری فاصله از سراپرده زده‌اند. چادر امین خلوت نزدیك چادر من است. این منزل کاه برای مالها پیدا نشد. قدری کاه مقرب‌الخاقان بشیرالملك شاطرباشی انسانیت کرده برای مالهای من فرستاده بودند. من‌خودم هم امشب‌شام نخوردم. میل نداشتم.

و امروز وقت عبور در عرض راه از یك گردنه گذشتیم. «گردنهٔ پشتوان». گفتند رعایای سنگسر سمنان در دامنهٔ آن زراعت می‌ـ نمایند و در سر یك گردنه نیم فرسخی خرنه بقعهٔ امامزاده دیده شد. گفتند مشهور به امامزاده ابراهیم برادر حضرت رضا علیه‌السلام

است. خلاصه این منزل امروز سخت بود. به این ملاحظه که به مردم و مالها سخت گذشت.

روز دوشنبه نوزدهم

[امروز]را هم‌اردوی‌همایون در همین منزل خرنه متوقف شد.
امروزصبح‌دوشنبه‌آقای‌مجدالملك برادرجناب آقای‌امین‌الدوله به‌دیدن من آمدند. قدری نشسته صحبت کردیم و رفتند. من هم به ملاحظهٔ اینکه مقرب‌الخاقان محمد حسن‌خان محقق پیشخدمت خاصهٔ همایونی روحنا فداه یکی دو دفعه دیدن کرده بودند سوار شده به چادر معزی‌الیه بازدید رفتم. او و جناب صنیع‌الدوله وزیر مطبوعات باهم بودند و محقق قدری نقاهت داشت. قدری آنجا نشسته متفرقه مذاکرات کردیم. آقای صنیع‌الدوله به حضور مبارك رفتند. اعلیحضرت شاهنشاهی برادر میرزا عبدالله‌خان پیشخدمت را به احوال‌پرسی محقق فرستاده بودند. باز قدری آنجا توقف کرده و به چادر خودم معاودت کردم. محمدخان ناهاری حاضر کرده بود. با میرزا سلیمان و میرزا شکرالله و میرزا عبدالغفار صرف کردیم و خوابیدم. نواب والا اسحق میرزای میرآخور اینجا آمده بودند. پنج ساعت به غروب مانده مشغول صحبت شدیم. مقرب‌الخاقان بشیرالملك شاطرباشی و عالیجاه سلیمان‌خان خدابنده‌لو نایب ایشیك‌آقاسی باشی دیدن من آمدند. قدری نشسته و رفتند.

این منزل که چمن خرنه است و آبادی آن «پلور» و از خاك دودانگهٔ هزار جریب است و از چمن آنجا یك فرسنگ و نیم فاصله دارد و سکنهٔ پلور قریب دویست خانوار است، و این چمن هم وسعت دارد جای خوبی است و محل اقامت دو شبهٔ اردو شد، ولی کاه و جو نبود و به جهت آنکه حاکم دودانگه که ابراهیم خان هزار جریبی باشد چندی قبل فوت شده بود، نظمی در آنجا نبود. و رستم خان تفنگدار را که دولت نایب‌الحکومهٔ اینجا کرده بود او هم به ملاحظهٔ اینکه باید سیورسات اینجا را حاکم مازندران حاضر نماید غفلت از

تهیهٔ سیورسات کاملا کرده بود.

خلاصه در این دو روز اکثر بلکه همهٔ اهالی اردو مال و دوابی که داشتند بی‌کاه مانده. به هزار زحمت آدمهای من قدری یونجه از پلور خریده آوردند، و یك قدری هم کاه. وقت عصر امروز که دوشنبه بود جناب مجدالدوله امیرآخور از کاهی که برای اصطبل آورده بودند، یعنی به طور فروش اهالی اردوبازار آورده بودند برای مالهای من فرستادند و تنخواه آن داده شد. اگر یك روز فوق‌العاده درین منزل خرنه توقف نمی‌شد از صدمهٔ دیروز راهها مالها اکثر وامی‌ماندند. درین منزل زوجهٔ مرحوم ابراهیم‌خان که سرکردهٔ تفنگچی و حاکم دودانگهٔ هزار جریب بود و چندی است وفات یافته برای عرض حال خود به اردو آمد.

تفصیل حالت ابراهیم خان این است: این شخص متجاوز از بیست سال است که سرکردهٔ تفنگچی هزار جریبی و حاکم این محال بود. به مرور قدری از تعدی و قدری از امساك و عقل معاش‌تحصیل مکنت و دولت کرده بود. بعد از فوت او یك پسر شش هفت ماهه و یك دختر از ضعیفهٔ شاهرودی برای او مانده و دو دختر هم از زنهای سابق خود دارد که یکی زن سید محمد خان نام هزار جریبی و یکی هم زن لطفعلی‌خان نام سرکرده است. بعد از فوت او به ملاحظهٔ اینکه اولاد بزرگی ندارد از طرف همایونی مقرب‌الخاقان نور محمدخان ترکمان پیشخدمت خاصهٔ همایونی مأمور شد که اموال او را معلوم و محفوظ بدارد که حقوق ورثه از میان نرود، و باطناً بهره‌ای هم از برای صرف خدمات اسلام برسد. مردم در دولت او گزاف می‌گویند، ولی از تقریرات نور محمدخان تخمیناً املاك او را یکصد و بیست هزار تومان قیمت کرده‌اند و شش هزار گوسفند و هشتصد گاو، و از این قبیل رمه و مادیان و اسب و غیره و اسباب خانه زیاد است. و پول نقد را هنوز نتوانسته‌اند معلوم نمایند و صورت اموال او تماماً نزد آن ضعیفه است که حالا به اردو آمده تا مأخذ عمل او معلوم شود و دولت چه قسم حفظ مال آنها و حقوق ورثه را بفرمایند. چشمها

باز است.

حضرت والا آقای نایب‌السلطنه حکمـران کل مازندران هستند نظری دارند. مقرب‌الخاقان سهام‌الدوله حاکم انتظاری دارد. رستم خان نایب‌الحکومه و نور محمدخـان که مأمور این کار است خیالی دارند. تا ارادهٔ مبارک چه باشد و خداوند چه خواهد. جمعی هم از بیرون حلقه گـردن دراز کرده از ابراهیم خان بد می‌گـویند. مالی اندوخته و معلوم نیست چه خواهد شد «او مظلمه برد و دیگری زر»

روز سه‌شنبه بیستم شهر شعبان

فولاد محله

منزل امروز «فولاد محله» است که جزو خاك دودانگهٔ هزار-جریب است و داخل املاك و جمعی مرحوم ابراهیم‌خان دودانگه‌ای بود. از منزل خرند تا فولاد محله راه خودشان چها رفرسخ می‌گفتند، ولی شش ساعت راه است و مسلماً پنج فرسخ سنگین است. امروز صبح یك ساعت و نیم به دسته مانده رفتم درب سراپردهٔ همایونی تا اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه بیرون تشریف بیاورند. در چادر آقای امین‌الملك نشستم. سرکار امیرآخور مجدالدوله دام مجـده و آقا حسینعلی آبدار و میرزا رضاقلی منشی آنجا بودند. آقای امین-الملك رفت چادر دیگـر لباس بپوشد. بعد از چند دقیقه آمدنـد. از اینکه روز و شب قبل از بابت کاه و جو و غیره در اردو سخت گذشته بود مذاکرات شد.

بعضی از زن و مرد اهل پلور و سنگسر برای اینکه به‌زراعت آنها راست یا دروغ صدمه و ضرر رسیده بود آمدند چند تومانـی گرفتند. بعد از آن اعلیحضرت بیرون تشریف آوردند. سرداری‌ترمهٔ لاجوردی پوشیده بودند و پالتو ماهوت مشکی. سوار شدند، ولی با احدی تکلم نفرمودند. من هم در رکاب مبارك بودم و رفتیم تا اول دره و رودخانه که میان دو کوه واقع است و باید از آنجا عبور کرد. و آن رودخانه و دره را رعیتها گفتند «عراض» می‌گویند. اول آنجا میرشکار آمده بود به خاکپای مبارك عرض کـرد که از میان ایـن

رودخانه که دوطرفش کوه است عبور می‌شود، و سنگهای آن سست است و بی‌جهت از بالا به رودخانه سنگ می‌ریزد، باید زود عبور کرد. اعلیحضرت همایونی روحنافداه فرمودند که تو خودت اینجا توقف کن. دو دسته از حرم‌خانهٔ مبارکه که می‌آیند بگذرند، بنه و مال مردم نگذرد، تا آنها زودتر از آن دره بگذرند. و اعلیحضرت همایونی روحنا فداه با معدودی عملهٔ خلوت رفتند. و در راه دیده‌شد که میرزا زین‌العابدین خان کاشانی طبیب را آدم امین خلوت قبل از رسیدن به این دره از راه معاودت می‌داد. پرسیدند کجا می‌برد؟ گفتند میرزا احمد آدم امین خلوت را اسب زمین زده و لگد زده پای او معیوب شده است. طبیب را می‌برند که چاره کند.

خلاصه قدری آمدیم از دره و رودخانه گذشتیم. چند خانوار رعیت اهل پلور چادر زده بودند. ماست و دوغ و کشك مردم می‌گرفتند. من هم قدری ماست‌گرفتم خوردم. درین بین حرمخانهٔ‌مبارکه آمدند گذشتند. من به جهت احترام آنها قدری تأمل کرده از عقب آمدیم. بقدر دو فرسخ از منزل که فاصله شد به چمنی رسیدیم که اسم آن «رسم رودبار» است. چادرهای ناهار حرمخانه را زده بودند. بقدر دو میدان یعنی نیم فرسنگ بالاتر اعلیحضرت‌همایونی روحنافداه هم در چمنی که چادر مرا برای ناهارگاه حاضر کرده بودند تشریف بردند. من و آقای امین‌السلطنه هم قدری با یکدیگر آمدیم. با امین‌السلطنه قرار شد آفتاب‌گردان خودمان را نزدیك یکدیگر بزنیم. قدری فاصله با آفتاب‌گردان شاهنشاهی در چمن «هووسنگ» که متصل به چمن رسم رودبار است آفتاب‌گردانها را زدند. امین‌السلطنه رفتند خدمت شاه، بعداز مدت کمی‌آمدند. من ناهار خوردم. میرزا شکرالله پیش من بود. امروز محمدخان، میرزا امین با آقا میرزا سلیمان پیش از ما به منزل آمده بودند.

رسم رودبار

خلاصه ناهار خوردم و خوابیدم. بعد از دو ساعت برخاسته چای خوردم نماز کردم. امین‌السلطنه هم آمدند. قدری آب لیمو خوردند و رفتند. من سوار شده به طرف منزل آمدم. از آنجا که ناهار خوردم تا

«فولاد محله» که منزلگاه است سه فرسخ به نظر آمد، اگرچه اهالی آنجاها کمتر می‌گویند. در هر حال من از خرند تا فولادمحله را پنج فرسخ سنگین دانستم. و در این چمنها یعنی اطراف آنجاها رعایای آبادیهای اطراف مثل پلور[4] و فولاد محله و غیره زراعت می‌کنند.

دو ساعت و نیم به غروب مانده آمدم به منزل که فولاد محله است. یك سر آن خارج از آبادی چمن وسیعی‌است. سراپرده و چادرهای اهالی اردو را زده‌اند و جای خیلی خوبیست. امروز چادر مرا نایب محمدعلی پهلوی چادر جناب‌عضدالملك و سرکار کشیکچی‌باشی زده‌بودند. و در راه که می‌آمدم نواب انوشیروان میرزا پسر نواب بهمن میرزا که حاکم سمنان است دیده‌شد که به‌استقبال آمده بودند. و من محض ورود به‌منزل دیدم نواب اسحق میرزای امیرآخور در چادر مقرب‌الخاقان حاجی میرزا شفیع مستوفی که نزدیك به‌من بودند نشسته تکلیف کردند آنجا رفته، یك فنجان چای خوردم و غلیانی کشیدم و به چادر خودم آمدم.

فولاد محله جای خوبی است و خانه‌های خوب دارد، و دکاکین و حمام و غیره و یکی دو باغ مشجر دارد. زن ابراهیم‌خان هم هنوز همراه اردو آمده تا قرار کار آنها چه شود. محمدخان هم وقت مغرب یك شیشه[5] لیمونات و یك شیشه بهار نارنج و یك شیشه آب نارنج پیش من آورد و گفت یك نفر آغای خواجه با من آشناست برای من فرستاد. گفتم نگاه دارد.

روز چهارشنبه بیست و یکم شهر شعبان

سرخه ده

امروز منزل در «سرخه‌ده» است. و سرخه ده در دامنه واقع است. بقدر شصت هفتاد خانوار سکنه دارد و در اطراف آنجا به فاصله‌ای باغ مشجری است و نزدیك این ده یك دهی است اسمش «اکره» که آنجا هم شصت هفتاد خانوار دارد و اشجار زیادتر دارد.

۴ـ اصل = ملتور

۵ـ اصل = شنبه

این اکره مال میرزا محمد حسین پسر مرحوم ابن عباس است. سرخه ده خاکی دودانگه هزار جریب و مال پسرهای نشاطی‌خان[6] است. یك میدانی سرخه‌ده دهی دیگراست که ملك طایفهٔ عالی شاه است و تیول امین‌السلطنه است. ییلاقات خوبی است.

از فولاد محله تا سرخه‌ده چهار فرسخ است و یك ده دیگر «سیاه‌پره» است، نزدیك اینها که آن هم تیول پسر ابن عباس است. پنجاه خانوار دارد. امروز صبح در چادر سرکار حاجب‌الدوله قدری نشسته چند غلیانی کشیدم تا قبلهٔ عالم بیرون تشریف آورده سوار شدند. من هم سواره ایستاده قدری در رکاب مبارك ملتزم بودم و بعد تأملی کردم که از جمعیت خارج باشم. در عرض راه محمدقلی‌خان دیوان‌بیگی مازندران به حضور مبارك مشرف شد و مدتی از احوال و وضع مازندران و اطلاعات دیگر از او تحقیقات می‌فرمودند، و او عرض کرد از سوارهٔ کلبادی و غیره هم جمعی برای زیارت شاه آمده‌اند.

بقدر دو فرسخ آمدیم. برای حرم آفتاب‌گردانها به جهت صرف ناهار زده بودند. اعلیحضرت همایونی هم قدری فاصله برای صرف ناهار توقف فرمودند. من با جناب صنیع‌الدوله و سرکار خان محقق به طرف منزل آمدیم. چادر مرا به سفارش خودم خارج از چادرهای اطراف سراپرده زده بودند. بقدر ششصد هفتصد قدم دورتر بود. آسوده‌تر بودم. پنج ساعت از دسته گذشته منزل آمدیم. ناهار خوردم خوابیدم. اوقات من امروز به جهت اغتشاش و اختلال کار خودم خیلی تلخ است و نمی‌دانم عاقبت چه می‌شود.

از طهران هم طرف عصر بعضی نوشتجات رسید که در پنج‌شنبه پانزدهم شهر شعبان نوشته و فرستاده بودند. جناب امین‌الدوله، جناب قوام‌الدوله، جناب امین حضور، از خانه و حاجی میرزا رضاقلی و حیدرعلی تحریرات رسید. جناب عضدالملك هم برای من از چادر خودشان قدری بادنجان و غوره فرستادند. تا حالا که دو ساعت به

۶ــ نشاطی خان در المآثر و الاثار جلد سوم، صفحهٔ ۶۷۰ ذکرش آمده،

غروب مانده است حالت این است، و امروز عمدة الامــراء العظام میرزا ابراهیم خان سهام‌الدوله که حاکم مازندران است در عرض راه به استقبال موکب همایونی آمده بودنـــد، و امروز اعلیحضرت همایونی سرداری ترمهٔ لاکی و پالتوی ترمهٔ لاکی پوشیده بودند.

روز پنج‌شنبه بیست و دویم

چشمه علی

امروز منزل در چشمه‌علی دامغان است. از چشمه علی تا شهر دامغان چهار فرسخ است. از سرخه‌ده تا چشمه‌علی در ظرف چهار ساعت آمدیم و معروف هم در چهار فرسخ است. امروز من قبل از آنکه اعلیحضرت همایونی سوار شوند سوار شده آمدم. در عرض راه به جناب جلالت‌مآب آقای عضدالملك رسیدم که با سرکار ظهیر-الدوله ایشیك آقاسی‌باشی و آقا میرزا عبدالله‌گیلانی ادیب و اصحاب خودشان می‌آمدند. قدری از راه را با ایشان‌آمدم،چون در راه امروز جای خوب و باصفائی که آبی و سبزه‌ای داشته باشد و آبادی باشد نبود، و در عرض راه توقف نکرده به طرف منزل آمدم. محل توقف اعلیحضرت شاهنشاهی را در عمارت چشمه‌علی و سرچشمه قرار داده بودند. اردو هم در صحرای چمن پائین چشمه بود. چادر مرا هم در کنار نهری که آب چشمه می‌رود زده بودند. قدری با چادر جناب عضدالملك فاصله داشت.

جناب امین‌السلطان کـــه به‌جهت نقاهت مزاج همیشه یکـــی دو منزل پیش می‌آمدند در باغچه‌ای نزدیك عمارت چادر زده بودند. اول رفتم ایشان را ملاقات و احوال‌پرسی کردم. حالت‌ایشان امروز خیلی خوب بود. حکیم طولوزن و شیخ‌الاطباء آنجا بودند. بقدر یك ساعت آنجا نشسته ناهار هم آنجا خوردم. از آنجا آمدم چادر خودم قـــدری خوابیدم. بعد از خواب پیشخدمتهای خودم شکایت‌کردند که‌در ناهار و شام محمدخان ناظر ملاحظهٔ ما را نمی‌کند. به‌محمدخان قدری تغیر کردم. بعد از آن قدری نقل آلوبالو شربتدار درست کرده بود آوردند خوردم و پنج هزار به علی‌آقا انعام دادم. از منزل جناب عضدالملك

هم قدری قرص آب لیمو و نقل آلوبالو و خوشاب آلوبالو آوردند. دو تفت هم گوجه و آلوبالو غلام شاهی آورد. انعام به او دادم. نواب اسحق میرزای امیرخور و میرزا سلیمان قدری خوردند. قدری منشی حضور مجدالملك برادر جناب‌امین‌الدوله و قدری برای مقرب‌الخاقان حاجی میرزا شفیع مستوفی و قدری برای معتمدالحرم آغاباشی فرستادم. نماز کردم. نزدیك غروب از برای گردش با نواب اسحق میرزا منزل جناب امین‌السلطان رفتم. نواب انوشیروان میرزا حاکم سمنان و دامغان و آقای امین‌السلطنه و امین‌الملك و دو سه نفر منشی و غیره آنجا بودند. صورت اشخاصی که از اهالی و سکنهٔ سمنان و دامغان با حاکم آمده و به حضور مبارك احضار می‌شدند می‌نوشتند و جمعی هم از قاجاریه که در دامغان سکنی دارند جزو سیاهه بودند که فردا به حضور بروند، و جناب امین‌السلطان برای حاکم و امین‌الرعایای بلوك خوار[7] دستورالعمل می‌دادند که خلعت گرفته شود، که سیورسات را خوب حاضر کرده بودند، و حاکم درین منزل سیورسات بهتر از سایر منازل حاضر کرده بودند.

نزدیك عمارت چشمه علی دهی است که اسم آن «آستانه» است. ده خوبی و با اشجاری است و می‌گفتند آبادی و حمام خوبی دارد، و درین منزل پشه زیاد دارد، لیکن در صحرا کم است. به‌جهت اینکه باد می‌آمد چندان آزار نمی‌دهد. اما در جاهائی که اشجار و باغات است پشه زیاد است و خیلی اذیت می‌کنند. حالا که یك ساعت و نیم از شب جمعه بیست[و]سیم گذشته‌است؛ در چادر خودم‌تنها نشسته‌شرح حال را نوشتم تا بعد چه شود.

آستانه

روز جمعه بیست [و] سیم شهر شعبان

امروز را اعلیحضرت‌همایونی روحنا فداه درین منزل چشمه‌علی توقف فرمودند. جناب امین‌السلطان امروز ازین منزل حرکت کرده به «چهارده کلاته» رفت و تا بسطام پیش از موکب همایون حرکت

۷ـ اصل : خار

خواهد کرد. درین منزل امروز بعضی از ایل قاجار ساکنین دامغان که از قدیم آنجا سکنی داشته به‌حضور مبارک مشرف‌شدند و دویست تومان به آنها انعام مرحمت شد که به توسط جناب عضدالملك دام‌اقباله به آنها تقسیم کردند. جناب ملامحمد صادق مجتهد دامغانی برادر حاجی ملارضای شریعتمدار و جمعی از اهالی دامغان را حاکم آنجا که انوشیروان میرزای‌ضیاءالدوله است به‌حضور آورده و عکس آنها را هم مقرر شده انداختند.

درین منزل جاها خوب و هوا هم خوب است. با اینکه این منزل را همیشه می‌گویند بادهای شدید می‌آیـد، این دو روزه باد شدید نیامد. نواب ضیاءالدوله یك بره و قدری یخ فرستاده بودند. بعد از آن ناهار خورده خوابیدم. طرف عصر چادر حمام جناب آقای عضد‌الملك را حاضر کـرده بودند، رفتم حمام رنگ و حنا بستم، مقارن غروب بیرون آمدم. در چادر جناب آقای عضدالملك رفتم، میرآخور اسحق میرزا و جناب ملا محمد صادق دامغانی آنجا بودنـد. مشغول صحبت شدیم و شام را هم آنجا صرف کردیم. غذاهای خوب ترتیب شده بود. محمدخان هم قدری ترشی فرنگی آورد، تا ساعت چهار آنجا نشستیم و آمدم منزل و امروز چاپار بـه طهران می‌رفت، به ایـن اشخاص کاغـذ نوشتم: والدهٔ میرزا حسین‌خـان، جناب امین‌الدوله، جناب امین حضور، جناب قوام‌الدوله، سرکار ایلخانی، جناب مخبر‌الدوله، میرزایوسف‌خان در تبریز، حاجی‌میرزا رضاقلی، حیدرعلی.

روز شنبه بیست و چهارم

امروز هم در چشمه علی توقف شد. امروز صبح را بعد از نماز و غیره گفتم یك بره آوردند که عبدالله‌خان «بزقورمه» طبخ نماید. خودم رفتم از سرکار امیرآخور مجدالدوله دیدن کردم، قدری آنجا نشسته و مراجعت کرده ناهار خوردم و خوابیدم. درین بین فـراش آمد که اعلیحضرت همایونی روحنافداه احضار فـرمودند. از خواب برخاسته لباس پوشیده سوار شده بـه خاکپای مبارك مشرف شدم.

قبلهٔ عالم روحنا فداه بر روی‌تخت در وسط دریاچهٔ عمارت چشمه‌علی که روی آن تخت «آلاچوب»[8] زده بودند با شب‌کلاه نشسته بودند و جناب صنیع‌الدوله روزنامه قرائت می‌کرد. آقای مجدالملك یادداشت می‌نوشت و چند نفر از عملهٔ خلوت مثل آقای امین‌السلطنه و آقای امین‌الملك و امین حضرت و غیره غیره آنجا بودند. مجدالدوله و... باشی هم بودند. به من فرمودند اینجاها را تو ندیده بودی؟ عرض کردم ندیده‌ام. خیلی از این عمارت و آب و مکان تعریف فرمودند و فقرهٔ چشمه را که معروف است هر وقت کثافتی در آنجا بیندازند باد زیاد برمی‌خیزد، فرمایش کردند و فرمودند در سفر سابق من خودم تجربه کرده‌ام. من عرض کردم البته قبلهٔ عالم تجربه فرموده‌اند و این حرف که معروف است صحت دارد. ولی صنیع‌الدوله منکر است. فرمودند خیر این حرف صحیح است و فرمایش کردند که این عمارت را خاقان مغفور فتحعلی‌شاه بنا کرده و وقف بر عابرین نموده‌اند و تاریخ آن را بر سنگی نوشته نصب کرده‌اند و قصیده‌ای هم مرحوم میرزا صادق وقایع‌نگار متخلص به «هما» گفته و در سنگ حك و نصب نموده‌اند، و فرمودند من بروم همهٔ آنجاها را تماشا کنم. رفتم همه را دیدم. تاریخ بنای آن عمارت هم در سنهٔ یکهزار و دویست و هفده است که تا این تاریخ هشتاد و سه سال است و قدمگاه را هم دیدم. جای سم اسبی است. یعنی سنگی است به آن شکل محجر شده. مردم اعتقادی دارند و نذورات می‌کنند.

خلاصه محض کمال مرحمت خواستند من هم آنجا را دیده باشم. از حضور مبارك و ملاحظهٔ آنجاها فارغ شده، عکاس حاضر بود. امین‌الملك و امین‌حضرت پهلوی من ایستادند. عکس انداختیم.

منیجك

منیجك که طفل سه ساله است و محل میل و الطاف شاهنشاهی روحنافداه است و این طور میل از طرف همایونی نسبت به این‌طفل محل حیرت و حسد جمعی است، این منیجك پسر برادر امینه اقدس حرم محترم شاهنشاه است، آنجا بود. قدری مشغول شده یك بچه

۸ـ (= آلاچیق)

خرگوشی که دو روز قبل از راه گرفته شده بود فرستادم آوردند به او دادم و آمدم چادر آقای امین‌الملك. چای و عصرانه خورده به‌منزل آمدم. حاجی حیدر خاصه تراش باشی حاضر شد که اصلاح نماید. وقت عصر امیرالامراء العظام ظهیرالدوله ایشیك‌آقاسی‌باشی با دو سه نفر همراهان خودشان به چادر من آمدند. میرزا فروغی هم آنجا آمد، تا نیم ساعت از شب گذشته بودند و رفتند. امروز آقای حکیم‌الممالك به اردو ملحق شد. هشت روز بود از طهران بیرون آمده بودند.

روز یکشنبه ۲۵ شهر شعبان

امروز از این منزل موکب مسعود اعلیحضرت همایونی روحنا‌فداه حرکت می‌فرماید و به «چهارده‌کلاته» تشریف‌فرما می‌شوند. صبح برخاسته در سردستهٔ ساعت سوار شده رفتم نزدیك عمارت و سراپرده. معتمدالسلطان نور محمدخان امین دیوان پیشخدمت خاصه در راه به من رسید. چون گفتند قدری بیرون آمدن شاهنشاه طول دارد در چادر آقای امین‌السلطنه محمدعلی‌خان نشسته قهوه و غلیانی صرف شد، تا اعلیحضرت اقدس همایونی بیرون تشریف آوردند. در رکاب مبارك حرکت کردیم. هنگام سواری سرکار مجدالدوله مهدیقلی‌خان امیرآخور، آقای حکیم‌الممالك، آقای امین‌الملك و چند نفر از عملهٔ خلوت حاضر بودند. قدری راه آمدیم. سرکار میرزا ابراهیم‌خان نوری‌سهام‌الدوله حاکم مازندران و محمدعلی‌خان دیوان بیگی و پسر نجفقلی‌خان هزارجریبی که از دختر مرحوم ابراهیم‌خان دودانگه است در رکاب حاضر و قدری پیاده در رکاب آمدند. قبلهٔ عالم در تعمیر عمارات مازندران و سایر ترتیبات آنجاها و انتظام و استقلال حکومتی او فرمایشات فرمودند و می‌فرمودند شما خودتان را حاکم موثقی بدانید، حاکم دائمی مستقل بدانید، مثل ملك آرای مرحوم که در عهد خاقان مغفور فتحعلی‌شاه مازندران را باید خانهٔ خودت بدانی و درصدد آبادی آنجاها برآئی. و پسر نجفقلی‌خان را

هم معرفی کردند و آنها را مرخص فرمودند. و بعد از آن به من و دیگران فرمودند این پسر نجفقلی خان را می‌توان تربیت کرد و پاره‌ای فرمایشات شد. قدری راه رفتیم. بعد از آن من از جاده مستقیماً آمدم. قدری با سرکشیکچی باشی در راه صحبت کردیم. بقدر یك فرسخ متجاوز آمدیم تا به قریهٔ «کلاته» رسیدیم.

کلاته

کلاته دهی است که آبادی آن در دامنهٔ تپه واقع است. باغات و اشجار دارد. بقدر دویست خانوار متجاوز سکنه دارد. رعیتهای آنجا از زن و مرد برای زیارت شاهنشاه سر راه آمده بودند.

چهارده

و از «کلاته» تا «چهارده» هم یك فرسخ و نیم می‌شود. و آقای حاجب‌الدوله فراشباشی به من رسیدند، با ایشان در راه مشغول صحبت شدیم. بعد از آن شاهزاده سلطان حسین میرزا پسر نواب نیرالدوله رسیدند، به‌اتفاق به طرف منزل آمدیم. چادر اردو را در نزدیك ده زده بودند و سراپردهٔ همایونی را در میان باغی زده بودند. چادر مرا هم قدری دورتر زده بودند. جای چادر اگرچه وسعت داشت ولی زیاد خاك بود و هوا گرم بود. خوش نگذشت. و این چهارده را آنچه گفتند یك ده آن را در وقت نزاع مرحوم محمد حسن خان قاجار جد بزرگ سلاطین قاجار با زکی‌خان زند به ملاحظهٔ اینکه آنها حمایت از قاجار داشتند، زکی‌خان اهل یك ده را قتل‌عام کرده و رئوس آنها را کله منار ساخته است، و سه ده دیگر آباد است، و قریب یکهزار و دویست سیصد خانوار سکنه‌دارد. دو حمام و دکاکین و مسجد و غیره دارند.

معیرالممالک

و چهارده کلاته تیول مرحوم معیرالممالك حسینعلی‌خان و دوستعلی‌خان و بعد از آن در دست امیردوست‌محمدخان معیرالممالك که داماد اعلیحضرت همایونی است بود. سالها عمل آنجا با او بود. امسال جزو دادوستدی حکومت به جناب امین‌السلطان سپرده‌اند و علت هم این است که معیرالممالك حالیه به جهت اینکه کارهای او را از او خلع کردند و صدمات زدند ناچار فراری شد، و به بهانهٔ سفر زیارت کربلای معلی رفت و از آنجا به پاریس و فرنگستان رفت.

خاطر مبارک شاهنشاهی روحنا فداه قدری نسبت به او متغیر است. تیول او را مقرر شد ضبط نمایند.

خلاصه از چشمه علی تا چهارده سه فرسخ است. راه هم بد نیست. امروز ناهار را درین منزل خورده‌خوابیدم. میرزا سلیمان و میرزا شکرالله پیش آمده در ده به حمام رفته بودند. در این چهارده یك بقعهٔ امامزاده هست می‌گویند اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام است، و چهارده کلاته جزو خاك دامغان است. و امروز اعلیحضرت همایونی در عرض راه از دامنهٔ کوه تشریف‌فرما شدند. چند آهو صید فرمودند. امین خلوت و میرزا عبدالله‌خان پیشخدمت هم از شکار آهو قدری برای من فرستادند.

روز دوشنبه ۲۶ شهر شعبان

شاه‌کوه

منزل امروز «شاه‌کوه» است که جزو خاك استرآباد است. از چهارده تا شاه‌کوه را در شش ساعت متجاوز آمدیم، و بقاعده شش فرسخ است. صبح زود برای سواری و حرکت حاضر شده، دو ساعت به دستهٔ ساعت مانده سوار شدیم و به ملاحظهٔ راه امروز قدری صعب بود، یعنی سر بالائی زیاد داشت و برای عبور مال و بنهٔ مردم و ملتزمین رکاب سخت‌می‌گذشت و کوهها همه جنگل‌بود، یعنی کاجهای کوهی زیاد داشت. بزرگی بعضی کاجها بقدر درختهای توت بزرگ بود و صفا و طراوتی داشت. تا دو ساعت از دسته گذشته آمدیم در جائی که چمن و زراعتی بود. در یك طرف آن برای حرمخانهٔ مبارکه به‌جهت ناهار آفتاب گردانهای متعدد زده بودند. طرف یسار آن جای بی‌صفائی نبود. من پیاده شدم اسم آنجا را پرسیدم. رستم‌علی رعیت شاه‌کوه آنجا بود. مراقب اراضی و زراعت بود. گفت اسم اینجا «باریك آب» ست و این اراضی ملك‌خودمان است، و من اینجا مراقب هستم که به زراعت‌ضرری نرسد. و می‌گفت اینجاها خوك زیاد دارد و پلنگ و خرس هم دیده شده است. من‌گفتم آفتاب‌گردان زدند ناهار صرف شد. قدری خوابیدم. بعد از آن چای خوردم. پنج ساعت از

باریك آب

دسته گذشته سوار شدم به عزم منزل آمدم. گفتند دو فرسخ به‌منزل مانده است که از چهارده تا باریك آب را سه فرسخ و از آنجا تا شاه کوه را یك فرسخ و نیم و دو فرسخ می‌گفتند.

خلاصه قدری آمدیم. یك مسافتی زیاد سربالائی داشت. در آن بالاها آفتاب‌گردان اعلیحضرت همایونی روحنافداه را برای ناهار برپا کرده بودند، و اعلیحضرت همایونی ناهار میل کرده و خوابیده بودند. من از آنجا گذشتم قدری دیگر آمدم. در دره آبی جاری بود. آمدم غلیانی کشیدم. میرزا زین‌العابدین حکیم باشی کاشانی رسید. قدری سکنجبین خوردیم و غلیان را مجدداً حاضر کردند. جمعی از رعایای هزار جریب پیاده می‌رفتند. از آنها سؤال کردم شماها کجا می‌روید؟ گفتند چهار سال است از لطفعلی‌خان هزار جریبی که سرکرده و حاکم ماست شاکی هستیم. کسی به عرض ما نمی‌رسد. حالا می‌خواهیم بلکه اعلیحضرت شاهنشاهی به عرض ما برسد و تفصیلی از تعدیات او تقریر کردند. از جمله گفتند چهارصد خروار سیورسات به اسم ملتزمین رکاب از ماها گرفته که دخلی به مالیات ندارد، و درین مدت جمع ما یکهزار و پانصد تومان است و او سالی هشت هزار تومان می‌گیرد، و بعضی تعدیات دیگر هم تعداد کردند.

شکایت از لطفعلی خان

درین بین جناب جلالت‌مآب عضدالملك دام‌اقباله آمدند، مرا آنجا دیدند قدری پیاده شده غلیانی کشیدیم. ایشان هم سابقهٔ اطلاع از حالت لطفعلی‌خان و هزار جریبی‌ها داشتند من خیلی متألم شدم که چرا کسی نیست اقلا این مطالب را از روی حقیقت معلوم کرده و به خاکپای مبارک برساند و رفع این‌ظلم بکند. حیف‌است از این‌مملکت و این رعیت که ملاحظه و مراقبت و رعایت نمی‌شود.

خلاصه با جناب عضدالملك دام اقباله آمدیم منزل. چهار ساعت و نیم به غروب مانده به اردو رسیدیم. چادر مرا خارج از دایرهٔ اردو زده بودند و بسیار جای بدی بود، اگرچه جمعی هم همین‌طور کرده بودند، مثل جناب مجدالدوله و سایرین، ولی چون‌خلوت‌بود و اطراف آن کسی نبود راحت بودم. قدری راحت شدم.

و خیال می‌کردم آن اشخاصی که در دولت‌استخوان و اسم و رسم و شأنی داشتند و در حقیقت طالب بزرگی شأن دولت و ترقی‌مملکت و آسودگی مردم بودند همه رفتند و می‌روند و حالا درین اردو که به سفر خیریت اثر خراسان می‌روند یك نفر نیست که کسی بتواند از این مذاکرات با او بکند، و کسی هم تربیت نشده، و آنها که هستند بعضی آشنای این عوالم نیستند، مگر شخص و ذات اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه، و بدیهی است که اسباب کار لازم است.

شاه کوه بقدر دویست و پنجاه خانوار دارد. شاه کوه دوتاست. یکی شاه‌کوه بزرگ و یکی شاه‌کوه کوچك، و دو آبادی دارد و در این راه هریك فرسخ یا دو فرسخ فاصله چمن و زراعتی است. در میان دره و کنار رودخانه که رعایای شاه کوه در آنجاها زراعت می‌کنند. دیشب را اسحق میرزای امیرآخور در منزل من شام خورده و آنجا خوابیدند.

روز سه‌شنبه ۲۷ شهر شعبان

امروز از شاه‌کوه باید به منزل «طاش» رفت. از شاه‌کوه تا طاش را می‌گویند چهار فرسخ است، ولی در پنج ساعت و چیــزی آمدیم. راه اکثر از میان دو کوه و دره که همه‌جا رودخانه و چشمه بود و اطراف و کوهها جنگل بود، و کنار رودخانه‌ها جنگل مانند درختهای «اورس» در کوه و دره بود و خیلی اشجار قوی‌داشت و کوههای خیلی خشك و نرم داشت. صبح را در پیش روی سراپرده با جناب جلالت‌مآب عضدالملك ایلخانی قاجار و ناظر و خازن مهر مبارك حاضر شدیم. قبلهٔ عالم روحنا فداه یك ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شدند. سرداری ترمهٔ‌سفید پوشیده‌بودند و قمه با بند مرصع انداخته بودند. جناب عضدالملك و مرا احضار و مشغول فرمایشات شدند و پرسیدند که چادر تو کجا بود؟ خلاصه قدری راه آمدیم. تعریف از آن صحراها و کوهها و مردم آنجا فرمودند و در عرض راه در دو سه مرتع از مرد و زن شاه‌کوه برای زیارت شاه اجتماعی کرده بودند.

تحقیقات شاه

در یك جا مردی دستش را بسته داخل جمعیت ایستاده بود. از او پرسیدند که چرا دست را بسته‌ای؟ عرض کرد که آدم ساعدالدوله حبیب‌الله‌خان دست مرا دیروز شکسته. یك تومان به او انعام‌مرحمت شد و مقرر شد در بسطام حاضر شود که به محصلی آقای امین‌الملك ضارب را حاضر کرده دیه بگیرند و تنبیه نمایند.

در جای دیگر جمعی شاه کوهی ایستاده بودند. یك نفر از آنها که پیرمرد معقولی بود عرض کرد که من پدرم نوکر بود، و در ایروان وقت نزاع روسی و ایرانی جلادت و من خودم هم با نوکر استرآبادی آنجا بودم. اسم پدر او را تحقیق فرمودند، و آنها عرض کردند که محض زیارت قبلهٔ عالم آمده‌ایم.

تحمیل هشت بار یخ

بعضی دیگر عرض کردند که رسم است هرکس حاکم استرآباد است در سه ماههٔ تابستان و یك ماههٔ پائیز روزی هشت بار یخ به رعیت‌های شاه کوه بزرگ و کوچك تحمیل می‌کنند، که هر روزه از شاه کوه باید رعیت یخ را حاضرکند و با مال خودش‌برای حاکم به شهر استرآباد که هشت نه فرسخ است حمل نماید، و از این جهت خیلی به رعایا صدمه می‌رسد. اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه که نیت پاك دارند مقرر فرمودند فرمان مبارك بطور لعنت‌نامه صادر شود که هیچوقت دیگر این تحمیل از حاکم استرآباد به رعایای شاه‌کوه نشود.

لعنت‌نامهٔ شاه

و در این منزل بر طبق عرض رعایای هزار جریب که از دست لطفعلی‌خان عارض بودند فرمان مبارك صادر و به توسط آقای امین‌الملك محصلی نزد مقرب‌الخاقان سهام‌الدوله حاکم مازندران مأمور شد که احقاق حق آنها بشود.

خلاصه از عرض راه امروز بقدر دو فرسخ و نیم آمدیم. در مزرعهٔ موسومه به «گندآب» که رعایای شاه کوه زراعت می‌کنند، برای ناهار پیاده شدم. قدری فاصله هم جناب جلالت‌مآب آقای عضد‌الملك برای ناهار پیاده شده بودند. من ناهار خوردم قدری‌خوابیدم. اعلیحضرت همایونی روحنا فداه قدری فاصله ناهار میل فرمودند.

دیگر امروز توقف نفرموده به‌طرف‌منزل تشریف‌فرما شدند و از آنجا تا منزل هم یك فرسخ و نیم بود، و راه هم خوب بود. من هم سوار شده از عقب آمدم. در چمن نزدیك آبادی «طاش» محل‌اردوی‌همایون بود. من در ورود مکان چادر خودم را نمی‌دانستم. آدمی که باید برای بلدیت پیش‌بیاید ازراه دیگر رفته بود.من در چادر جناب آقای عضد-الملك پیاده شدم. سر و روئی شسته بقدر دو ساعت آنجا تنها بودیم، صحبت کردیم، چای خوردیم. نواب اسحق میرزا که پیش از ماها آمده بودند آنجا بود.

پس از آن از آنجا به منزل خودم آمدم. چادر آقای مجدالملك منشی‌حضور برادر جناب جلالت‌مآب امین‌الدوله نزدیك چادر من بود. یك قهوه و غلیان آنجا صرف‌شد و آمدم چادر خودم‌مشغول نماز شدم.

و امروز در عرض‌راه اعلیحضرت همایونی روحنافداه از امنیت حالیهٔ حدود استرآباد و عدم بی‌نظمی ترکمانها نسبت به عهد خاقان مغفور و شاهنشاه مبرور می‌فرمودند و از حدود اترك و قرار سرحدی‌که‌از این‌حدود با دولت‌روس داده‌شده فرمایشات‌می‌فرمودند.

شاه و سرحد روس

دیگر آنکه فرمودند شب گذشته حسین‌خان ولی پسر مرحوم محمدصادق‌خان را در خواب دیدم که صدای او می‌آمد که به جمعی می‌گفت یك دسته گنجفه بیاورید بازی کنیم، و پولی در حضور بود. می‌گفت بیست تومان از این پول به من بدهید. قبض ماهانه می‌دهم، و اصراری درین باب داشت. در خواب به زین‌دار باشی مقرر شد که یك دسته ورق پیدا کند، او عرض کرد اینجاها ورق پیدا نمی‌شود. از این خواب معلوم می‌شد که حسین‌خان در شهر آن شب مشغول بازی بود و قدری از دیوانگیهای حسین‌خان و هنرهای او ذکر شد.

در عرض راه امروز بعضی از رعایا از تحمیل سیورسات که حاکم استرآباد بر آنها به اسم اردوی مبارك کرده بود شکایت داشتند.

وقت غروب روز سه‌شنبه بیست و هفتم توقف «طاش» از جناب جلالت‌مآب مشیرالدوله وزیر عدلیه دام اقباله رقیمه به من رسید به

خط منشی که در باب شخص شاهرودی و ادعائی که بر حاجی میرـ
حسین نام شریك پدرش داشته نوشته بودند که در اردو مراقبت در
احقاق حق او بشود.

روز چهارشنبه بیست و هشتم شهر شعبان

طاش

امروز در «طاش» و اطراف توقف شد. طاش بقدر یکصدو بیست
خانوار دارد. سکنه و رعایای آنجا و «شاه‌کوه» بی‌استطاعت نیستند،
گوسفند زیاد دارند. آنچه تحقیق شد و مذکور گردید بقدر شصت
هزار گوسفند دارند و از قراری که تقریر کــردند از اینها مالیات
جنسی دریافت‌نمی‌شود. مراعی هم نمی‌دهند، مگر آنکه چیزی مختصر
به اسمهای دیگر حاکم استرآباد می‌گیرد. هوای حالا که نیمهٔ سرطان
و تابستان است شبها سرد است. روزها هم با کلیچه و بالاپوش باید
گذران کرد. خانه‌های طاش در پهلوی تپهٔ بزرگی و پائین کوه واقع
است. دو حمام دارد. تلگرافخانه هم دارد که میــرزا حبیب‌الله قمی
برای سرکشی آنجا آمده بود. سیم تلگراف استرآباد از آنجا می‌گذرد
و به بسطام متصل می‌شود.

امروز اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه به عزم تفرج کوهها و
اطراف طاش قبل از ناهار سوار شدند. امیرآخور و بعضی از عملهٔ
خلوت در رکاب رفته‌اند.

جنگ آب

آب طاش از رودخانه و چشمه است که زراعت آنجا را مشروب
می‌کند و به «مجن» ده معتبر بسطام است می‌رود. از آنجا چهارصد
پانصد خانوار سکنه دارد.

امروز حاجی‌بیك نام و چند نفر حاجی و ملای آنجا به‌شکایت و
عرض آمده بودند، و بسطامیها مدعی هستند که اهل مجن نباید آب
طاش را به زراعت خودشان صرف نمایند و می‌گفتند میرزا مهدیقلی
مستوفی بسطام این اسباب‌ها را فراهم می‌آورد، و ما حقآبه از قدیم
داریم. آن حاجی‌بیك آدم زرنگ و قابلی به‌نظــر آمد. قرار شد در
بسطام به عرض آنها رسیدگی شود. ملاهای استرآباد هم بعضی را

گفتند به آنجا آمده‌اند، ولی پیش من هنوز نیامده‌اند.
خلاصه من امروز صبح به حمام رفتم، یعنی حمام طاش. خیلی خوب حمامی بود. تازه تعمیر کرده بودند. دو خزانه آب گرم و سرد داشت، قدری شستشو کرده مهدیقلی همراه بود. از آنجا آمدم در تلگرافخانه. نصرالله خان سرتیپ تلگرافخانه و میرزا حبیب‌الله قمی و تلگرافچی دیگر آنجا بودند. من چند تلگراف نوشتم: یکی به تبریز به میرزا یوسف‌خان، یکی به جناب مخبرالدوله، یکی به حضرت والا فرمانفرما دام اقباله و قوام‌الدوله، یکی به والدهٔ میرزا حسین‌خان و حیدر علی و غیره.
از آنجا آمدم چادر خودم. فرستادم نواب شاهزاده اسحق میرزای میرآخور را از چادر جناب جلالت‌مآب عضدالملك آوردند. ایشان مشغول ساختن دوغ و خیار و ملزومات آن شدند. من هم تأکید کردم محمدخان ناهار حاضر نماید. میرزا سلیمان و میرزا شکرالله و محمد خان و میرزا امین رفتند میان آبادی و حمام و مراجعت کردند.
کمی کاه و تعدی حکام
درین منزل هم از نبودن کاه و یونجه به اسبها خیلی بد گذشت و پیدا نشد. حقیقت این‌است با اینکه به‌مردم‌خیلی در باب سیورسات از حکام تعدی شده است و بی‌حسابی شده، در اردو هیچ چیز پیدا نمی‌شود. برای فروش چیزی مهیا نیست.
از طاش تا شهر استرآباد دوازده فرسخ است. و از طاش تا شاهرود هفت فرسخ است.
وقت عصر در پیش روی چادر خودم جای بلندی بود صندلی گذاشته نشستم. آقای مجدالملك هم که چادرشان نزدیك من بود آمدند. قدری صحبت متفرقه کردیم. جواب تلگراف طهران از خانه رسید که همه بحمدالله سلامت هستند شب هم پلو اسلامبولی طبخ کرده بودند خوردیم و قدری کتاب خوانده خوابیدم.

روز پنجشنبه ۲۹ شهر شعبان

امروز منزل چهارفرسخ‌است، و اسم‌منزل امروز «ابرسیج» است

که داخل خاک بسطام است، یعنی چهار فرسخ است تا بسطام. سه ربع از دسته گذشته آمدم چادر جناب‌جلالت‌مآب عضدالملك دام‌اقباله. امیرالامراء العظام ساری اصلان و مقرب‌الخاقان ابراهیم خان نایب امین اصطبل آنجا بودند. یکی دو غلیان و قهوه صـــرف شد، تا قبلهٔ عالم روحنافـــداه از سراپرده بیرون تشریف آورده سوار شدنـــد. سرداری عاقری شکـــری پوشیده، قمه به هیکل انداخته بودند. سواره ایستادیم. احضار فرمودند.

منظرهٔ استرآباد

از سواری روز قبل که بالای کوه طاش تشریف برده بودند، و از آنجا صحرای اترک و استرآباد را تماشا فرموده بودند و جاهای نشیمن کتول و غیره به نظر مبارک رسیده بود. از آن صحراها و دهات که آن طرف کوه واقع و متعلق به استرآباد است، خیلی تعریف فرمودند و پسند خاطر مبارک شده بود. به‌طوری کـــه می‌فرمودند خوبست یك سال مخصوصاً در فصل و موقع اینجاها دو سه ماهی در این حدود گردش کرد. مدتی از آب و خاك و استعداد استرآباد و اطراف آن تعریف شد. بعداز آن از گرگان و استعداد آنجا فرمایشات فرمودند. و از چمن کالپوش و خوبی آنجاها نیز مذاکره شد و می‌فرمودند کـــه عضدالملك و امین‌لشکر را این دفعه بـــرای تماشای کالپوش وقت عبور از نزدیکی آنجا مخصوصاً در رکاب می‌بریم که آنجاها را تماشا نمایند. و روز قبل که سواری در کوه فرموده بودند شکار بزرگی به دست مبارك صید فرموده بودند.

تظلم برای آب

خلاصه راه منزل امروز چندان تعریف نداشت، سنگلاخ بود. در عرض راه جمعی از رعایای «مجن» با حاجی‌بیك که امروز به حاجی محمدخان معروف شد ایستاده، عرض و تظلم ازبابت آب رودخانه می‌کردند که آبی که از طاش سرازیر می‌آید حق رعایای مجن است، و رعایای بسطام مانع شده‌اند، و تفصیلی از مقرب‌الخاقان میرزا باقر مستوفی مازندرانی که سال قبل حاکم بسطام بود مذاکره شد. اعلیحضرت همایونی روحنافداه مقرر فرمودنـــد در بسطام رسیدگی شود و حکم شد از ده سال قبل هر طور معمول بوده، حالا نیز از همان

قرار رفتار شود.

قدری راه آمدیم. جای زراعت و چمنی و رباطی دیده شد. استفسار کردند، عرض شد «رباط تجر» معروف است و رعایای مجن زراعت می‌کنند. از طاش بقدر سه ساعت راه آمدیم تا رسیدیم به جائی که آب قلیلی و چمن و زراعتی‌داشت. ناهارگاه حرمخانهٔمبارکه را هم نزدیك آنجا زده بودند. آمدیم بالای آن ده، جای باصفای خوبی بود که شبدر کاشته بودند، و این ده بیست خانوار رعیت داشت. معلوم شد اسم این ده «نگاربند» و ملك علی‌خان آقای قاجار است، و علی‌خان آقا از معارف و معتبرین‌قاجار استو صاحب املاك ودولت و در میان قاجار استرآباد ریاستی دارد و خودش هم در آن ده حاضر و مریض بود. یك اسبی هم برای پیشکش خاکپای مبارك به توسط جناب عضدالملك تقدیم کرد.

(رباط تجر)

(نگاربند)

از نگاربند تا طاش را سه فرسخ می‌گویند و از آنجا تا ابرسیج یك فرسخ ست. در نگاربند آفتاب‌گردان زده ناهار صرف شد. بعد از آن جناب عضدالملك هم که قدری از من فاصله داشتند ناهار میل کرده تشریف آوردند در آفتاب گردان من و در آنجا قلیانی صرف‌شد. مقرب‌الخاقان میرشکار هم که نزدیك من افتاده بود آنجا آمد، قدری صحبت متفرقه کردیم. جناب عضدالملك و من سوار شده به طرف منزل آمدیم. اعلیحضرت همایونی روحنافداه هم در پیش روی همین نگاربند برای صرف ناهار تشریف داشتند. ماها آمدیم به‌منزل. چادر جناب عضدالملك دام اقباله و چادر من متصل بود، ولی جای بسیار بدی و هوای خیلی گرمی داشت. خیلی از بابت گرمی هوا و بدی جای چادر بد می‌گذرد. اگر از راه دیگر می‌خواستند از طاش به بسطام تشریف ببرند محتاج به آمدن و ماندن یك شب در ابرسیج نمی‌شدند. ان‌شاءالله فردا که جمعه بیست و نهم است به بسطام تشریف‌فرما می‌شوند، که با آن اردو ملحق خواهند شد و به سلامت به طرف خراسان تشریف می‌برند.

(ابرسیج)

قریهٔ ابرسیج بقدر سیصد خانوار متجاوز سکنه دارد. یك حمام

و هشت نه مسجد دارد. چند خانوار هم از طایفهٔ قاجاریه آنجا ساکن و مشغول رعیتی هستند و از تیرهٔ عضدانلو هستند. باغات دارد ولی چندان مثمر نیست. از قراری که گفتند بقدر پانصد تومان مالیات نقدی دارد و مالیات جنسی ندارد و تیول معیرالممالك بوده. خانه‌های رعیتی خوب دارد. در دامنهٔ تپه پهلوی هم ساخته‌اند.

تیول معیرالممالک

این ده به این مناسبت تیول معیرالممالك است که در عهد شاه شهید آقا محمدشاه قاجار عموی حسینعلی‌خان معیرالممالك که پدر فروغی شاعر بوده مولدش درین ده بوده، و پدر حسینعلی خان هم همینطور. بعد از آنکه آقا محمد شاه عموی معیرالممالك را که نوکر محرمش بود به جهت تقصیر جزئی دماغش را حکم می‌کند می‌برند. او هم دیگر پیش او نماند و به کربلا می‌رود. آن وقت دوستعلی‌خان پدر حسینعلی‌خان را که برادر او بود خاقان مغفور فتحعلی شاه به حقوق برادرش می‌آورد و خزانه‌دار می‌کند، و این ده که محل تولد آنها بوده محل مواجب و تیول آنها می‌شود. تا این تاریخ که سنهٔ یکهزار و سیصد هجری است یکصد سال می‌شود که این ده تیول دوستعلی‌خان اول و حسینعلی‌خان بعد و دوستعلی‌خان ثانی که معیرالممالك و نظام‌الدوله شد. و این امیر دوست‌محمدخان پسر نظام‌الدوله است. و در این سال به ملاحظهٔ اینکه امیر دوست محمدخان معیرالممالك که داماد اعلیحضرت شاهنشاهی است بی‌اجازهٔ همایونی به فرنگستان سفر کرده بود تیولات او را مقرر شد که مقطوع نمایند، و تیولات او به جناب امین‌السلطان سپرده شد.

خلاصه وقت عصر جناب آقای عضدالملك و عمدةالامراء العظام شجاع‌السلطنه محمد باقرخان سرتیپ افواج بهادران و ششم تبریز و پنجم شقاقی و نواب اسحق میرزا امیرآخور در چادر من بودند. قدری صحبت کرده رفتند. بعد از مغرب آقای امین‌السلطنه چادر من آمدند. بلافاصله خواجهٔ شاهنشاهی به احضار او آمده رفتند.

دو پاکت مورخهٔ بیستم‌شهرشعبان از طهران یکی‌از طرف حضرت والا آقای نایب‌السلطنه روحی‌فداه به افتخار من که محض اظهار

مرحمت بود رسید، یکی هم ازجانب سرکار اشرف والا فیروزمیرزای فرمانفرما به اظهار لطف و احوال‌پرسی من بود. و هوای شب این منزل قدری خوب شد.

روز جمعه سلخ شهر شعبان المعظم

امروز از ابرسیج به بسطام باید رفت. از ابرسیج تا بسطام دو فرسخ سنگین است. اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه مقرر فرموده بودند اردوئی که از طهران از راه راست یعنی از «خوار» و «ده نمك» و سمنان و دامغان به بسطام می‌آید، و عبارت‌از سواره و پیادهٔ مفصله است در بسطام متوقف باشد، تا موکب‌همایون هم که از راه ییلاقات به بسطام می‌رسند ملحق شوند. و امروز که موکب مبارک در بسطام متوقف می‌شوند قشون مفصله از سواره و پیاده و توپچی و زنبورکچی و قاجاریه و غلام پیشخدمت و غیره در نزدیکی اردو صف کشیده حاضر شدند.

اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه شش ساعت به غروب مانده از ابرسیج سوار شده حرکت فرمودند. در ساعت چهار به غروب مانده نزدیك منزل رسیدند و در روی تپه نزدیکی منزل که بقدر نیم فرسنگ مانده بود، اعلیحضرت همایونی مقرر فرمودند چتر بزرگ گلی نگاه داشتند و دوربین انداختند صفوف قشون را که حاضر شده بود تماشا کردند. هوا به‌شدت گرم‌بود و از آنجا به‌طرف منزل آمدند و قشون مفصله ملتزم رکاب با کمال استعداد و خوبی از نظر مبارک گذشت.

سان قشون

اول قاجاریه، بعد از آن غلام پیشخدمت و غلام، بعد از آن سوار مهدیه و منصور جمعی علاءالدوله پسر مرحوم امیر نظام علاءالدولهٔ سابق، بعد از آن غلام شاهسون و سوارهٔ شاهسون بودند، بعد از آن سوارهٔ ناصری جمعی نواب سیف‌الملك وجیه‌الله میرزا با فوج‌طهران و موزیکانچی و زنبورکچی و توپچی به طور خوب از نظر مبارک گذشت. تا نزدیك سراپرده همه به قاعده صف کشیده حاضر بودند.

و چون عمدةالامراء حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله حاکم استرآباد با ریش‌سفیدان استرآباد و طایفهٔ یموت و گوکلان و ترکمان‌های استرـ آباد برای شرفیابی خاکپای مبارک احضار شده بودند، در این منزل حاضر و صف کشیده، ساعدالدوله آنها را در خاک‌پای مبارک معرفی کرد. اعلیحضرت‌همایون وارد سراپرده‌شدند و شلیك‌زنبورك شد و چند تیر هم شلیك کردند. و درین منزل که چادرها در یك میدانی آبادی بسطام بود، چادر مرا نایب ابوالقاسم قدری فاصله در سرآسیائی که چند درخت بید و آب جاری داشت زده بود. جای بدی نبود.

حمید آقای کالسکه‌چی با دورشکهٔ من و میرزا یوسف پیشخدمت و آقابیك آمده‌بودند. میرزا یوسف گفت از جناب قوام‌الدوله یك یابوئی که برای سواری من خواهش کرده، کمال کراهت داشت و می‌گفتند تکلیف مالایطاق چرا می‌کنند، از راه دلسوزی بود، و حق هم با ایشان بوده، یعنی من چرا باید خودم را به این روزها انداخته باشم.

خلاصه درین منزل دو روز توقف خواهدشد. جناب امین‌السلطان که چند روز قبل از اردو اینجا آمده بودند برای شرفیابی خاکپای مبارك نیم ساعت به غروب مانده از چادر خودشان آمده و آدم برای احوال‌پرسی فرستادم. گفتند حالت معزی‌الیه خوب است. آقا محمد شاهرودی یك بره و یك مجموعه نان خوب و قدری آلوبالو و سه کله قند برای من آورده بود، و آدم برای احوال‌پرسی میرآخور حضرت والا ولیعهد فرستاده بودم. از چادر جناب عضدالملك قدری نان و یك خربزه برای‌من فرستاده‌بودند. عبدالله‌خان هم دو بار یخ فرستاد از بسطام آوردند، و صحرای بسطام خالی از وسعت ذیروح نیست.

امسال حاکم آنجا محمدخان قاجار منسوب مرحوم حاجی ظهیرـ الدوله است. کاغذی از جناب نصیرالدوله به توسط مقرب‌الخاقان حاجی شهاب‌الملك از طهران رسید و بعضی نوشتجات هم از خانه و حاجی میرزا رضاقلی و غیره رسید.

روز شنبه غرهٔ شهر رمضان المبارک

در بسطام توقف است. در حق ساعدالدوله و همراهان او از طرف همایونی اظهار مرحمتی شده، و امروز قبل از ناهار من سوار شدم رفتم در باغ بسطام که محل چادر جناب امین‌السلطان است. در راه حکیمباشی طولوزن و ملک‌الاطباء، و میرزا زین‌العابدین‌خان و شیخ‌الاطباء را دیدم می‌آمدند.

بیماری امین‌السلطان

حکیم طولوزن گفت ملاقات جناب امین‌السلطان حاصل ندارد مریض است خوابیده. من چون تا نزدیک آنجا رفته بودم پیاده شدم. در بالاخانهٔ باغ دیوانی که منزل مقرب‌الخاقان محمدخان حاکم بود قدری نشسته، پس از ان برخاسته قلیانی پهلوی چادر جناب امین‌السلطان کشیدم. از میرزا سید احمد تحقیق حالت او را کردم و آمدم در بقعهٔ‌سلطان‌بایزید بسطامی و زیارت امامزاده‌محمد را کرده.

آثار تاریخی بسطام

امامزاده محمد پسر حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام است که سلطان بایزید حضرت را به این صفحات آورده. حضرت را اهالی شاهرود و بسطام شهید کرده‌اند، و فاتحه‌ای برای سلطان خوانده آنجاها را تماشا کردم. آنچه از گچ‌کاری سابق‌بود تماشا کردم. خیلی خوب ساخته بودند و مناری که آنجا هست مشاهده شد. میرزا امین و یکی دو نفر رفتند بالای آن، چون می‌گفتند منار را حرکت بدهید محسوس می‌شود، آنها هم رفتند تجربه کردند. بعد از زیارت بیرون آمده از قلعهٔ بسطام عبور شد. قلعهٔ محکم بزرگ خوبی بوده. حالا خیلی خرابی دارد و محتاج به تعمیرات کلی است.

از آنجا به چادر خودم آمده ناهار خوردم. هوا خیلی گرم بود. نواب اسحق میرزای امیرآخور نیز قدری آنجا بودند. پسرهای حاجی میرحسین شاهرودی و پسر حاجی محمدجعفر شاهرودی و حاجی رضای وکیل او که با یکدیگر مرافعه داشتند آنجا آمدند قدری گفتگو کردند و رفتند. عبدالله خان را به شاهرود فرستادم برات ششصد تومان که عالیجاه حاجی محمد حسن امین دارالضرب به‌آقا محمدهاشم

نام در شاهرود حواله داده بودند. آقا محمد هاشم خودش به بندر جز رفته بود. آدم او پیش‌من آمد انسانیت‌کرده ده کله‌قند و دو گیروانگه چای آورده بود و ششصد تومان را هم نصف نقد دادند. نصف دیگر را برات به‌خراسان حوالهٔ ملك‌التجار برادر حاجی‌محمدحسن گرفتند.

چند کاغذ به طهران نوشتم: به والدهٔ میرزا حسین‌خان، به‌حیدر علی در خلخال، و حاجی میرزا رضاقلی و به میرزا یوسف‌خان در تبریز و به میرزا محسن در طهران. جواب کاغذ جناب نصیرالدوله را هم نوشتم. خودم را مشغول کردم که از دستگاه همایونی و اهالی اردو اطلاعی نداشتم، تا میرزا سلیمان به شاهرود رفته بود مراجعت کرد. قدری مشغول مطالعهٔ کتاب شدم. قدری پیش روی چادرها گردش کردم.

مذکور شد حکیم طولوزن به‌خاکپای‌مبارك عرض کرده است که جناب امین‌السلطان را از راه مستقیم به طرف مشهد ببرند و شیخ‌الاطباء هم همراه او باشد، و حکیم طولوزن خودش در رکاب مبارك خواهد بود و معلوم شد که از بهبودی جناب امین‌السلطان قدری مأیوس شده است. تا خدا چه مقدر کرده باشد.

روز یکشنبه دویم رمضان‌المبارك

امروز هم در بسطام اردوی مبارك متوقف است. جای چادرهای اردو اکثر در میان خاك و باد شدید می‌آید که خاك چشمهای اهل اردو را پر کرده بود، ولی جای چادر من در سرآسیا بود که اطراف آن نهرها جاری بود و بیدستان بود. نسبت به جای اکثر اهل اردو خوب بود و با سراپرده فاصلهٔ زیاد داشت. میرزا زین‌العابدین‌خان حکیمباشی کاشانی در چادر من بود، ناهار خورد و خوابید. من طرف عصر خیال عیادت جناب امین‌السلطان را داشتم. از جانب نواب شاهزاده جهانسوز میرزا از دهی که در نزدیکی داشت یك رأس بره و قدری نان و غوره و گوجه و زردآلو آوردند.

من رفتم به منزل جناب امین‌السلطان، نشسته بود. شیخ‌الاطباء

امین‌السلطان

و نواب انوشیروان میرزای ضیاءالدوله حاکم سمنان آنجا بودند. حالت امین‌السلطان هم نسبت به روز قبل بهتر بود ولی تب داشت. حکیمباشی طولوزن با قونسول روس که مأمور استرآباد است در عرض راه ملاقات شده تعارفی کردیم و قدری در منزل امین‌السلطان نشسته، امین‌الملك هم آنجا آمدند. طرف عصر اعلیحضرت‌شاهنشاهی روحنافداه محض التفات به جناب امین‌السلطان به عیادت او تشریف فرما شده بودند. تشریفات لازمه به عمل آمده بود، و از طرف همایونی روحنافداه نسبت به جناب معزی‌الیه تفقدات شده بود، و مقرر رفته بود که از راه مستقیم با شیخ‌الاطباء به‌طرف مشهد مقدس بروند. با امین‌السلطان مذاکره شد که من هم با او از آن راه بروم، ولی به ملاحظهٔ اینکه مردم مضمونی نگویند و در باطن هم خلاف شرط چاکری بود موقوف کردم، و با امین‌الملك با دورشکه به منزل آمدم. کاغذی هم جناب امین‌السلطان به‌جناب جلالت‌مآب مشیرالدوله دام اقباله نوشتند دادند به من که بفرستم.

و امشب هوا آنجا خیلی‌خوب و سرد بود. قدری‌هندوانه و طالبی و بادنجان محمدخان خریده بود، و مقرب‌الخاقان محمدخان قاجار قور یساول‌باشی و حاکم بسطام سه کله‌قند و یك زوج نیم چکمه و یك زوج کفش کار شاهرود برای من انسانیت کرده تعارف فرستاده بود. خیلی خوب دوخته بودند.

روز دوشنبه سیم شهر رمضان‌المبارك

کلاته خیج

امروز از بسطام به منزل «کلاته‌خیج» باید رفت. من به‌ملاحظهٔ اینکه گفتند راهها طولانی است زودتر سوار شده روانه شدم. از بسطام تا کلاته‌خیج را پنج فرسخ گفتند، ولی شش فرسخ متجاوز است. در شش ساعت و نیم آمدیم.تا سه فرسخ آن در اطراف راه دهات و آبادیهای خوب است که اسامی بعضی از آن دهات از یمین و یسار راه از این قرار است:

در نیم فرسخی از طرف یسار هنگام عبور قریهٔ «ده خیر» است.

گفتند ملکی ملا نظر است. باغات زیاد دارد. ده پانزده خانوار دارد.

قدری فاصله دهی است موسوم به «علی کاهی». گفتند ملك ملا شیخ علی‌اکبر مجتهد شاهرود است. قدری هم از حاجی محمد حسن تاجر شاهرودی است.

نیم فرسخ فاصله «حسین‌آباد» است. دهی دیگر دیده شد که قلعهٔ معتبری دارد. از طرف یمین، اسمش «کوثرآباد» است و متصل به آن حسین‌آباد است. از قرار تقریر ملا علی‌اکبر بلبل‌الذاکرین «تقی‌ـ آباد» و «علی‌آباد» طرف یمین ملکی مرحوم جان محمدخان برادر مرحوم حاجی ظهیرالدوله است که بقدر یکصد و پنجاه خانوار دارد.

دهی دیگر «نمدمال» است نزدیك تقی‌آباد و ملکی نواب جهانسوز میرزا است و پانزده خانوار دارد.

ده دیگر قلعهٔ حاجی عبدالله‌نسب بسطامی است که صد خانوار رعیت دارد.

«قلعه نو» بقدر یکصد خانوار دارد.

دیگر «خرقان» است. بقدر هشتاد خانوار سکنه دارد.

دیگر «گرمه» است بقدر یکصد خانوار دارد.

اینها در طرف یسار واقع است. و این سه ده اتصال به یکدیگر دارد. دهات دیگر هم بالا و پائین هست.

خلاصه از آنجاها گذشتیم. بقدر یك فرسخ و نیم به کلاته‌خیج مانده در جائی که آب و گیاهی نبود و زمین آن هم خاك خیلی سستی داشت، اعلیحضرت همایونی روحنافداه به‌ناهار توقف فرموده‌بودند. من هم قدری فاصله آنجا ناهار خورده، چون معتمدالسلطان حکیم‌ـ الممالك پیشخدمت‌باشی سلام امروز در عرض راه به من رسیدند ایشان را در دورشکهٔ خودم دعوت کرده با ایشان در آن مکان بودم. معزی‌الیه رفتند به خاکپای مبارك مشرف شده مراجعت کردند.

مختصر ناهاری خوردیم. نواب اسحق میرزای میرآخور هم با ریش خاك‌آلود که از شدت گرد و خاك زیاد در راه گرفتار شده بودند آنجا آمدند. قدری نشسته با نواب‌معزی‌الیه سوار دورشکه شده

آمدیم به منزل که اردو را نیم فرسنگ بالای آبادی کلاته‌خیج زده بودند.

کلاته و خیج دو دهی است که آبادی خیج در روی تپه واقع است و بقدر یکصد و پنجاه خانوار متجاوز سکنه دارد. کلاته هم یکصد خانوار متجاوز دارد، و خیج باغات و اشجار زیاد دارد.

امروز که دوشنبه است اردو آنجا اقامت دارد. من وقتی به‌منزل رسیدم چادر مرا تازه می‌خواستند برپا کنند و خاک زیاد و باد زیاد اذیت می‌کرد، و جای چادر مرا نایب محمدعلی باز نفهمیده آورده بود در جائی که باید مطابق نقشه و ردیف بعضی چادرهای دیگر بشود و جایش هم بد بود. قدری اوقات تلخی کرده رفتم در چادر جناب عضدالملک دام اقباله. دیدم جای ایشان هم بسیار بد است و خودشان هم نیامده‌اند. گرد و خاک هم زیاد اذیت‌کرد، قدری نشسته از آنجا باز به چادر خودم آمدم و خیلی اوقاتم تلخ است.

و امروز صاحب منصبان که دارای ابوابجمعی سواره و سرباز و غیره هستند، با جمعی خودشان ملحق به‌این اردو هستند، مثل سیف‌الملك و علاءالدوله و صارم‌الملك و حاجی شهاب‌الملك و بعضی دیگر. وقت غروب رفتم بازدید معتمدالسلطان معتمدالحرم. قدری آنجا نشسته، از آنجا با نواب اسحق میرزای امیرآخور به چادر جناب جلالتمآب آقای عضدالملك رفتم. مقرب‌الخاقان محمد صادق خان قراباغی آنجا بود. او هم زودتر رفت. شب را در منزل ایشان شام صرف شد، و خیلی صحبت کردیم، تا ساعت چهار و نیم از شب گذشته آنجا بودم. آمدم چادر خودم خوابیدم و یك ران شكار هم آقای ظهیرالدوله ایشیك‌آقاسی‌باشی برای من فرستاده بودند.

روز سه‌شنبه چهارم شهر رمضان‌المبارك

امروز از کلاته‌خیج باید به منزل و چمن «خوش ییلاق» آمد. صبح را زودتر حاضر شده سوار شدم. در راه بنه و بار زیاد در حرکت بود. من دورشکهٔ خودم را قدری پیشتر گفتم حرکت دادند و

خودم هم قدری تند حرکت کردم. این راه امروز چنـدان بد نبود. ساخته بودند. اکثر در میان دو کوه عبور می‌شد و مسافت این منزل را سه فرسخ می‌گفتند. ولی چهار فرسخ سنگین است و دو طرف راه اشجار جنگلی در دامنهٔ کوهها بود، و بقدر دو فرسخ و نیم آمدیم، چادر ناهارگاه حرمخانهٔ مبارکه را زده بودند.

از آنجا گذشته گدوکـی داشت. این گدوك از ابتـدا تا انتها قریب یك فرسخ فـراز و نشیب آن می‌شد و راه را هم حسب‌الامـر ساخته بودند. بار و بنهٔ زیاد راه را مسدود کرده بود. بـه هر طور بود آمدیم. قبل از آنکه به آن گدوك برسم قدری به دورشکه سوار شدم. در اول گدوك سوار اسب‌شدم و دورشکه را حمیدآقا به‌زحمت از آنجا عبور داد. در انتهای گدوك که‌اول سرازیری است صحرائی و چمنی که محل چادرهای اردو و سراپردهٔ همایونی بود نمایان شد. خیلی تماشا و صفا داشت. هـوا هم نسیمی دلکش داشت. با اینکه بیست روز از سرطان گذشته بود بالاپوش لازم بود. من میل کردم که در آن مکان قدری توقف کرده، ناهار را هم آنجا خوردم.

در طرف‌یمین آنجا دره و جنگل مانند بود و آب‌چشمهٔ‌خوشگواری داشت. آفتاب‌گـردان را در بلندی زده ناهار حاضر کـرده خوردم. عبدالله‌خان از کباب‌شکار تعارفی‌ظهیرالدوله‌حاضرکرد. با مأکولات دیگر صرف شد. قدری خوابیدم و برخاستم. بر سر آن چشمه که در میان دره واقع بود چای حاضر کرده بودند. میرزا سلیمان و میرزا شکرالله و میرزا عبـدالغفار هم حاضر بودند. چای خـوردم. سر و روئی شستم. از آب آن چشمه بقدر بیست دایره حوض مانند ساخته بودند و آب در هریك از آنها جمع و جاری شده بـود. خیلی جای خوبی بود.

بعد از صرف چای و غیره گفتند در مرتبهٔ بالاتر که مشرف به این بلندی است اعلیحضرت همایونی روحنافداه برای ناهـار آنجا توقف فرموده‌اند و آفتاب‌گردان گلی که‌مخصوص ذات‌اقدس همایونی بود در آن بالا دیده شد.

شکایت سید

یك نفر سید از اهالی کلاته‌خیج عبور می‌کرد. پرسیدم کجا می‌روی؟ گفت میوه برده بودم اردو فروختم. حالا مراجعت می‌کنم، و شکایت زیاد داشت که مباشرین بسطام بقدر دویست خروار نان و غیره از سکنهٔ کلاته‌خیج به اسم مصرف سیورسات گرفتند و گفته‌اند سند می‌دهیم. اولا مالیات ما اینقدرها نیست که‌ازبابت‌مالیات محسوب دارند، ثانیاً دیگر کی به رعیت عوض می‌دهد؟ در هر جا و هر نقطه این قسم حرف و شکایتها بود. با اینکه نیت اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه مصروف آسودگی رعیت است، این حالت رعیت است. فرضاً تمام راست نباشد نصف آن راست است.

خوش ییلاق

«خوش ییلاق» و جائی که محل اردوی مبارک است وسعت و فضا و صفای خوبی دارد ولی آب آن کم است. اطراف این چمن و مکان کوه است و کوهها اکثر سبز و اشجار کوهی دارد. هوای اینجا خیلی خوب و نسیم مجاوری داشت. درین منزل اطراف سراپرده، فراشباشی و کشیکچی‌باشی و امین‌الملك و بعضی چادر زده‌اند.

چادر جناب آقای عضدالملك هم نزدیك سراپرده است. چادر من قدری فاصله از سراپرده دارد و خارج از آن اشخاص و جای خوبی است که اطراف آن جنجال نیست. علاءالدوله و جمعی او هم در پشت سراپرده یعنی بقدر هزار ذرع فاصله هستند. سیف‌الملك و جمعی معزی‌الیه هم بقدر یك میدان فاصله در دامنه چادر زده‌اند و دور هستند. درین منزل هم کاه برای اسبها نیست. از آن «کلش»های بی‌پیر است، یونجه هم به سختی پیدا می‌شود. آدمهای من هم قدری در حاضرکردن علیق‌مالها بی‌دست‌وپا هستند و غفلت و تنبلی دارند.

خلاصه امروز یك ربع به دسته مانده سوار شده در ظرف سه ساعت چیزی بالا به جائی که ناهار صرف شد، یعنی بالای گدوك آمده سه ساعت هم آنجا توقف شد. یك ساعت هم از آنجا تا چادرها آمدم، یعنی با کمال تفنن و آهستگی حرکت شد. پنج ساعت به‌غروب مانده به چادر خودم آمدم، و دو سه روز است به خاکپای مبارك اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه مشرف نشده‌ام، نه احضار شده‌ام،

نه خودم رفته‌ام.

روز چهارشنبه پنجم شهر رمضان‌المبارک

امروز از چمن‌خوش ییلاق به «تیلاور» باید رفت. از خوش‌ییلاق تا تیلاور را دو فرسخ می‌گویند، ولی در سه ساعت و ربع کم این مسافت طی می‌شود. معلوم می‌شود دو فرسخ و نیم است و راه آن همه از میان تنگه و دره است که عبور بنه و مال و مردم و جمعیت خالی از زحمت نیست.

در تیلاور شلتوک‌کاری شده بود. تیلاور جزو فندرسک و استرآباد است.

خلاصه امروز صبح عمدة‌الامراء العظام حاجی شهاب‌الملک و صارم‌الملک و حاجی لطف‌الله خان برادر صارم‌الملک به چادر من دیدن آمدند.

بعد از صرف قلیان و چای رفتیم چادر جناب آقای عضدالملک دام اقباله و یک ساعت از دسته گذشته دردم سراپرده حاضر شدیم. قبلهٔ عالم روحنافداه بیرون تشریف آوردند و سوار شدند. چند قدم تشریف بردند و مقرر فرمودند چند نفر غلام و چند نفر عملهٔ‌خلوت در رکاب باشند که از راه کوه تشریف‌فرما می‌شوند، و سایرین از جادهٔ مستقیمه به طرف منزل بروند. من هم چون دیدم از جانب سنی‌الجوانب به من فرمایشی نشده از طرف راه مستقیم روانه شدم. در آن نزدیکی آفتاب‌گردان معتمدالسلطان غلامحسین‌خان زین‌دارباشی است، خواستم معزی‌الیه را دیدن کنم، پیاده شده آنجا قلیانی کشیدم.

در این بین فراش سواره آمده که اعلیحضرت شاهنشاهی احضار فرموده‌اند. سوار شدم به‌تاخت رفتم. در بالای کوه به‌خاکپای مبارک مشرف شدم. قبلهٔ عالم روحنافداه دوربین انداخته بودند، اطراف را ملاحظه می‌فرمودند. این کوهها جنگل و بسیار باصفا بود. اشجار بلوط زیاد است. قبلهٔ عالم روحنافداه از حالت آنجاها و آن کوهها و صحراها تمجیدات می‌فرمودند. در حقیقت جاهای خوبی است و

سابقاً از اینجاها ترکمانهای یموت به‌تاخت و تاز می‌آمده‌اند. حالا بحمدالله امنیت حاصل است.

در هر حال در رکاب مبارک بقدر یك فرسخ و نیم آمدیم. در بالای کوه و میان جنگل شاهنشاه روحنافداه برای ناهار افتادند. و امین‌الملك را که قبل از وقت برای حاضرکردن ناهار فرستاده بودند، عرض کرده بود شش رأس مرال و شکار در این مکان دیده شد. قبلهٔ عالم فرستادند به جناب آقای عضدالملك و سایرین قدغن فرمودند کسی پیش نرود که شکارها رم کنند.

من با جناب عضدالملك ناهار خوردم و خوابیدم. بعد از آن چای صرف شد، تا سه ساعت به غروب مانده شاهنشاه از آنجا حرکت فرمودند. با دوسه نفر تفنگدار و ملیجك و آقا میرزا محمد و آقا بزرگ به خیال شکار حرکت فرمودند ولی پیدا نشد.

بطور ملایم آمدیم تا منزل. در عرض راه سه مار بزرگ دیده شد و آدمها آنها را کشتند. وقت غروب به اردو آمدیم. جناب مجدالدوله به چادر من نزدیك بودند، آنجا تشریف آوردند، شب را برای شام نگاه داشتم. با معتمدالسلطان جعفرقلی‌خان باشی و نواب اسحق میرزا تا ساعت چهار نشستیم. محمدخان شام خوبی حاضر کرد. نواب سیف‌الملك یك شکار بزرگ برای من فرستادند.

روز پنج‌شنبه ششم شهر رمضان المبارك

امروز از تیلاور به «کاشیدار» باید رفت. کاشیدار از دهات فندرسك و در ادارهٔ میرزا علینقی‌خان فندرسکی است و جزو استرآباد است و از آنجا تا شهر استرآباد سه منزل می‌گویند.

کاشیدار

از تیلاور تا کاشیدار را دو فرسخ می‌گویند ولی زیادتر است. در سه ساعت این مسافت طی شد. راه آن از میان دره و سنگستان است. بار و بنه و مردم از آن راه عبور کردند. از بالای کوه هم دو طرف راه هست که سواره‌می‌تواند برود. رفتن مال و بنه مشکل‌است.

امروز اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه به خیال شکار از کوه

تشریف‌فرما می‌شوند. من هم امروز صبح به خیـال آنکه پیشتر از همان دره بیایم حاضر شدم. مقرب‌الخاقان میرزا محمدتقـی وکیل لشکر چادر من آمد. قدری توقف کردم. بعـد از آن سوار شده یك ساعت به دسته مانده حرکت کردم. قدری راه آمدم. سرکار ظهیر-الدوله ایشیك‌آقاسی باشی ملاقات شد، چون مال و بنه راه را مسدود کرده بود ایستاده بودند که قدری راه باز شود. قلیانی آنجا کشیدیم و با کمال زحمت قدری از راه را که وسعت آن کم بود ازمیان‌مالهای بنهٔ مردم عبور کردیم، و با کمال سرعت آمدیم تا آبادی کاشیدار، و سه ده دیگر که هریك قدری فاصله با یکدیگر داشت دیده شد.

من از راه و جاده‌ای که به آبادی کاشیدار می‌رفت و سرازیری زیاد و سربالائی سخت داشت آمدم. در باغچهٔ یکی از اهالی پیاده شدم. به‌ملاحظهٔ اینکه چادرهای مقدمه که از دور نمایان بـود گفتم ناهار اینجا می‌خوریم، تا بنه و غیره به منزل برسد پیاده شدم. مالها را میان باغچه‌کشیدند. میرزا شکرالله و میرزا عبدالغفار و آقامیرزا سلیمان از راه دیگر رفته بودند. آبداری ناهار برداری من هم از راه دیگر رفته بود، قـدری تأمل کردم‌پیدا نشد. قـدری نان و خیار و سکنجبین داشت حاضر کـردند خوردم. نیم ساعتی خـوابیدم. بعد گفتند ناهار برداری آمده است، برای من فایده نداشت. محمدخان و سایر عمله‌جات خوردند.

پیرمرد صاحب باغچه آنجا بود، پاره‌ای احوال پرسیدم. آنها از طایفهٔ سرشاهی بودند، و درین ده هفده نفر نوکر می‌دهند. زراعت آنجا هم گندم و جو و ارزن و باغات آنها هم آلو و قدری انگور دیده شد.

جمعیت و سکنهٔ کاشیداز و سه ده دیگر نزدیك آن از این قرار است. حمام و مسجد ندارند وکسی نیست که آنها را مجبور کند که مسجد و حمام که لازمهٔ مسلمانی است در آبـادی خودشان بسازند. خلاصه از آنجـا سوار شده بـه اردو آمدم: کاشیدار، ۲۰۰ خانوار، رامیان، ۱۵۰خانوار ـ سیب‌چال، ۱۰۰خانوار ـ تراب، ۱۰۰خانوار.

چادر من یك میدان یا متجاوز، از سراپردهٔ همایونی دورتر است. سراپرده و چادرهای دیگر هم نیم فرسخ بالای آبادی در میان دره است. چشمه از آن می‌گذرد. از اراضی گلستان است.

عملهٔ خلوت و بعضی دیگر درین ده چادر زده‌اند. چادر مرا هم بقدر هزار و پانصد قدم بالای سراپرده زده‌اند. هوای امروز قدری گرم بود. هر وقت نسیمی می‌آمد بهتر بود. حاصلها را درو کرده بودند، ولی نکوبیده بودند.

و درین منزل هم حاجی حمید بیك میرآخور هنوز علیق مالها را با اینکه روزهای قبل تأکید شده بود حاضر نکرده بودند و مالها که رسیدید چیزی حاضر نبود، با اینکه در اردو بازار زیاد بود می‌گفت فرستاده‌ام در فلان ده بیاورند.

جناب صنیع‌الدوله آنجا آمدند، قدری نشسته حرف‌زدیم. کاغذی به نواب فرمانفرما و جناب قوام‌الدوله و ادیب‌الملك و امین حضور و حاجی محمد حسن و شاهزاده خانم و والدهٔ میرزا حسین‌خان و حیدرعلی نوشتم. بعد از آن حکیم‌باشی طولوزن به چادر من آمدند. خیلی صحبت کردیم رفتند. بعد از آن نماز کرده، قدری کتاب‌ملاحظه نموده، شام خورده خوابیدم.

روز جمعه هفتم شهر رمضان‌المبارك

کالپوش

امروز منزل را چمن کالپوس قرار داده‌اند. اول قرار بود «نردین» منزل بشود. بعد این طور قرار شد که در کالپوش بروند و دو شب اطراق بشود.

امروز صبح بعد از نماز خود را حاضر کرده سوار شدم که قبل از حرکت موکب همایون روحنا فداه عازم بشوم. قدری آمدم جناب عضدالملك دام اقباله و معتمدالسلطان حکیم‌الممالك را دیدم. در کنار راه با آقای علاءالدوله نشسته‌اند، قرار شد در رکاب مبارك برویم.

راه امروز را پنج فرسخ می‌گفتند، و دو راه بود: یك راه از

طرف نردین بود که بنه و چادر و مالها و آدمهای مردم از آن راه حرکت کرده به طرف کالپوش آمدند. راه دیگر از وسط بود که از روی کوه بود و همه‌جا جنگل بود، و جاده هم از قدیم داشته. گویا از عهد امیر تیمور و غیره این راه را ساخته بودند. راه خوبی بود، ولی قاطر و شتر و بنه نمی‌تواند حرکت‌نماید، برای‌سواره خوبست.

در رکاب مبارک از آن راه آمدیم. حرمخانهٔ مبارکه هم از این راه مقرر شده‌بود بیایند. و دو سه‌جا اعلیحضرت همایونی روحنافداه تأکید فرمودند که منیجك و حرم را حسین‌خان محلاتی پیشخدمت متوقف‌نماید. آنها از آنجائی بکشد که به احتیاط بیایند.

بقدر سه ساعت راه آمدیم، در جائی که مشرف به چمن کالپوش بود و چادرهای اردو دیده می‌شد. اعلیحضرت همایونی آنجا برای ناهار توقف فرمودند، روی کوه و کنار جنگل بود. عضدالملك و من هم آنجا برای ناهار پیاده شدیم. فرستادیم خان محقق محمدحسن خان را هم آنجا آوردند. ناهار خوردیم. اعلیحضرت همایونی سوار شدند. ما هم قدری فاصله حرکت کرده، از آنجا تا منزل در دو ساعت آمدیم. همه‌جا چمن در راه خوب بود.

چمن کالپوش از جاهای معروف و جاهای با استعداد است. چند ده از قرار تفصیل در اطراف آن هست، و وسعت چمن زیاد است که دور آن کوه است، ولی ارتفاع کوههای اطراف آن چندان نیست و همه جنگل خیلی با صفاست. علفهای چمن قدری کم شده. از موقع تماشای آن و لذت آن قدری گذشته. اواخر سرطان‌است، با وجود این علف آن از همه چمنها زیادتر و بهتر است.

و امروز سهام‌الدوله حاکم بجنورد با سوارهٔ جمعی خودش آنجا به‌خاکپای مبارك مشرف می‌شود، و امروز قدری راه را در سواری با جناب صنیع‌الدوله بودیم، و از اول منزل ناهارگاه هم در رکاب مبارك بودیم، و فرمایشات از خوبی این چمن و استعداد این حدود می‌فرمودند و خیلی خوش گذشت.

پنج ساعت به غروب مانده منزل آمدیم. چادر مرا نایب محمد

علی قدری با سراپرده فاصله در چمن زده بود. خیلی جاهای خوبی است. اعلیحضرت همایونی روحنافداه دو ساعت به غروب مانده تشریف آوردند. ناهارگاه در اطراف چمن و نزدیك جنگل تشریف برده بودند. طرف مغرب سوار شدم به چادر نواب سیف‌الملك و عمدة الامراء حاجی شهاب‌الملك رفتم. بعد از مغرب به منزل خودم آمدم.

روز شنبه هشتم شهر رمضان المبارك

توقف چمن کالپوش. امروز صبح ابلاغی از آقای امین‌الملك رسید که برای رسیدگی بعضی فقرات مقرر است به دربخانه برویم. من قدری از خواب دیر برخاستم، بعد از آن به چادر آقای امین‌الملك رفتم. ساعدالدوله، صارم‌الملك، حاجی شهاب‌الملك، حاجی میرزا شفیع مستوفی، میرزا سیدکاظم مستوفی، افراسیاب‌خان نردینی آنجا بودند.

جمعی از سواره و رعیت نردینی از دست افراسیاب‌خان عارض بودند که می‌گفتند مواجب ما را نداده و به‌اسم جریمه و تعدیات دیگر شکایت داشتند، و رئیس عارضین محمدقلی‌بیك نایب بود. از مذاکرات و تحقیقات آنچه معلوم شد عرایض آنها کاملا اصل نداشت و از روی تحریك بوده و آن محمدقلی‌بیك نایب را تحریك کرده‌اند. و او خیال سرکردگی افتاده است و می‌گفتند یارمحمدخان سهام‌الدوله حاکم بجنورد می‌خواهد آنجا جزو بجنورد بشود، تحریك کرده است. خلاصه بعد از دو سه ساعت گفتگو صورت تحقیقات نوشته‌شد که آقای امین‌الملك به عرض برسانند.

قلعهٔ نردین

قلعهٔ نردین خراب است. سه ده تازه درین دو سه‌سال که ازطرف طایفهٔ ترکمانیه اطمینان حاصل شده افراسیاب خان آباد کرده است. و از اطراف کالپوش و نردین این دهات مالیات ندارد. سابقاً آنها را معاف کرده بودند که درین سرحد مراقب باشند که ازترکمانهاتعدی و تخطی نشود.

امروز هم اعلیحضرت همایونی برای تماشای اطراف کالپوش

سوار شدند. وقت عصر نواب اسحق میرزای میرآخور به چادر من آمدند. و جناب امین‌السلطان هم از میان دشت کاغذی به من نوشته بود و از بهبودی حالت خود اطلاع داده بودند. امروز من جائی دیگر نرفتم. دیشب را در چادر خودم بودم. هوا خیلی سرد بود. شام‌خورده، قدری کتاب خواندم، خوابیدم.

روز یکشنبه نهم شهر رمضان‌المبارك

امروز اعلیحضرت همایونی روحنافداه برای تفرج و گردش اطراف تشریف‌فرما شدند. من هم چندی بود حمام نرفته بودم، چادر حمام جناب عضدالملك دام اقباله حاضر شده بود، قبل از ناهار به حمام رفتم. امروز بارندگی شد و خیلی باد می‌آید، و هوا را خوب تلطیف کرده بود. حقیقت این است جای به این سبزی و صفا و خرمی و بارندگی و لطافت هوا کمتر دیده می‌شود. خلاصه من در حمام رنگ و حنا استعمال کرده و بعد از فراغت از حمام در چادر جناب آقای عضدالملك دام اقباله ناهار صرف شد و خوابیدم.

پنج ساعت به غروب مانده به اتفاق سوار شده برای تماشا و تفرج اطراف رفتیم. بقدر نیم فرسخ متجاوز هرجا در چمن و سبزه و میان گلهای رنگارنگ عبور کرده بالای کوه و جنگل رفتیم. بقدر[ی] باصفا و خرم و سبز بود که انسان‌میل به‌مراجعت‌نمی‌کرد.

در آن مکانی که ما رفتیم سه اصطخر مانند بود که اطراف آن گلهای جنگلی زرد و قرمز و مثل گل میخك زیاد بود و اشجار بلند و قوی و چمنهای خوب بود و اسم آن مکان را «اگزگل» می‌گویند. از قراری که مشهدی قاسم‌بیك ساکن حسین‌آباد نردین مذکور داشت، «اگز» علفی است که در این‌مکان در پهلوی این اصطخر و میان آن بیرون می‌آید و ریشهٔ آن را اگر خشك کنند و بکوبند و با تخم مرغ مخلوط نمایند، یا با آب گرم یا قند و غیره بخورند، هرکس درد دل داشته باشد رفع می‌شود. از آن ریشه قدری گرفتیم که به حکیمباشی طولوزن نشان بدهم، و می‌گویند این ریشه خیلی تلخ است، و این

دوای دل‌درد

صفحات زیاد از این می‌خرند و برای مداوای درد دل استعمال می‌کنند. در آن مکان چای خوردیم و گردش کردیم.

در مقابل این تپه، «تپه جمال» است که می‌گفتند چشمهٔ خوبی هم دارد و جنگل و سبزهٔ خوبی هم دارد. تپهٔ دیگر هم معروف به تپهٔ «کرند» است که آن هم جنگل و جائی، و اطـراف این چمن تپه‌ها و کوههای باصفا و جنگل است.

بعد از آن از آنجا سوار شده و مراجعت کردیم. از سر راه چادر آقای علاءالدوله دیدن و نماز کرده به چادر خودم آمدم. در اطراف کالپوش و نردین و حسین‌آباد و «مانك» و «باغچه جدید»، در این چهارده قریب پانصد خانوار ساکن است و این مزارع و دهات را که توابع نردین است افراسیاب خان چند سال است آباد کرده است.

روز دوشنبه دهم شهر رمضان‌المبارک

هم در چمـن کالپوش تـوقف شد. امروز صبح اعلیحضـرت شاهنشاهی روحنافداه با جمعی از سوار و غلام و غیره سوار شدند تشریف بردند به تماشا و زیارت بقعهٔ متبرکهٔ حضرت دانیال پیغمبر علیه‌السلام که تا مکان اردو یك‌فرسخ‌متجاوز است. و از قرار تقریر مقرب‌الخاقان ابراهیم خان نایب این‌بقعه در کوه واقع شده و مخروبه است و از آنجا مراجعت فرمودنـد، در جنگل و جای باصفائی توقف فرموده تا عصر آنجاها تشریف داشتند و آقای مجدالدوله و سهام‌الدوله و جمعی دیگر را برای شکار قرقاول و غیره بـه طرف دشت فرستاده‌اند. موافق تقریر جناب مجدالدوله مسافتی طی کرده بودند و شکاری کرده خیلی دیر مراجعت کرده بودند.

قلعهٔ دانیال

من امروز حالت نداشتم فرستادم آقای میرزا زین‌العابدین خان حکیمباشی را زحمت دادند قـدری خاکشیر و نبات تجویز کـردند خوردم، و ناهار را هم دو پیاله شربت خوردم و در منزل خوابیدم.

قرار بود با جناب عضدالملك برای تماشای اطراف بروم. من حالت نداشتم نرفتم و ایشان تشریف برده بودند. طرف عصر به‌چادر

من تشریف آوردند. نواب اسحق میرزا هم آمد. حکیم بیکمز و دندانساز هم بودند. مدتی مشغول صحبت شدیم.

مقارن غروب اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه مراجعت فرمودند. جناب عضدالملك هم دردسری داشتند به چادر خودشان تشریف بردند.

محمدخان قدری «زلوبیا» درست کرده بود آورد. قدری برای حکیمباشی طولوزن، قدری هم برای امین‌الملك فرستادم.

شب را هم تا دو ساعت از شب گذشته پیش روی چادر خودم آتش کرده تنها نشستم، تا وقت شام. آقای میرزا سلیمان و میرزا شکرالله و میرزا عبدالغفار پیش من شام خوردند و میرزا امین قدری کتاب حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام و فقرهٔ خوارج را خواند تا به‌خواب رفتم.

روز سه‌شنبه ۱۱ شهر رمضان المبارك

امروز از چمن کالپوش موکب همایونی به نردین تشریف‌فرما می‌شوند و اقامتگاه اردو آنجا خواهد بود. از کالپوش تا نردین دو فرسخ و نیم راه است.

من صبح در چادر آقای مجدالدوله امیر آخور که نزدیك چادر خودم بود رفتم، قدری آنجا بودم. بعد از آن به‌چادر خودم مراجعت کرده به جهت نزدیکی منزل، اعلیحضرت همایونی روحنافداه دیر سوار می‌شدند.

به فاصلهٔ کمی برای‌سواری‌اعلیحضرت همایونی شیپور کشیدند. من هم به قاعدهٔ معمول در پیش روی سراپرده حاضر شدم. قبلهٔ عالم روحنافداه بیرون تشریف آوردند و به طرف تپه و کوه و جنگل حرکت فرمودند که به ملاحظهٔ نزدیکی منزل در آنجاها توقف می‌فرمایند و ناهار را هم آنجاها صرف فرموده، عصر به طرف نردین تشریف می‌برند.

مقرر فرمودند بعضی به طرف منزل بروند و معدودی در رکاب

مبارك باشند. جناب جلالت‌مآب عضدالملك و بعضی از عملهٔ خلوت حاضر بودند، به جناب معزی‌الیه فرمودند بماند، به من هم مقرر فرمودند در رکاب باشم. ساعدالدوله هم همراه بود.

رِیش سفیدان تـــرکمان طایفهٔیموت [و] گوکلان راکه‌بعضی را خلعت داده بودند سواره و پیاده حاضر بودند. مقرب‌الخاقان یارمحمد خان سهام‌الدوله حاکم بجنورد در رکاب پیاده می‌آمد آنها را معرفی می‌کرد.

از آنها گذشته به طرف تپه و جنگل تشریف‌فرما شدند. قدری فرمایشات از خوبی آن چمن و زمین و استعداد آنجاها فرمودند، و به من فرمودند اهالی نردین از اراضی کالپوش زراعت کرده‌اند باید عشریه بدهند. عرض شد که نردین و دهات آن اعم از «مانك» که ده قدیم است و حسین‌آباد و «باغچه» و غیره جمع ندارد. مقرر فرمودند باید یك حاکمی کدخدامنش برای اینجاها معین نمود. حالا دیگر آن اشکالات در میان نیست، باید اسباب آبادی اینجاها فراهم بیاید.

خلاصه قدری رفتیم. ساعدالدوله و امین‌الملك را مقرر شد به منزل بروند که آنچه در خاك استرآباد سیورسات از دهـــات و مردم گرفته‌اند ده به ده معین شود. هریك مالیات دارند محسوب و آنها که مالیات [ده] نیستند دستی به آنها داده شود. ساعدالدوله عرض‌کرد پانصد تومان استصوابی حکـــومتی از ایل ترکمان معمول بـــوده مقرر شود سهام‌الدوله بدهد.

خلاصه آنها مرخص شدند منزل بیایند. قبلهٔ عالم روحنـــافداه قدری که تشریف بردند از میان جنگل و چمن یك مرال و یك خوك بیرون آمد. قبلهٔ عالم چند تیر تفنگ انداختند، راه دور بود و تیر خطا کرد. مرال میان جنگل رفت. خوك هم گریخت. مجدالدوله و سایرین آنها را تعاقب کردند پیدا نشدند.

خلاصه آن جنگل و آن چمنها خیلی باصفا بود. آنجاها گردش فرمودند و برای ناهار آفتاب‌گردان زدند. جناب عضدالملك و من هم قدری دورتر برای ناهار پیاده شدیم، ناهار خوردیم و خوابیدیم.

عشریه

شکار

بعد از آن در آفتاب‌گردان دیگر که حکیم‌الممالك و نایب ناظر و عمیدالملك نشسته بودند آنجا رفتم غلیانی کشیدیم. بعد از آن نماز کردیم و چهار ساعت به غروب مانده سوار شدیم.

شکار مرغ زنگوله‌بال

قبلهٔ عالم همه‌جا از میان جنگل و چمنها عبور فرمودند تا سر راه مستقیم رسیدند و اسب سواری را عوض کردند. آمدیم تا از گردنه عبور شد. از جائی که حرکت شد تا گردنه یك فرسخ‌متجاوز بود. در عرض راه چند فقره مرغ زنگوله‌بال ملتزمین رکاب صید کردند. مرغ خیلی قشنگ خوبی است. قرقاول هم در آنجا هست. شکارهای دیگر هم هست. از گردنه اردو دیده شد. قبلهٔ عالم روحنافداه پائین آمدند. کالسکه حاضر بود.

وضع نردین

جلگهٔ نردین در میان کوه و تپه‌های کوچك واقع است و جلگهٔ بسیار خوبی است. اطراف آن کوه و تپه است ولی آب کم دارد. قلعهٔ نردین به‌جهت زلزله خراب است. همه خانه‌های آن خراب شده. پهلوی قلعه چشمهٔ آبی است. درین جلگه چندین جا برج قراول‌خانه با خشت ساخته‌اند، و این زمین اگر آب داشته باشد استعداد خوبی دارد.

سراپرده را پهلوی چشمه زده‌اند. چادر من هم جای خوبی است که نایب ابوالقاسم آنجا چادر زده است.

خلاصه از گردنه تا محل اردو و قلعهٔ نردین قریب یك فرسخ است، که راه صاف و خوب است و در جلگه می‌آید. با جناب عضدـ الملك آمدیم وقت مغرب وارد منزل شدیم. از جنگل و چمن کالپوش تا منزل در ظرف سه ساعت و نیم آمدیم، ولی خیلی آرام آمدیم. در منزل که آمدم آقا محمدصادق هم در منزل محمد خان بود. یك پاکت هم از جانب جناب امین‌الدوله درین منزل رسید که در تاریخ چهارم شهر رمضان نوشته بودند و از گرمی طهران و زحمت روزه شکایت کرده بودند.

و امروز در راه قدری هم با آقای علاءالدوله و صارم‌الملك و حاجی شهاب‌الملك و حاجی لطف‌الله‌خان و عبدالله‌خان سرهنگ

همراه می‌آمدیم، یعنی در رکاب مبارک بودیم.
امروز میرزا سلیمان و میرزا شکرالله و میرزا عبدالغفار و میرزا امین و محمدخان صبح زود به‌طرف منزل آمده بودند. افسوس زیاد از عدم مراقبت و توجهٔ اولیای دولت است در حفظ این اراضی و استعدادی که در کالپوش و این صفحات دیده می‌شود، و کمی در آبادی آنجاها اوقات صرف نکرده است.
در این منزل مقرب‌الخاقان حاجی میرزا شفیع مستوفی تب و نوبه کرده است. من به احوال‌پرسی او آدم فرستادم و یك قطعه مرغ زنگوله بال مقرب‌الخاقان امین خلوت برای من فرستاده بودند.

روز چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان المبارك

موکب همایون از منزل نردین به منزل «درق» که جزو خاك جاجرم و داخل ابوابجمعی مقرب الخاقان یارمحمدخان سهام‌الدوله است تشریف‌فرما می‌شوند.
از نردین تا درق را شش فرسخ می‌گویند، ولی من با جناب آقای عضدالملك سه ساعت به دستهٔ ساعت مانده سوار شدیم، چون‌کالسکهٔ جناب ایشان را پیشتر به جاجرم برده بودند، و دورشکهٔ من حاضر بود، و در خدمت ایشان سوار شدیم. در ظرف شش ساعت و نیم راه آمدیم و قدری هم تند آمدیم، بقدر نیم ساعت در راهها توقف شد. شش ساعت را در راه بودیم. احتمال می‌رود شش‌فرسخ زیادتر باشد.
از نردین بقدر نیم فرسخ راه هموار است، بعد از آن بقدر یك فرسخ متجاوز پست و بلند دارد .در جاده‌سنگ زیاد داشت، دوطرف جاده کوه است. بعد از آن جاده‌ای در اراضی وسیع است و همه‌جا خاك نرم است، ولی در راه هیچ جا آب ندارد. و امروز هوا خیلی گرم بود. خداوند به مردم تفضل کرد قدری باد برخاست و در وسط راه سهام‌الدوله یك جا آب دستی فرستاده بود آورده بودند در راه نگاه داشته بودند، یعنی در گودالی که آب‌انبار مانند بود دستی ریخته بودند که سرباز و پیاده و غلام و غیره رفع عطش کردند.

وضع راه

در یك فرسخ منزل هم سهام‌الدوله داده بود چادر زده بودند و یك حوض بزرگ از مس و یك حوض از بلغار حاضر کرده بودند و از چاهی که آنجا بود و بقدر چهل ذرع ریسمان می‌خورد آب کشیده در آن حوضها می‌ریختند و به مترددین می‌دادند که از عطش راه آسوده باشند. یك نفر پیشخدمت و یك نفر تفنگدار از سهام‌الدوله و چند نفر عملهٔ دیگر برای این کار آنجا حاضر بودند. انگور و سیب و زردآلو هم بود.

جناب آقای عضدالملك و من آنجا ایستاده یك قلیان کشیدیم و باز حرکت کرده نزدیك منزل آمدیم. اردو را در نزدیك قریهٔ درق زده بودند.

درق

درق بقدر شصت خانوار رعیت دارد. اشجار خیلی کمی دارد. از دو چشمه آب می‌آید و نزدیکی اینجا دو ده دیگر است که اسامی آنها از این قرار است:[9]

و در راه که می‌آمدیم سوارهٔ جاجرمی به استقبال آمده بودند. این منزل خیلی گرم و جای آن برای توقف اردو خیلی بد بود.

من منزل آمدم. نایب محمدعلی چادر مرا در کنار نهر گل‌آلودی زده بودند. ناهاری خوردم، ولی چیزی که بتوان خورد نبود. قدری خیار و پنیر و ماست و غیره صرف شد. پلو و چلو پخته بودند، لیکن خورشهای آن خیلی بد بود. بعد از آن خوابیدم. دو سه ساعت به غروب مانده برای نماز حاضر شدم.

اخبار طهران

از طهران پاکتی رسید که عالیجاه حاجی میرزا رضا قلی و والدهٔ میرزا حسین‌خان و میرزا محسن و میرزا هادی نوشته بودند، و تاریخ آن چهارم پنجم رمضان بود. چیزی که نوشته بودند از فوت زهرا خانم کوچ جناب آقای مستوفی‌الممالك بود که مدتی مریض بود فوت شده است. و از قرار تقریر حکیم باشی طولوزن، شیخ‌الاطباء نوشته است احوال جناب امین‌السلطان بد است.

۹ــ در این قسمت اسامی دهات را ذکر نکرده است.

روز پنج‌شنبه ۱۳ شهر رمضان‌المبارک

به سوی جاجرم

امروز از درهٔ درق به جاجرم حرکت شد. از درق تا قصبهٔ جاجرم دو فرسخ است و راه آن هم خوب بود. قبلهٔ عالم قریب دو ساعت از دسته گذشته‌از سراپرده بیرون تشریف‌آوردند. سرداری‌آقری* شکری پوشیده بودند. کالسکه حاضر بود. میان کالسکه تشریف بردند. من و جناب عضدالملك را پای کالسکه احضارفرمودند. در رکاب‌مبارک بودیم و فرمایشات می‌فرمودند. اولا از بدی و گرمی این منزل که شب بودیم شکایت فرمودند، بعد از آن پرسیدند از طهران چه خبر دارید؟ خبر درستی نداشتم. خودشان فرمودند آنها که در طهران هستند کاری ندارند و ما هم توقعی از آنها نداریم. اینقدر باشد آنها وجه براتهای یونت‌ئیل را که محل معین دارد بگیرند برسانند. از آن هم مأیوس هستیم.

صحبت از ذکر شاه

بعد از آن فرمودند سردار و حاکم آخال می‌آید و از قراری که می‌گویند بعضی تدارکات و تشریفات و موزیکانچی و غیره همراه دارد که همراهان ما را پذیرائی کند و این مناسب نیست، به علت اینکه آنها به خاک ما می‌آیند. از طرف ما باید آنها را مهمانی و مهربانی کنند. و مقرر فرمودند خوب است جناب عضدالملك آنها را شبی دعوت نمایند. اسباب میز و غیره فراهم بشود.

حاکم آخال

دیگر اینکه چون نواب رکن‌الدوله شاهزاده است موافق عهدنامه نباید از آن مأمور روسی بازدید نماید. نوشتیم بازدید نکند و به‌آنها اعلام نماید که از خیال مهمانی و موزیکان و غیره که با خودشان آورده‌اند منصرف بشوند. از این قبیل فرمایشات شد.

بعداز آن سهام‌الدوله را دردم‌کالسکه‌احضار و تحقیقات‌آبادیهای عرض راه را از او می‌فرمودند. من‌هم با جناب‌عضدالملك در نزدیکی کالسکه در رکاب مبارک سواره می‌آمدیم. این دهات در راه و اطراف راه دیده شد: انور، گرمه، قلعهٔ جلال‌الدین در بالای تپه واقع است

* (= ماقری)

که حالا مخروبه شده است، و در نزدیکی جاجرم چند قنات جدید دایر شده که موسوم به علی‌آباد و رحیم‌آباد و یوسف‌آباد است.

حاکم جاجرم از جانب سهام‌الدوله، کریم داودخان برادر افراسیاب خان نردینی [است] و جاجرم جمع سهام‌الدوله است.

و امروز صبح جناب صنیع‌الدوله و محقق و حکیم‌باشی طولوزن و علاءالدوله به چادر من آمدند، مدتها صحبت‌ها کردیم.

خلاصه در رکاب مبارک وقت ناهار به جاجرم آمدیم و ناهار خوردیم. هوای امروز گرم بود. چادر مرا هم دور از سراپرده در کنار نهری که آب این قصبه می‌گذرد زده بودند. چادر امین‌خلوت هم نزدیك بود. و امروز حکیم‌باشی طولوزن می‌گفتند حالت امین‌السلطان خوب نبود و دستورالعمل دوای او را مجدداً فرستادم.

حال امین‌السلطان

امروز دورشکهٔ خودم را دادم حکیم باشی سوار شد تا منزل آوردند و در منزل نایب حسن رفت قدری خربزه خرید آورد خیلی خوب بود. طرف عصر پاکتی از جناب مشیرالدوله و جناب نصیر-الدوله و حیدرعلی رسید. جواب نوشته فرستادم به چاپارخانه که به طهران بفرستند.

و عدد خانواده‌های جاجرم و دهات‌های آن که دیده شد قریب یکهزار است.

روز جمعه ۱۴ توقف جاجرم

امروز درین منزل فوق‌العاده توقف شد، و از شدت باد و گرمی هوا خوش نگذشت. بـه ملاحظهٔ اینکه منزل فـردا مسافتی دارد و کالسکه‌های حرمخانه و دیوانی هم آنجا حاضر شده و تعمیر کردند، قرار شد که منزل «زمان‌آباد» را موقوف [کنند] و از اینجا یک سر به خراسان بروند.

من صبح برخاسته لازم بود تطهیری بکنم. گفتم آب گرم کردند. در میان چادر هم نهری می‌گذشت. با آب گرم و سرد تطهیری کردم و آدم فرستادم خدمت جناب عضدالملك که امروز چه باید کرد؟ درین

بین آدم ایشان هم آمد که باید یك‌جا باشیم و برای‌تهیهٔ‌مهمانی مأمور روس‌که در بجنورد می‌آید با جناب‌صنیع‌الدوله و غیره مذاکره بشود. نزدیك ناهار به‌چادر من آمدند. جناب‌صنیع‌الدوله،حکیم‌باشی‌طولوزن و حکیم بیکمز هم بودند. در تهیهٔ اسباب‌مهمانی مذاکراتی‌شد که‌شام ایرانی را روی میز بدهند. با چند خوراك فرنگی و اسباب چراغ و غیره هم فراهم‌بیاید و قرار شد حکیم بیکمز امروزعصر عازم بجنورد بشود که میز و غیره را بدهد تهیه نمایند.

شام ایرانی روی میز

من هم امروز چند کاغذ لازم بود به طهران نوشتم: بــه حاجی میرزا رضاقلی و قوام‌الدوله و حاجی میرزا رضا و خانه و حاجی میرزا عباسعلی و خدمت آقای نایب‌السلطنه و به وزیر نظام.

ناهار را هم محمدخان ماش پلو و کشك و بادنجان علاوه‌بر ناهار معمول حاضر کرده بود. جناب عضدالملك هم در چادر من ناهار میل کردند، ولی حالت درستی نداشتند. بعد از آن ایشان رفتند چادر خودشان و من در چادر خودم قدری راحت کردم، ولی هوا گرم بود و باد شدید گرمی می‌آمد، بد گذشت.

طرف عصر نواب اسحق میررای میرآخور که در چادر محقق بود اینجا آمدند. حاجی حکیم هم بود، یك غزلی خواند و قدری شوشتری خواند.

آواز شوشتری

امین حضرت امروز چنــد دانه هندوانه و خربزه و قدری یخ برای من فرستاده بودند.

قلعهٔ جلال‌الدین که در جاجرم است بر روی یك تپه واقع است. شش برج دارد و به قاعدهٔ هندسه. این قلعه را خیلی محکم ساخته‌اند. در بالای دیوار قلعه یعنی در دورهٔ آن‌چهل‌پنجاه‌خمره کار گذارده‌اند. گویا برای انبار آذوقه بوده است. میان قلعه هم چاه کنده‌اند که با ریسمان آب بالا می‌برده‌اند. سه حلقه سنگ آسیا آنجا دیده شد که سه ذرع قطر و نــه ذرع دور آن بود. وقت مغرب هم رفتم چادر جناب صنیع‌الدوله با خان محقق قدری صحبت داشتیم.

قلعهٔ جلال الدین

روز شنبه پانزدهم شهر رمضان المبارک

امروز منزل در «خراشا» چهارده سنخاس است. که اسامی آن قلعه‌جات از این قرار است: یکی سنخاس، قلعهٔ دیگر «اندقان»، قلعهٔ دیگر خراشا، قلعهٔ دیگر که با این قلعه‌ها نیم فرسخ فاصله دارد «جرم‌بد» است. اینها را روی هم چهارده سنخاس می‌گویند و منزل معروف به خراشا است که محل سراپردهٔ همایونی است.

و سکنهٔ اینجاها از این قرار است: سنخاس صد خانوار، اندقان پنجاه خانوار، خراشا یکصد و پنجاه خانوار، جرم بد هفتاد خانوار. یك قلعهٔ دیگر هم در دماغهٔ بالای خراشان است که یك فرسخ فاصله دارد «کرف» می‌گویند که یکصد و سی و چهل خانوار است. باغات انگور و غیره دارد و آن قلعه‌جات دیگر هم میوه‌جات مثل زردآلو و انگور و غیره دارد، ولی سنخاس میوه‌جات ندارد.

قلعهٔ دیگر در پائین سنخاس نردینی تازه آباد کرده‌اند که از آب رودخانه مشروب است، و ازاضی جرم بد[۱۰] است که سابقاً نهری بوده و مرحوم جعفرقلی‌خان ایلخانی از اراضی آن این ده را آباد کرده‌اند و چند نفر نوکر می‌دهند.

از جاجرم تا سنخاس با کالسکه در نه ساعت آمدیم و تند آمدیم. خودشان می‌گویند هشت فرسخ است، ولی بیشتر است. به اعتقاد من ده فرسخ عراقی است. اکثر از اهل‌اردو مقرر شد شب حرکت‌کردند. حرمخانهٔ مبارکه هم از این منزل سوار کالسکه شدند. از طهران تا نردین و جاجرم و اینجا کالسکه‌ها را به جهت سختی راهها سوار نشدند. از این منزل آسوده شدند و امروز باد زیاد می‌آمد و معروف است که این منزل باد شدید دارد.

خلاصه صبح دو ساعت به‌دستهٔ ساعت مانده اعلیحضرت‌همایونی روحنافداه سوار کالسکه شدند. من هم از دم سراپرده در رکاب مبارك بودم. قبلهٔ عالم از بدی منزل جاجرم و باد و خاك آنجاها

ج ۱ د ۹

۱۰ـ این اسم را در بعضی مواقع حرم بدـ نوشته است.

شرحی فرمودند و می‌فرمودند منزل‌امروز هم که‌از جاجرم تا خراشا باشد هشت ساعت راه است. هیجده‌سال‌قبل که تشریف‌فرمای خراشا شده بودند و در مراجعت از این راه آمده بودند. در روزنامۀ خودشان این طور مرقوم فرموده بودند. ما هم که آمدیم همینطور بود، یعنی با کالسکه و به سرعت آمدیم، ده فرسخ بود. پنج ساعت به غروب مانده به منزل رسیدیم. به این طور که بقدر یك فرسخ در پهلوی کالسکه در رکاب مبارك آمدم و در راه فرمایشات از راه و هوا غیره می‌شد. جناب عضدالملك و من و سرکار مجدالـدوله در رکاب بودیم. بعد از آن من و جناب‌عضدالملك در کالسکۀ ایشان‌سوار شدیم. میرزا زین‌العابدین خان حکیم‌باشی را هم در دورشکۀ من جا دادنـد. بقدر چهار فرسخ آمدیم اعلیحضـرت همایونی روحنافـداه برای ناهـار پیاده شدند. جناب عضدالملك و من هم در همانجا برای ناهار پیاده شدیم. بعد از صرف ناهار مجدداً سوار شده به منزل آمدیم.

از جاجرم تا این منزل صحرای وسیعی است و راه کالسکه هم خیلی خوب است، ولی آب کم است. یعنی جائی آبادی نیست، مگر دو فرسخ فاصله از جاجرم «زمان‌آباد» است. جزئی آبی دارد و امروز برای مترددین سهام‌الدوله در یکی دو جا آب‌دستی با تلمبه‌های روسی حاضر کرده‌بود. و درین منزل از میوه‌جات انگور و آلو پیدا می‌شد. از خارج هم زردآلو و خربزه و بادنجان و غیره آورده بودند. وقت ورود به چادرها با جناب عضدالملك قهوه و قلیانی‌درچادر حکیم‌باشی طولوزن صرف شد و دو سه دسته حرم با کالسکه‌ها از آنجا گذشتند. بعد از آن آمدم به چادر خودم. بالای سراپرده در کنار نهری نایب محمدعلی چادر مرا زده‌بود. ناظم‌حلوت و بعضی هم آن نزدیکی‌بودند. هوای امروز گرم بود، ولی باد می‌آمد.

طرف عصر به چادر آقای حکیم‌الممالك رفته‌بودم. نزدیك غروب معزی‌الیه پیش من آمدند، خیلی دلتنگ بودند. قدری صحبت کرد و رفت. بعد از آن ناظم خلوت آمد. روزها را روزه می‌گیرنـد. او هم نیم ساعتی نشست و رفت. من هم شام خوردم و خوابیدم.

روز یك‌شنبه شانزدهم شهر رمضان المبارك

خراشا

امروز هم در منزل خراشا اطراق و توقف شد که چون دیروز مسافت راه زیاد بود برای مالها راحتی بشود. اعلیحضرت همایونی روحنافداه امروز قبل ازناهار سوار شدند. من هم در چادر معتمد-السلطان امین‌السلطنه دیدنی کردم، و از آنجا حسب‌الوعده در منزل جناب عضدالملك رفتم. نواب اسحق میرزا هم آنجا بود. بعضی مذاکرات متفرقه کردند، بعد از آن ناهاری حاضر شد. محمدخان هم کته چلو و خورش و حلوایی حاضر کرده بود آنجا آورده صرف شد. بعد ازناهار برخاستم. وقت عبور در چادر امین‌الملك قلیانی کشیدم و به منزل آمدم خوابیدم.

از قرار تقریرات امین‌الملك شب را اعلیحضرت همایونی روحنا فداه از بی‌نظمی اردو و هرزگی غلام و سرباز و غیره که نسبت به رعیت و زراعت‌می‌کنند خاطر مبارك‌متغیر بوده، و مقرر فرمودند اشخاصی که صاحب ابوابجمعی هستند در منزل امین‌الملك قراری بدهند که رفع بی‌ترتیبی‌ها بشود. حقیقت این است خیلی بی‌قاعده و بی‌نظم رفتار می‌شود. اولا اینهائی که هستند همه جوان و مغرور و هیچ‌یك به دیگری تمکین ندارد، غرض هم با یکدیگر دارند. آن شخصی هم که طرف خطاب و ابلاغ همایونی روحنافداه است هنوز محل اعتناء، و درین سرحد که امراء خراسان و سایر و مأمور روس و غیره می‌آیند یك نفری که قابل اعتناء باشد در اردو قرار نداده بودند. به‌ملاحظهٔ اینکه جناب امین‌السلطان هم که رشتهٔ کایهٔ امور به دست معزی‌الیه بوده‌مریض بودو همراه نبودند.

روز دوشنبه هفدهم شهر رمضان

سنخاس

امروز از سنخاس به «چهاربید» تشریف‌فرما می‌شوند. هوای امروز به جهت باد و نسیمی که می‌آید خیلی خوب بود. اعلیحضرت همایونی از سراپرده بیرون تشریف آورده سوار اسب شدند. من هم

حاضر بودم. احضار فرمودند. در رکاب مبارک با جناب عضدالملك و بعضی آمدیم. بعضی فرمایشات از هوای دیروز فرمودند و دیروز که سوار شده بودند در دهی که بالای سنخاس است و یك فرسخ و نیم راه بود و در دامنهٔ کوه واقع است و باغات اشجار دارد تشریف برده بودند و اسم آنجا «قلی»[۱۱] است.

امروز وقت سواری نواب اسحق میرزا هم حاضر بود. احضار و التفات فرمودند و فرمایش کردند خوب است قلی را به شما تیول بدهیم.

خلاصه قدری تشریف بردند کالسکه خواستند سوار شدند. من هم قدری با جناب عضدالملك پشت سر کالسکه آمدیم. بعد از آن آقای امین‌الملك به من رسیدند. با او مشغول صحبت شدیم و سواره آمدیم. جناب عضدالملك عقب مانده‌بودند. فرستادند که‌من هم بمانم سوار کالسکه شویم. من میل کردم قدری سواره بیایم. در راه چند آبادی بود که بعضی اسامی آن از این قرار است: یکی «کلاته» و ده دیگر «دربند» است، که قریب شصت خانوار دارد. و امامزاده‌ای هم دارد که دو سه سال است بقعهٔ آن را تعمیر کرده‌اند. در بالای تپه است و اسم شریف امامزاده را سلطان ابراهیم رضا پسر امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌گویند. ده دیگر «کوشقان» است. سی خانوار دارد. از سنخاس آمدیم. اعلیحضرت همایونی در نزدیکی قریهٔ «تبر» در دامنهٔ کوه جائی که سبزه و درختی بود برای ناهار تشریف‌بردند. اسم آن «چنارخونی» است، وجه تسمیهٔ آن هم این است: که صاحب آن یك جوانی بوده است. آنجا رفته است بالای درخت چنار. ماری آنجا بوده او را زده و کشته است. به این جهت آنجا را چنار خونی گفته‌اند. من هم در قریهٔ «تبر» در باغچهٔ کربلائی محمد شریف که پیرمرد هشتاد و پنج ساله‌ای بود برای ناهار پیاده شدم. خیلی مرد مهربان خوبی بود. ازسهام‌الدوله زیاد رضامندی داشتند. پسرش

چنارخونی

۱۱ــ این اسم طوری نوشته شده که ملی هم خوانده می‌شود و بالای اسم تشدید گذاشته شده، ولی قلی صحیح است

مشهدی محب‌علی است و پسر مشهدی محب‌علی هم طفلی بود عبد ـ الحسین نام. خیلی انسانیت کردند. انگـور و ماست و نان و بره و غیره آوردند.

نزدیکی تبر قریهٔ «پشتوان» است و «شوقان» است و بعضی‌دهات دیگر. قریهٔ تبر یکصد خانوار سکنه دارد. حمام و مسجد و غیره هم هست. مالیاتـی که از آنها می‌گیرند از ایـن قرار است: نقد ۷۵ تومان ـ غله ۱۵ خروار ـ ابواب‌جمع بجنورد به وزن ۳۰۰ خروار. سرشمار و مراعی و مواشی هم می‌دهند و از قـرار تقریر کربلائی محمد شریف از سهام‌الدوله خیلی رضامندی داشتند.

جهاربید

در «چهاربید» سراپرده در دره واقع شده بود و جای چادر من و جمعی در زمین سبز و یونجه‌دار با صفائی بود. چادر آقای امین‌خلوت هم پهلوی چادر من بود و هوای این منزل خیلی خوب بود که شب با بالاپوش و کلیچه نشسته بودیم.

وقت غروب مقـرب‌الخاقان حاجی میـرزا شفیع مستوفی و آقا میرزا سید کاظم و حاجی میر شکار چادر من آمدند دیدن کردند و رفتند. نواب اسحق میرزا را فرستادم آوردند، شب نگاه‌داشتم. امین خلوت هم نیم ساعتی اینجا آمدند و رفتند.

امروز در ناهارگاه این منزل از طرف همایونی دستخط به‌جناب امین‌السلطان اظهار التفات نوشته فرستادند، چون دو سه روز بود حالت معزی‌الیه خوب نبود. امروز خبر رسیده بود که بهتر است. در کوههای اطراف چهاربید به‌طور جنگل درخت «اورس» زیاد هست. کبك هم زیاد دارد.

روز سه‌شنبه هیجدهم شهر رمضان‌المبارك

فیروزه

منزل امروز «فیروزه» است که جزو محال بجنورد است. صبح امروز استخاره کردم کـه در رکاب مبارك سوار شوم خـوب آمد. اسمعیل‌خان را فرستادم خدمت جناب عضدالملك که در رکاب مبارك سوار می‌شویم؟ ایشان تشریف آوردند منزل من. جناب صنیع‌الدوله

هم آمدند. قهوه و غلیان صرف شد. جناب عضدالملك گفتند چشمم قدری مغشوش است، به‌علاوه محمد مهدی خان قاجار هم ناخوش است پیش می‌روم. ایشان رفتند. من یك‌ساعت و نیم از دسته‌گذشته مقارن سواری اعلیحضرت همایون روحنافداه که زنبورکها را شلیك کردند دردم سراپرده حاضر شدم. قبلهٔ‌عالم روحنافداه بیرون‌تشریف آوردند و سوار شدند و مرا احضارفرمودند. در رکاب مبارك‌آمدیم. از خوبی هوای منزل شب گذشته تعریف کردند. من هم از خوبی محل چادر خودم تعریف کردم. احوال جناب‌عضدالملك را از من پرسیدند. عرض کردم به جهت درد چشم پیش رفتند و برای مرخصی آقای صنیع‌الدوله که یك روز قبل به بجنورد برود عرض کردم. فرمودند تعجیلی ندارد.

خلاصه در رکاب مبارك آمدیم. از سهام‌الدوله استفسار بعضی آبادیهای اطراف را فرمودند. قدری آمدیم. سوار کالسکه شدند. بقدر یك فرسخ از «چهار بید» گذشتیم. قلعهٔ کوچکی در دامنهٔ دره که سرراه است دیده شد. از سهام‌الدوله تحقیق شد عرض کرد پنج شش سال است اینجا را ساخته‌ام که برای عبور ترکمانها چند نفر قراول و تفنگچی می‌گذاشتیم و اسمش «شیرین‌سو» است، و حالا دیگر از ترکمانها آسوده شده‌ایم. چند خانوار رعیت آنجا نشسته و آب کمی دارد زراعت می‌کنند.

خلاصه بقدر دو فرسخی آمدیم. راه از میان دره و نشیب و فراز و گردنه زیاد داشت. و راه سنگستان بود و آب درین راه کم است. بقدر سه فرسخ آمدیم. نواب رکن‌الدوله و حاجی میرزا محمدرضا و قدری سوارهٔ کلات و غیره آمدند، صف کشیده ایستاده بودند. نواب رکن‌الدوله شرفیاب شدند و در پهلوی کالسکه طرف خطاب بودند.

قدری که رفتیم اعلیحضرت‌همایون روحنافداه از کالسکه بیرون تشریف آورده سوار شدند و با نواب رکن‌الدوله فرمایشات می‌فرمودند. در بالای تپه برای ناهار مقرر شد آفتاب گردان بزنند. جای گرم و بی‌آبی بود. گاهی بادی می‌آمد. من هم با ولی‌خان سرتیپ پسر

ساعدالدوله قدری فاصله برای ناهار پیاده شدیم. آفتاب‌گردان مرا نزده بودند. من به عبدالله‌خان تغیر کردم، او هم رفت پیدا کند. در آفتاب‌گردان ولی‌خان نشستم و ناهار صرف شد و دورشکهٔ مرا هم امروز صبح پیش آورده بودند اینجا حاضر شد. با ولی‌خان سوار شدیم و از میان درهٔ سنگ و گرمی که راه آنجا بود می‌آمدیم. قدری هوا گرم شد. قدری تند آمدیم. در یکی دو جا آب کمی می‌گذشت، تا نزدیك آبادی فیروزه رسیدیم. رودخانهٔ خوبی می‌آمد. دنبالهٔ آن رودخانه آمدیم، تا اول باغات اسب سوار شده از میان باغات و آبادی آمدیم، ولی مردم از گردنه‌ای بود می‌رفتند، یعنی مخصوصاً برای اینکه مردم از میان باغات عبور نکنند و به میوه‌جات رعیت صدمه و ضرر نرسد، آدم گذاشته بودند که از راه بالا به اردو بروند.

فیروزه

خلاصه راه امروز را سه فرسخ و چهار فرسخ می‌گفتند، ولی پنج ساعت و نیم راه بود. به اعتقاد من پنج فرسخ است. فیروزه بسیار ده خوبی است. یکصد خانوار متجاوز دارد. از هر میوه‌آلات دارد. هوای شب هم خوب است. از طرف امین حضرت هم قدری یخ برای من چند شب بود می‌آوردند، امشب هم آوردند.

روز چهارشنبه نوزدهم شهر رمضان‌المبارك

امروز از فیروزه‌که دو فرسخی بجنورد است به بجنورد باید رفت. اعلیحضرت همایونی روحنافداه قبل از ناهار سوار شدند. نواب رکن‌الدوله هم در رکاب مبارك بودند. من هم در رکاب مبارك سوار شدم. همه‌جا آب و سبزه و درخت و آبادیهای معتبره است. مثل «ارگ محمد خان» و قلعهٔ الله‌ویردی خان و شاه پسند. و جائی است که آنجا را «بش قارداش» می‌گویند.

به طرف بجنورد

خلاصه از فیروزه تا بجنورد همه‌جا آبادی و اشجار و چشمه‌ها هست. اعلیحضرت شاهنشاهی بر سرچشمهٔ معروف شاه‌پسند برای ناهار پیاده شدند. من هم در کنار رودخانه و چمن ناهار خوردم. بعد از آن سوار شدند. در اینجا از اثاثهٔ سلطنتی جیقهٔ کوچك را زدند.

شمشیر جواهر حمایل انداختند و سوار اسب شده به طرف شهر تشریف‌فرما شدند.

استقبال حاکم آخال

از این چشمه تا شهر یك فرسخ است. نیم فرسخ به شهر مانده جنرال روسی موسوم به «کمارف» که مأمور عشق‌آباد و حاکم آخال است با یحیی‌بیك قونسول و دویست نفر سواره و موزیکانچی و صاحب‌منصبان دیگر به استقبال موکب همایون آمده، چند نفر هم از ریش‌سفیدان و بزرگان طایفهٔ ترکمان [را] همراه داشتند. مأمور روس وقت عبور موکب همایون تعظیمات و احترامات لازمه‌را به‌عمل آورد و سلام نظامی با موزیك و غیره دادند و عرض تبریك و مأموریت خود را کرد. از طرف همایونی روحنافداه هم مراحم لازمه در حق آنها به عمل آمد. و سه دقیقه توقف فرمودند و سواره و صاحب‌منصبان روسی هورا می‌کشیدند و قبهٔ‌عالم روحنافداه حرکت فرموده همه‌جا بطور رسمی تشریف آوردند، تا نزدیك شهر بجنورد که اهالی شهر از علما و غیره همه صف کشیده به استقبال ایستاده بودند و سهام‌الدوله از هریك معرفی کرد.

بجنورد

جلگه که شهر بجنورد در آن واقع است خیلی جای باصفائی است. راه کالسکه و عبور را از دم دروازه ساخته بودند تا باغی که محل توقف همایونی است. از خیابانی طولانی که اشجار و بیدستان و غیره به ترتیب خوب کاشته‌اند به‌باغ و جائی‌که سهام‌الدوله‌خودش ساخته است عبور فرموده وارد شدند. در میان باغ عمارتی ساخته‌اند و بقدر دو سنگ آب از فراز آن بقدر پنج‌ذرعی بالا می‌رود. همراهان و ملتزمین رکاب مبارك در اطراف خیابان و باغات چادر زدند.

خلاصه ورود به بجنورد در کمال خوبی پذیرائی شد، و سهام‌الدوله خیلی زحمت کشیده بود. چادر من هم در باغی بود. چادرهای بعضی از عملهٔ خلوت هم نزدیك بود. حکیم‌باشی طولوزن هم نزدیك من‌بود. نزدیك مغرب جناب عضدالملك دام مجده آمدند در پهلوی چادر من که چادر جناب صنیع‌الدوله و خان محقق بود برای تدارکات مهمانی مأمورین روس بعضی مذاکرات‌کردند و ایشان رفتند به‌چادر

خودشان. من هم قدری نشسته به چادر خودم آمدم.

روز پنج‌شنبه بیستم شهر رمضان المبارک

در بجنورد توقف است. نشان و حمایل مرتبهٔ اول خارجه برای مأمور روس مرحمت شد. برای همراهان او هم به موجب تفصیل اظهار التفات شد. و به یار محمدخان سهام‌الدوله هم نشان و حمایل امیرتومانی مرحمت شد. و مأمورین روسی را امروز به‌چادر همایون احضار فرمودند و از قرار مذکور لازمه التفات در حق آنها مبذول شده بود که اسباب امتنان آنها شده است. با نواب رکن‌الدوله در امورات کلپوش[۱۲] خلوت فرموده بودند. من هم امروز به چادر امین حضرت نیم ساعتی رفتم و از آنجا هم یك قلیانی در چادر جناب عضدالملك کشیدم و آمدم منزل خودم.

امورات کالپوش

وقت عصر با نواب اسحق میرزا سوار شده به عمارت جدید سهام‌الدوله رفتم. آنجا حمامی ساخته است. گرمخانه و سر حمام و پله‌های خزانه و خلوتهای آن همه از سنگ مرمر است و معدن سنگ مرمر در بجنورد دارند و این عمارت را سهام‌الدوله سه چهار سال است ساخته است. عمارت وسیع بزرگی است. دریاچه در میان آن عمارت است. آب جاری می‌گذرد و کلاه فرنگی یعنی حوضخانه و نارنجستانی در وسط ساخته است. فرش میان حوضخانه و اطاقها همه از سنگ‌مرمر است، ولی سنگها را خوب‌نتوانسته‌اند جلا بدهند. در بجنورد این عمارت خیلی تعریف دارد.

خلاصه با نواب اسحق میرزای امیرآخور رفتیم. در حمام یك جوانی بود خیلی مقبول و معقول. پرسیدم معلوم شد که این طفلی بوده که از ترکمانها اسیر کرده‌بودند و سهام‌الدوله او را به‌فرزندی نگاه داشته و تربیت کرده. حالا هفده هیجده سال است پیش اوست و اسمش صفرعلی‌خان است. حالا جوانی از همه‌جا آگاه و شایسته و خوشگل و بعضی از کارهای سهام‌الدوله را اداره می‌کند. یك‌دفعه هم

جوان ترکمان

۱۲ـ = کالپوش

با سهام‌الدوله بر سر ترکمانها رفته او را گرفته و اسیر کرده‌بودند. خواسته بودند او را به پدرش که در طایفهٔ یموت است بدهند. مشارـ الیه به‌وسیلهٔ شب از آنجا گریخته، پیش سهام‌الدوله آمده و پیش پدرش نرفته بود. یك ساعتی که در حمام بودیم او را نگاه داشته از همه‌جا تحقیقات شد. بعد از آن حاجی شهاب‌الملك هم به حمام آمدند. قدری معطل شده بیرون آمدیم. در کنار دریاچه با سهام‌ـ الدوله نشسته یك قلیانی کشیده و سوار دورشکه شدیم به منزل خودمان آمدیم. قدری با حکیم‌باشی طولوزن و غیره صحبت شده. شب بیست و یکم بود. قدری هم مشغول ادعیه و نماز شدم. چون روزها روزه نبودیم اوقاتم تلخ بود که در تکلیفات و شرایط ماه رمضان غفلت شده‌بود. اگرچه روزه بر ماها حرام بود و اهل اردو هیچیك روزه نداشتند، مگر چند نفری که اسامی آنها از این قرار است: ساری‌اصلان، میرشکار، ناظم خلوت، ابراهیم‌خان نایب اصطبل. از غلامان و سربازها هم جمعی روزه گرفته بودند. سلیمان‌خان، غلامحسین‌خان اشرفی روزه می‌گرفت.

روزه و روزه‌دارها

روز جمعه بیست و یکم شهر رمضان المبارك

توقف بجنورد. امروز صبح خانمحقق به منزل من آمدند. نواب اسحق میرزا هم بودند. مشغول صحبت متفرقه بودیم. میرزا جعفر نام پسر حاجی میرزا علی محمد منشی مشهور به قائم‌مقامی که در تبریز توطن دارند و میرزا شفیع و میرزا رفیع برادرهای این میرزا جعفر مدتی پیش من مشغول تحریر بودند آمد به‌چادر من. اول نمی‌ـ شناختم. تحقیق حالت او شد. معلوم شد هفده هیجده‌سال قبل با پدرش کدورتی پیدا کرده به طرف اسلامبول رفته چندی آنجا بوده و از آنجا به پطرزبورغ و قفقازیه آمده، چند سال آنجاها مشغول تحصیل زبان بوده و مترجم شده و با مأمورین روس به طرف ترکستان آمده، چند سال است در سمرقند و بخارا و خیوق و از آنجاها به طرف عشق‌آباد و گوك تپه که این اوقات به دست روسها افتاده و چندی هم برای

میرزا جعفر قائم مقامی

خریداری آذوقه برای قشون روس متوقفین[۱۳] عشق‌آباد به قوچان و بجنورد آمده در سلك خـدام مأمورین روسی حـرکت می‌کند و آدم باهوش و بااطلاعی است. حالا هم با یحیی‌بیك قونسول روسها که در بجنورد و قوچان است حرکت می‌کند.

یحیی بیک قونسول روس

و این یحیی‌بیك مسلمان و قراباغی است و آدم خوب و کافی به نظر آمد. در عشق‌آباد و گوك تپه علاقـهٔ خانه و ملك و دکاکین و کاروانسرا تهیه کرده و در بجنورد و قوچان هم خانه ساخته است. خلاصه بعد از آنکه میـرزا جعفر را شناختم پاره‌ای تحقیقـات از تصرفات روسها در این سرحد کردم. خان‌محقق هم آنجا بود می‌شنید. تفصیل میرزا جعفر را به خاکپای مبارك عرض کرده بود. دو سه ساعت فاصله از طرف همایونی روحنافداه دستخط مبارك به‌افتخار من صادر شده بود و فراش خلـوتی که برادر میرزا عبدالله خـان پیشخدمت است آورد که مقرر شده بود این میرزا جعفر از اطلاعاتی که در این حدود دارد کتابچه بنویسد و به عرض برساند. من تفصیل حالت او را عریضه کردم.[۱۴] مجدداً دستخط فرموده بودند که اگـر

۱۳ـ اصل = متوفقین؟

۱۴ـ سواد عریضهٔ خود را به خط خویش در صفحهٔ مقابل به این شرح ضبط کرده است:

قربان خاکپای جواهرآسای اقدس همایونت شوم. میرزا جعفر پسر حاجی میرزا علی محمد منشی معروف به قائم مقامی است. هفده سال قبل که طفل بود با پدرش که درکی حاصل کرد از شهر به طرف روسیه رفت. آنجاها مشغول تحصیل زبان روسی شده و خودش‌را به مترجمی معروف کرد. با مأمورین روس ده دوازده سال است به طرف ترکستان، سمرقند و بخارا و خیوق و غیر آمده و حالا چند سال است در عشق آباد و گوك‌تپه و سایر نزد مأمورین روس بسر برده و مدتی است در مشهد و بـاز مجدداً در این صفحات با یحیی‌بك حرکت می‌کند.

از حالات و رفتار روسها و تصرفات آنها بی اطلاع نیست و آدم با هوشی است. سابقاً هم در وقتی که مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار مأمور مشهد شده بود او را خواسته بود و عریضه هم به خاکپای مبارك عرض کرده و به دستخط مبارك مقرر شده بود که جناب وزیر امورخارجه او را بخواهد و به یك کاری مشغول نماید. آنچه خودش بیان‌کرد در حکومت خراسان او را متهم‌کرده بودندکه از طرف روسها جاسوسی می‌کند. در هرحال به طوری که مقرر شده است امشب اینجا خواهد آمد. اطلاعات و استحصاراتی که داشته باشد و در دولتخواهی بداند بطور کتابچه حاضر می‌کند که بعرض برسد. امر امر همایونی روحنا فداه است.

بتوانی او را یا پیش خودت بیار یا قرار بده برود در وزارت خارجه مشغول خدمت باشد. من هم او را خواستم و قرار دادم آنچه از حالت اینجاها و تصرف روسها در خاک دره‌جز و قوچان و بجنورد می‌داند به عرض برساند و خودش هم به نوکری دولت مشغول بشود. بعد از آن حکیم‌باشی طولوزن به چادر من آمدند. خیلی نشستیم و حرفهای متفرقه از هر جا گفته شد، تا طرف عصر آقای غلامحسین‌خان زین‌دارباشی به چادر من آمدند، حالت خوشی نداشت، قدری نشسته و رفتند. من در پیش پای همان چادر گفتم فرش انداختند آنجا نشستم. یکی دو کاغذ برای طهران نوشتم: یکی جواب کاغذ جناب نصیر-الدوله. کاغذی هم به والدهٔ میرزا حسین‌خان، کاغذی هم به میرزا محسن و به‌چاپارخانه فرستادم. بعداز اذان مغرب محمدباقرخان و محمدتقی‌خان و پسر دیگر جناب ادیب‌الملک با داماد ایشان دیدن من آمدند، و قدری فاصله هم آقای امین حضرت پسر جناب امین‌السلطان آمدند. تا سه ساعتی اینجا بود و رفت. هوای این دو سه شب بسیار خوب و سرد بود. روزهای این دو روز قدری گرم می‌شد، ولی باد می‌آمد خوب می‌شد. و امروز حساب کردیم دیدم خرجی ما خیلی کم می‌آید و در مشهد معطل می‌مانیم و اوقاتم از این بابت تلخ است.

روز شنبه بیست و دوم شهر رمضان‌المبارک

در بجنورد توقف‌است. من همه‌را در چادر خودم‌بودم. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی روحنافداه امروز سوار شده در دهی که نزدیك قلعهٔ بجنورد و موسوم به علی‌آباد ملکی مرحوم جعفرقلی‌خان ایلخانی است تشریف بردند و تا عصر تنگ آنجا تشریف داشتند. وقت عصر که من در چادر خودم بودم جناب صنیع‌الدوله آنجا آمدند. از فوت مرحوم امین‌السلطان مذاکره و گفتگو شد. چون سه‌روز قبل گفته شد که از یك منزلی سبزوار، غلامی از طرف آقا باقر و شیخ‌الاطباء آمده و کاغذی به امینه اقدس نوشته‌اند که امین‌السلطان صبح یکشنبه شانزدهم در منزل «داورزن» یك فنجان چای خواست. یك حب کوچك

تریاك از شیخ‌الاطباء گرفته خوردند. پس از آن فنجان چای را گرفته کمی خورده و داعی حق را لبیك اجابت گفت، و امینه اقدس این مطلب را هنوز به شاه عرض نکرده، یا عرض‌کرده هنوز شاهنشاه مقتضی ندانسته‌اند که فاش کنند. و درین روز و شب یك حمایل و نشان اول خارجه به‌آقای امین‌الملك پسر جناب امین‌السلطان مرحمت شد. پس از آن من قدری پیش روی چادر جناب صنیع‌الدوله با خان محقق و حکیمباشی طولوزن نشستیم. مشغول تهیهٔ مهمانی مأمورین روس بودند، و حکیم بیکمز مباشر میز و اسباب آن بود.

و شب بیست و سیم را که شب احیاء است و شب قدر بود من مشغول احیاء و قرائت انا انزلنا و جوشن کبیر و نماز و دعا* شدم و قدری خوابیدم. دو ساعت به صبح مانده مجدداً برخاسته باز مشغول شدم. ان‌شاءالله خداوند قبول فرماید.

روز یك‌شنبه بیست و سیم شهر رمضان‌المبارك

امروز اعلیحضرت همایونی روحنافداه به جائی تشریف نبردند و امشب هم مهمانی مأمورین روس است، به این معنی که در ورود اعلیحضرت شاهنشاهی به خاك بجنورد به ملاحظهٔ اینکه حالا روسها صحرای ترکمان‌نشین را تصاحب کرده‌اند، و در عشق‌آباد و گوك‌تپه قشون و استعداد دارند، حالا جنرال موسوم به «کمانف»* با جمعی صاحب‌منصبان روسی که مأمور این صفحات هستند برای همجواری که دارند به جهت استقبال شاهنشاه به‌بجنورد آمدند. قرار شد از طرف همایونی روحنافداه در اردو آنها را جناب جلالت‌مآب عضدالملك وزیر حضور شب بیست و چهارم دعوت نمایند و شامی داده شود. جناب معزی‌الیه هم مشغول تهیه شدند و تدارك خیلی مفصل دیده شد. چادرهای متعدد برپا کردند. چراغان مفصلی شد و میزی که اطراف آن جای شصت نفر بود حاضر شد و اسباب آن از هر

---

* اصل : دوا
* در گزارش روز چهارشنبه نوزدهم «کمارف» نوشته است.

قبیل از مأکولات و مشروبات و میوه‌جات و غیره همه قسم آماده شد، و بیست نفر از صاحب‌منصبان روسی و بیست‌و شش نفر از ملتزمین رکاب مبارك را دعوت کـردند، و در شب دوشنبه بیست و چهارم حاضر شدند. موزیکانچی و غیره حاضر شد، و پذیرائی کامل به‌عمل آمد، و جناب جلالت‌مآب عضدالملك که صاحب مجلس بودند در یك طرف میـز در وسط نشسته، طرف راست معـزی‌الیه جنرال مأمور روس و طرف دیگر هم یکی از صاحب منصبان دیگر نشسته و طرف مقابل روبروی جناب آقای عضدالملك من نشسته، طرف یمین من آقای سیف‌الملك، طرف یسار سرکار مجدالدوله نشسته بودند. بعد از آن به ترتیب اشخـاص مفصله نشسته و جناب عضدالملك بـه سلامت اعلیحضرت امپراطور روسیه شربتی[۱۵] خوردند و نطقی بسیار خوب کردند، و جناب صنیع‌الدوله به زبان فرانسه به آنها گفتند، و جنرال هم بلافاصله جامی شراب به سلامت اعلیحضرت شاهنشاهی صرف‌کرد و نطقی نمود، و یحیی‌بیك ترجمهٔ آن را بیان کرد، و مدتی در سر میز نشسته خیلی خوش‌گذشته. بعد از آن برخاسته در چادرهای دیگر صرف قهوه و بستنی‌شد و با کالسکهٔ دولتی به‌منزل خودشان مراجعت کردند. تا ساعت چهار از شب گذشته مشغول بـودیم. همه با لباس رسمی بودند. من هم با لباس رسمی بودم و نشان تمثال خودم نبود، از آقای امین‌السلطنه امانتاً گرفتم و به او رد کردم.[۱۶]

۱۵ــ در متن «شیرینی» نوشته و قهرمان میرزا به خط خود در حاشیه به شربتی اصلاح کرده است

۱۶ــ مقابل این صفحه رقعهٔ دعوت شام را چسبانیده و شرحی به این صورت در کنار آن نوشته است (عکس آن صفحه عیناً دراینجا آورده می‌شود) در کنارش نوشته است:

در سال قوی‌ئیل یکهزاروسیصد هجری در بجنورد در رکاب اعلیحضرت شاهنشاه ایران خلدالله ملکه ناصرالدین شاه که سفر مشهد بود، سردار روس حاکم آخال که در عشق‌آباد و آن صفحات مأمور است با دویست نفر سواره و چند نفر صاحب منصب و موزیکانچی و غیره از عشق‌آباد به استقبال شاهنشاه آمده بود. در بجنورد مقرر شد جناب جلالتماب عضدالملك وزیرحضور شبی آنها را دعوت نماید با جمعی از اعیان وملتزمین‌رکاب. این‌رقعه دعوت است. مورخهٔ شهررمضان قوی‌ئیل یکهزاروسیصد هجری



روز دوشنبه ۲۴ شهر رمضان‌المبارک

شاه در خانهٔ سهام‌الدوله

توقف بجنورد. امروز اعلیحضرت شهریاری روحنافداه خبر کرده‌اند که بعد ازناهار به‌عمارت یار محمدخان سهام‌الدوله ایلخانی حاکم بجنورد تشریف‌ببرند، و در آنجا جنرال‌روس را هم‌خبر داده‌اند که مختصر سواره و سربازی در رکاب مبارک ملتزم باشند تماشا نمایند. من امروز از چادر خودم تا عصر حرکت نکرده، اعلیحضرت همایونی روحنافداه به عمارت سهام‌الدوله که خودش دو سال است ساخته است تشریف بردند. جناب عضدالملك هم در رکاب مبارك رفته بودند. از قرار تقریر ایشان پانصد تومان و دو طاقه شال و چند رأس اسب سهام‌الدوله پیشکش گدرانده بود. بعد از صرف عصرانه و غیره به تماشای اردوی نظامی که مشتمل بر سواره و سرباز است تشریف آورده‌اند. اول سواره از پیش روی محترم بر سایر قشون حاضری گذشته، بعد از آن افواج به طور دفیله از پیش روی اعلیحضرت قوی شوکت همایونی به ترتیب گذشته بود و مأمور روس و همراهان او هم بودند:

فوج بهادران تبریزی جمعی عمدةالامراء محمد باقرخان شجاع‌السلطنه: ۱۰۰۰ نفر

فوج مسعود طهران جمعی نوا بوجیه‌الله میرزا سیف‌الملك: ۱۰۰۰ نفر

توپچی و غیره:

توپچی [عدد ندارد] ــ زنبورکچی: ۵۰ نفر ــ موزیکانچی [عدد ندارد]

سواره طرح قزاق: ۲۰۰ نفر

غلامان ملتزمین رکاب [عدد ندارد]

سوارهٔ زرین کمر جمعی ساری اصلان: ۱۵۰ نفر

سوارهٔ منصور جمعی میرزا احمدخان علاءالدوله [عددندارد]

سوارهٔ ناصری سوای جمعی نواب سیف‌الملك وجیه میرزا [عدد ندارد]

سوارهٔ شاهسون جمعی عزیزالله خان صارم‌الملك: ۸۰۰ نفر
غلامان اینانلو جمعی شهاب‌الملك: ۲۰۰ نفر

مراسم فوت امین‌السلطان

بعد از آن مراجعت به سراپرده فرموده بودند. و امروز خبر وفات امین‌السلطان را فاش و آشکار کرده بودند. و اعلیحضرت شاهنشاهی به جناب عضدالملك فرموده بودند بیاید در چادر آقای امین‌الملك و امین حضرت و پسر دیگر مرحوم امین‌السلطان را هم اطلاع بدهند. اعیان و ملتزمین رکاب مبارك هم حاضر شده خبر بدهند. به من هم خبر دادند رفتم. دیدم امین‌الملك مطلع‌شده و بطور خشیه و ضعف افتاده. امین حضرت و قاسم‌خان که صاحب جمع است حاضر شده‌اند. آقای امین‌السلطنه و جمعی دیگر هم آمدند. بقدری که لازم بود در تسلیت‌آنها سعی‌شد. درین بین دستخط مبارك‌قرائت شد که مقرر شده بود آقای امین‌الملك به لقب امین‌السلطانی مفتخر و مناصب و مشاغل مرحوم امین‌السلطان طاب ثراه هم کلیتاً از خزانه و گمرك‌و غیره‌و غیره‌کماکان با او باشد و نگاهداری‌از بازماندگان بکنند. محض امیدواری سایرین این دستخط مبارك صادر و قرائت شد. آقا محمد خواجه و پس از آن حاجی سرورخان خواجه هم پی در پی برای تسلی امین‌الملك و ابلاغ‌فرمایشات آنجا آمدند. خلاصه تا دو ساعت و نیم از شب گذشته نشستیم و عبرت از کارها می‌بردیم.

سرنوشت امین‌السلطان

مرحوم امین‌السلطان با آن همه اعتبارات و مشاغل و خیالات‌آتیه در جائی فوت شد که از پسر و زن و قوم و منسوب احدی پیش‌او نبود و کفن او را هم از بازار آورده بودند، و سالها بود تدارك مدفن خودشان را در زاویهٔ مقدسهٔ معصومهٔ قم دیده و اطاق و مکان‌ساخته و قاری و اسباب گذارده بودند، و به حکم تقدیر او را به مشهد مقدس حمل می‌دهند. و هر امساك و قناعتی که در دنیا کرده بود و ذخیره نموده بود حالا به دست دیگران آیا چه‌شود؟ مکان وفات مرحوم امین‌السلطان در «داورزن» که یك منزلی سبزوار است‌بوده. درحالتی که تخت روان و اسباب حرکت از آن منزل را حاضر کرده بودند و می‌خواسته‌اند سوار بشوند، به طرف سبزوار بروند به سبب مرض

و نقاهتی که داشت فوراً ضعفی پیدا می‌کند. یك حب کوچك تریاك از شیخ‌الاطباء که حسب‌الامر علی‌الرسم با او بود گرفته خورده و یك فنجان چای خواسته بودند. چای را که به دست او می‌دهند مثل این بوده که هیچ به دنیا نیامده بود. همهٔ‌اعضاء از حرکت می‌افتد و داعی حق را لبیك گفته. خداوند همهٔ اموات را بیامرزد و او را هم رحمت کند و بر تقصیرات همه قلم عفو کشیده شود، **و این فقره روز یك شنبه شانزدهم شهر رمضان المبارك مطابق سال یکهزار و سیصد هجری است، و خبر را روز بیست و چهارم همین ماه به دسان ایشان دادند. شخص کافی بود.**

روزسه‌شنبه ۲۵ شهر رمضان المبارك

حرکت از بجنورد

امروز از بجنورد حرکت می‌شود، و منزل در قریهٔ «نوده» است. از بجنورد تا نوده را چهار فرسخ و من در پنج ساعت و نیم رسیدم. در راه آبادیها و آب و اشجار بود، ولی پست و بلند و نشیب و فراز هم زیاد داشت. قدری هم سنگلاخ بود. هوا هم بد نبود نسیمی داشت. من‌امروز قلیانی در چادر آقای امین‌السلطان حالیه که پسر مرحوم امین‌السلطان باشد به جهت سر سلامتی کشیدم. جناب‌آقای‌عضدالملك دام اقباله و آقای حکیم‌الممالك و جمعی دیگر هم بودند. بعد از آن قبل از سواری اعلیحضرت همایونی روحنافداه سوار شدم به طرف منزل حرکت کردم. در راه چند جا اشجار و آبادی ملاحظه شد. پرسیدم این اسامی را گفتند. «همر» که هشت (احتمالا بیست‌خانوار دارد) ــ قلعهٔ حسنعلی‌خانی ــ «یوك‌کمر» متعلق به‌اسدالله‌بیك پنجاه خانوار سکنه دارد ــ قشلاق مشهور.......* ملك حسن شاهزاده.

در یوك کمر که جای پردرخت و اشجار و با آب و سبزه بود رسیدم. آقای امین‌السلطنه و امین حضرت و آقای امین‌الملك و برادر کوچك معزی‌الیه و ناظم‌خلوت که آنها هم قبل از حرکت موکب همایون حرکت کرده بودند در راه رسیدند. آنجا برای ناهار پیاده

* نقطه چین درمتن سفید بود.

شدیم که هم حرم مبارک بگذرند، هم راه خلوت بشود. خلاصه آنجا آفتاب‌گردان زدیم، ناهار خوردیم. بعداز آن سوار شدیم به‌طرف منزل بیائیم. به جهت حرکت حرمخانهٔ مبارکه و عبور بنه و غیره معطل شدم. موکب همایون روحنافداه هم رسیدند. من قدری ایستادم در کنار جاده که اعلیحضرت شاهنشاهی می‌گذشتند. آنچه استنباط کردم خاطر مبارک خالی از تغیر و کسالت نبود و برای ناهار به طرف آبادی دیگر تشریف‌فرما شدند. من آمدم تا به‌قریهٔ «چناران» رسیدم که تا منزل نیم فرسخ کمتر است. آنجا هم جای خوبی است. قریب هشتاد خانوار سکنه دارد. پیاده شدم قلیان کشیدم. با رعیتها مشغول صحبت شدم. نواب شاهزاده اسحق میرزا از عقب رسیدند. با نواب معزی‌الیه به دورشکه نشسته به چادر خودمان آمدیم. چادرها در چمنی بود و نهری هم از آنجا می‌گذرد. از سراپرده هم فاصله دارد، و امروز چادر مرا نایب محمدعلی زده است. وقت مغرب با نواب اسحق میرزا برای سرسلامتی کسان مرحوم‌امین‌السلطان رفتیم. چادر امین حضرت که همه آنجا بودند قلیانی کشیده، از آنجا با آقای حاجب‌الدوله و علاءالدوله و غیره رفتیم چادر آقای امین‌السلطنه، او را هم به ملاحظهٔ نسبتی که با مرحوم امین‌السلطان داشت سرسلامتی گفته به‌منزل آمدم.

حرکت حرمخانه

روز چهارشنبه ۲۶ شهر رمضان المبارک

عبدل آباد

منزل «عبدل‌آباد» قوچان است. امروز صبح برخاسته بعد از نماز و غیره سوار شدم، یعنی ساعت در سر دسته بود که سوار شدم. دورشکه حاضر بود به دورشکه نشستم قدری راه که‌آمدیم‌راه دورشکه سخت شد. هم سنگستان بود، هم نشیب و فراز و گردنه‌های مطول داشت. با وجود این من از دورشکه پیاده نشدم. یك فرسخ که از منزل دور شدیم به قریهٔ «شوره» رسیدیم که تخمیناً چند خانوار در آنجا ساکن و جزو قوچان است. قبل از آنکه به این آبادی برسیم امیر-حسین‌خان شجاع‌الدوله با جمعی سواره که قریب ششصد نفر بودند

از اول حدوسد بجنورد و قوچان حاضر شده صف گشیده بودندکه به استقبال موکب همایون آمده بود. من دورشکه را نگاه داشتم. معزی‌الیه آمدند در کنار دورشکه تعارف کردیم و من از آنجا گذشته به‌طرف منزل آمدم. در ظرف دو ساعت از «نوده» به عبدل‌آباد آمدیم. جای اردو در جلگه و چمنی بود که مابین این سه دره واقع است و این‌منزل سه فرسخ بود و جای چادر من با سراپرده فاصله و مسافتی داشت.

عبدل‌آباد دویست خانوار ــ طهرم ــ روزاده ــ قریهٔ بادم‌لق یك فرسخی عبدل‌آباد است.

در کنار نهری که چند درخت بید داشت و نـزدیك من از یك طرف چادرهای آقای مجدالدوله و امین خلوت بود و یك طرف حکیم‌باشی طولوزن و آقای زین‌دار باشی و آقای‌صنیع‌الدوله و غیره‌بودند. طرف عصر جناب عضدالملك دام اقباله و نواب اسحق میرزا و آقای حکیم‌الممالك برای عیادت زین‌دار باشی آمدنـد. من هم آنجا رفتم. آقای مجدالدوله میرآخور هم آنجا آمدند. از آنجا آمدیم به چادر من. تا دو ساعت از شب گذشته آنجا بودند و رفتند. نواب‌والا رکن‌الدوله پیشخدمتی برای احوال‌پرسی فرستاده بودند. از قراری که مذکور شد امروز از طرف همایونی جمعی از عملهٔ خلوت برای صحبت و بازی و مشغولیات احضار شدند، و رئیس پسر مرحوم امین‌السلطان را هم در این منزل فرمان لقب امین‌الملکی مرحمت کردند و قرار شد یك روز هم در اینجا اطراق بشود. هوای این منزل شب را سرد بود و روز هم ملایم بود و جای باصفائی بود. امشب‌راهم شام‌مأکولی محمدخان حاضر کرده بود صرف کرده، قدری مطالعهٔ کتاب کرده خوابیدم.

مشغولیات شاه

روز پنج‌شنبه بیست و هفتم شهر رمضان المبارك

توقف در «ابراده» که عبدل‌آباد است. امروز دراین‌منزل اطراق شد. امروز اعلیحضرت همایونی روحنافداه قبل از ناهار سوار شدند برای تفرج و گردش. نیم ساعت به غروب مانده تشریف آوردند. من

هم به جائی نرفتم. قبل از ناهــار حاجی میرزا محمدرضای مستشار وزیر خراسان به دیدن من آمدند و مدتی آنجا بودند. حاجی شهاب‌ـ الملك هم آمدند. قدری از روز را با آنها به‌سر بردیم. بعــد از آن وقت ناهار شد. چلوکباب و ناهار خوبی حاضر کردند و صرف شد. یك ساعت به غروب مانده دیدن سرکار والا رکن‌الدوله رفتم. آقای امین‌السلطان حالیه هم آنجا بودند. ساعتی آنجا نشستیم و مذاکرات متفرقه شد و از قسط و پول و غیره گفتگو کردند. قرار شد ده هزار تومان نقد و کرایهٔ پانصد شتر نواب والا از بابت باقی ماندهٔ قسط قوی‌ئیل خراسان بدهند که به کار خزانه بیاید. از آنجا با آقای امین‌ـ السلطان حالیه آمدیم به چادر من. از فوت مرحوم امین‌السلطان خیلی متألم بود. از هر جا و هر راه حرفهای محرمانه و دلسوزانه گفته‌شد.

مشاغل مرحــوم امین‌السلطان و امتیازات او را اعلیحضــرت همایونی به این امین‌السلطان حالیه مرحمت فرموده‌اند، و ان‌شاءالله تقویت هم خواهد شد. این امین‌السلطان جوان خوش فطرت و خوش‌ـ نیتی است و ان‌شاءالله تربیت خواهد شد و ترقیها می‌کند. از قراری که مذکور داشت خدمت جناب مستطاب «آقا»* مد ظله و جناب قوام‌ـ الدوله تلگراف کــرده و اظهار ارادت نمــوده است و سفارشی از امورات و کارها و حالت امین‌الملك جدید که میرزا اسمعیل و رئیس خزانه بود کرده است. و از امین‌حضرت‌که برادر بزرگتراست قدری بی‌اطمینان است که مبادا از او حرکات لغوی ظاهر شود.

امین‌السلطان حالیه

خــلاصه تا یك ساعت و نیم از شب گذشته پاره‌ای مذاکــرات کردیم و او به چادر خود رفت و من مشعول نماز شدم و حالتم قدری خوب نیست، یعنی بد خوراکی شده است.

روز جمعه ۲۸ شهر رمضان المبارك

امروز از عبدل‌آباد به شیروان باید رفت. از آنجا تا شیروان در دو ساعت و نیم آمدیم. صبح برخاسته به چادر جناب آقای عضد-

* منظور میرزا یوسف خان مستوفی الممالك است

الملك دام اقباله آمدم. دو سه قلیان و قهوه صرف شد. نیم ساعت از دسته گذشته اعلیحضرت همایونی روحنافداه بیرون تشریف آورده سوار شدند. جناب عضدالملك را احضار فرمودند و به نواب رکن‌الدوله فرمودند شماها از راه مستقیم بروید و ذات اقدس همایونی با معدودی از عملهٔ خلوت و سواره و شجاع‌الدوله از راه دیگر که گفتند میان دره است و نزدیکتر است حرکت فرمودند. من هم از راه راست که برای کالسکه ساخته بودند آمدم. سوار دورشکهٔ خودم شدم. قدری آمدم، حاجی مستشارالملك وزیر خراسان اصرارکرد که میان کالسکهٔ او بروم. من خواهش او را قبول کرده به کالسکهٔ او رفتم و تند حرکت شد. چند آبادی در راه بود. یکی را «مشهد درقی» می‌گفتند که یکصد خانوار سکنه دارد بعد از آن قلعه و گنبدی در طرف یسار راه بود که گفتند بقعهٔ سلطان محمدرضا برادر حضرت امام‌رضا علیه‌السلام است و بالای تپه‌ای بود که قلعهٔ خرابه‌ای داشت. از آنجا گذشته به فاصلهٔ یك فرسخ قلعه و آبادی و باغستانی موسوم به «تناشو» بود. چهل پنجاه خانوار سکنه دارد. راه امروز راه صاف و وسیعی بود. همه‌جا اطراف راه جای زراعت دیمی بود و صحرای متعددی بود. راه بقدر دو فرسخ و نیم متجاوز بود، تا رسیدیم به شیروان. جلگه و صحرای طولانی باصفائی بود که همه اطراف آن دهات و اشجار و باغات بود. همه قسم میوه از انگور و زردآلو و آلبالو و غیره و غیره و خیار و بادنجان و سبزی‌آلات داشتند. قصبهٔ شیروان تخمیناً یکهزار و پانصد خانوار هست. دکاکین و بازار و مسجد و مدرسه هم دارد. در میان قلعه ارگی در تپهٔ بلندی دارد، ولی عمارت آن خراب شده است. اطراف قلعهٔ شیروان باغات زیاد دارد. در یك فرسخی‌آن امامزاده‌ای‌است‌که حمزه می‌گویند و برادر حضرت امام رضا علیه‌السلام می‌گویند معروف به زیارت است. سراپردهٔ همایونی را در باغی مشجر که مقابل قلعهٔ شیروان است زده‌اند. و پیش روی آن باغ انگوری بود که چادرهای سایر[ین] را آنجا زده بودند و در صحرا هم چادرهای اردوی نظامی و سایرین است. چادر مرا هم

جلگه‌های متعدد

نایب محمدعلی‌خان میان همین باغ انگوری زده بود و اطراف آن چادرهای مردم است که در میان انگورستان چادر زده‌اند. چادر آقای مجدالملك پهلوی چادر من است و هوا خیلی گرم بود. من قدری آب سرد به سر و بدنم ریخته کمی حوابیدم. وقت عصر آقای حاجب‌الدوله و آقای حکیم‌الممالك به چادر من آمدند. مدتی مشغول صحبت بودیم. اعلیحضرت همایونی روحنافداه هم یك ساعت به غروب مانده از راه تشریف آوردند. معلوم شد همه را در راهها به طور تماشا و گردش حرکت فرموده بودند و همراهان خیلی خسته و مانده شده بودند. خلاصه نیم ساعت به غروب مانده امیر حسین خان شجاع‌الدوله هم به چادر من آمدند و دیدن کردند، تا بعد از سغرب آنجا بودند، پس‌از آن رفتند و آقای مجدالملك آنجا آمدند و نواب اسحق‌میرزا امیرآخور حضرت والا ولیعهد روحی‌فداه آنجا آمدند و شب هم او را آنجا نگاه داشتم. هوای شب خوب بود

روز شنبه ۲۹ شهر رمضان المبارك

فیض‌آباد

امروز منزل «فیض‌آباد» است. وقت صبح بعد از نماز و صرف چای و غیره سوار شدم. چند روز است در رکاب مبارك سوار نشده‌ام. امروز را هم همینطور کردم. به دورشکهٔ خودم سوار شده حرکت کردم. بقدر سه ربع فرسخ که از شیروان دور شدم به دهی رسیدم پرسیدم اینجا کجاست؟ گفتند «امیرآباد» است، و چهار پنج سال است شجاع‌الدوله آباد کرده است. قناتی دایر کرده و باغات مختصری داشت و اصطخر بزرگی داشت. اطراف آن بیدستان بود. گفتم قهوه‌ای آنجا حاضر کنند. درین بین عالیجاه میرزا شکرالله از عقب رسید گفت جناب آقای عضدالملك از عقب می‌آید. پیغام دادند که تأمل کنید تا من بیایم. من آنجا پیاده شدم دیدم اللهیار خان دره‌جزی آنجا است. پیش آمد و تعارفی‌کرد و شمه‌ای از حالت خودش تقریر کرد و از شکایت دره‌جزی و جوینی و غیره از حکومت مذاکراتی کرد و می‌گفت به مردم قدغن شده به جائی نروند و به

شکایات مردم

جائی دیدن نکنند و شکایت نشود. مردم هزار قسم عـرض و شکایت دارند. نمی‌دانیم چه خواهد شد. درین بین جناب آقای عضدالملک آمدند در کنار اصطخر قهوه و قلیانی صرف شد. یك نفر از اهالی آنجا قدری انگور آورد. بعد از آن من با ایشان در کالسکه نشسته، آقای عمیدالملك و جناب‌آقا میرزا عبدالله‌حکمی و آقا میرزا غلامرضا منسوب جناب آقای عضدالملك هم با پسر جناب‌ایشان در دورشکه‌های دیگر نشستند و عازم شدیم. در عرض راه مشغول صحبتهای متفرقه بودیم. این راه امروز هم خیلی هموار و صاف و خوب بود و این‌جاها خیلی زمینهای مستعد و جلگه بسیار قابلی بود. در اطراف و دامنهٔ کوههای دو طرف دهات خیلی معتبر هست که همه با اشجار و باغات زیاد، هریك سیصد خانوار و دویست خانوار سکنه دارد. از جمله: الله‌آباد ــ و قلندر آباد ــ و علـی آباد ــ قریهٔ.....[۱۷] مـال رعیت، بعضی خالصه و بعضی ملك است. از شیروان تا این منزل ما در دو ساعت و نیم آمدیم و بعضی در سه ساعت و نیم آمدند. در هر حال سه فرسخ می‌گویند. جای چادرها خوب است. یونجه‌زار و چمن است. چادر مرا نایب ابوالقاسم نزدیك سراپرده در طرف حـرمخانه زده است. چادر ملك‌الاطباء و بعضـی هم نزدیك من است. با چادر جناب آقای عضدالملك هم مسافتی ندارد. و امروز صبح شجاع‌الدوله یك بره و قدری نان و خربزه و پنیر و کـره و ماست و غیره بـرای من فرستاده بود. و اعلیحضرت همایونی روحنافـداه در ساعت شش از دسته گذشته به‌سراپرده وارد شدند. هوا هم قدری گرم بود. خلاصه من ناهار را در چادر خوردم قدری خواب کردم. هوای روز خیلی گرم شد. آب سرد حاضر کردند، خودم را شستشوئی داده، وقت عصر یك ساعت و نیم به غروب مانده حرکت کرده، در اطراف چادرهای خودم تماشائی کرده، چادر ملك‌الاطباء و مقرب‌الخاقان میرزا زین‌ـ العابدین حکیم باشی کاشانی هم نزدیك من بود. آقا محمد صادق را آنجاها دیدم. معلوم شد ارباب طرب هم در آن نـزدیکی هستند. اول

۱۷ــ اینجا نام قریه بیاض مانده است.

عیش شرعی

مضرب صدای سیمی شنیده شد. به ملاحظهٔ اینکه شب اول ماه شوال المکرم بود، یکی دو ساعت از شب گذشته مطربها را در سراپرده خواستند و دو ساعت اعلیحضرت همایونی روحنا فداه را مشغول کردند. من هم چون نزدیك بودم قدری عیش شرعی کردم و شام خورده خوابیدم.

روز یك‌شنبه غرهٔ شهر شوال المکرم

چمن لیلی

منزل امروز «چمن لیلی» است و دو فرسخ مسافت دارد. یك ساعت از دستهٔ ساعت گذشته سوار شدم رفتم نزدیك سراپرده در چادر آقای امین‌السلطان حالیه. به فاصلهٔ چند دقیقه نواب مستطاب والا رکن‌الدوله و مستشار آنجا آمدند. رعایای جوینی که چند منزل بودند شکایت از زیادی جمع خودشان داشتند. و حسب‌الامر مقرر شد حاکم آنها را تغییر دادند. و آقا جمال پسر مرحوم محمدرضا میرزا را فرستادند از مشهد بیاید به حکومت آنها مأمور باشد، و معادل دو هزار تومان و کسری هم از تفاوت جمع آنها تخفیف مرحمت شد، و پانصد تومان هم حق‌الحکومهٔ سالیانهٔ حاکم مقرر شد داده بشود. فرامین آنها صادر شده بود. سید ابوالقاسم نام آدم شاهزاده مأمور شد که آنها را به‌جای خودشان ببرد. قدری در این‌فقرات مذاکره شد. بعد از آن شلیك زنبورك شد. به فاصلهٔ چند دقیقه اعلیحضرت همایونی روحنافداه از سراپرده بیرون تشریف آوردند.

شکایات رعایای جوینی

من چون چند روز بود در هنگام سواری در رکاب مبارك حاضر نبودم امروز را برای شرفیابی به خاکپای مبارك ایستادم. بعد از آنکه قبلهٔ عالم سوار شدند نواب رکن‌الدوله هم در رکاب بودند. جناب عضدالملك را احضار و بعد ازآن مرا هم احضار فرمودند. در رکاب مبارك بودیم. از بابت منع فروختن و بردن غله و چوب‌آلات از کردو و غیره به خاك آخال که حالا روسها متصرف هستند فرمایشات به شجاع‌الدوله امیرحسین‌خان می‌فرمودند که قدغن نمایند و التزام گرفته شود که بی‌اجازهٔ دولت مرتکب فروختن و بردن آنها نشوند و

روسها و آخال

به خاك عشق‌آباد و غيره نبرند. به نواب ركن‌الدوله هم تأكيدات شد و بعضی فرمايشات در امورات ولايتی و غيره می‌فرمودند. ماها هم در ركاب مبارك می‌آمديم. چون امروز يك رأس اسب يموتی «قراكرنگ» كه خيلی اسب ممتازی بود به‌انضمام يراق مختصری كه از طلا بود شجاع‌الدوله برای سواری اعليحضرت همايونی حاضر كرده بود، وقت سواری پيشكش گذراندند و قبلهٔ عالم سوار شدند، تا قدری از راه سوار بودند. بعد از آن كالسكه خواستند و به‌كالسكه نشستند.

من و جناب آقای عضدالملك دام اقباله، آقای محقق راهم با خود برداشته به كالسكه نشستيم و روانه شديم. راه امروز هم خيلی‌خوب و صاف و همه‌جا جلگه و در دامنه‌ها همه‌جا دهات معتبر آباد مشجر ديده شد. و دو طرف راهها زراعت و بوستان بود. اسامی بعضی از دهات اين است:

پرگرد اربابی است: ۷۰ خانوار ــ نجف‌آباد گفتند خالصه است: ۱۵۰ خانوار ــ خان‌آباد جای مختصری‌است ــ قلعهٔ علی‌آباد كه قلعهٔ خوبی بوده و اطراف آن خندق دارد. در سر راه و مخروبه است.

تا رسيديم به نزديك چادرهای اردو كه در چمن ليلی است. يكی از دهات متصل به چمن، ده «يان تپه» است، بقدر يكصد و پنجاه خانوار دارد، در سر راه واقع شده و مخروبه است. رفتيم ميان باغچه‌ای ناهار خورديم. جناب عضدالملك هم يك تومان به صاحبان باغ انعام دادند. دو سه ساعتی آنجا مانديم. از آنجا به چادرهای خودمان آمديم. چادر مرا هم برسر چشمهٔ ميان‌چمن زده‌بودند. پشت سراپرده بود. جناب صنيع‌الدوله و خان محقق و مقرب‌الخاقان حاجی ميرزا شفيع مستوفی و آقا ميرزا سيد كاظم مستوفی به من نزديك بودند. اين چمن ليلی آنچه به نظر آمد بقدر دو ثلث چمن سلطانيه است و بسيار چمن باصفای خوبی هست كه شجاع‌الدوله قدغن كرده است برای دواب خودش قرق‌كرده‌اند. اطراف اين‌چمن چند ده هست كه اسامی آنها از اين قرار است:

یان تپه: ۱۵۰ خانور ــ خبوشان: ۲۰۰ خانوار ــ تیکانلو: ۱۰۰ خانوار ــ قلعهٔ حاجی تقی: ۵۰ خانوار ــ قلعهٔ حاجی رزاق: ۱۵ خانوار ــ کلاتهٔ جعفرآباد: ۴۰ خانوار ــ کلاتهٔ صفدرخان پسر عموی شجاع‌الدوله: ۴۰ خانوار.

در این دو کلاته هریك سی چهل خانوار رعیت آورده ساکن کرده‌اند. هوا قدری در راه گرم شد، ولی نسیم خوبی بعد برخاست و خیلی به‌خوبی گذشت. درین دو منزل فقیر و عاجز و گدا زیاد دیده شد. و از بعضی رعایا در خاك قوچان کـه در جزو تحقیق حالت می‌شود از مباشرین و تعدیات وارده شکایت می‌کنند و می‌گویند ما صاحب هیچ چیز در جنب حکومت نیستیم، ولی در خاك بجنورد از هرجا پرسیدم رضامندی از حاکم داشتند. هنوز نمی‌دانم چه حالت دارند درین منازل. بعد تحقیقات خواهد شد. اعلیحضرت همایونی در عرض راه صرف ناهار فرموده، پنج ساعت به غروب مانده وارد سراپرده شدند. ماها هم چهار ساعت به غروب مانده آمدیم به‌منزل خودمان. وقت عصر چند پاکت از طهران رسید: یکی از آقا علی و یکی از اندرون و یکی از حاجی‌میرزا رضاقلی و پاکتی‌هم از عالیجاه حاجی هاشم معتمدالتجار که از تبریز نوشته بـود. یك پاکت هم از عالیجاه حاجی محمدحسن امین دارالضرب بـه توسط آقا محمدحسن ضرابی رسید. هوای این منزل چمن لیلی هم شب را خیلی‌خوب است. ان شاءالله فردا به قوچان که تا اینجا دو فرسخ است باید رفت. و امروز بعد از ظهر خواب دیدم که بنای مهمانی دارم و رقعهٔ دعوت به حضرت والا فرمانفرما و جناب قوام‌الدوله می‌نویسم. و در این چمن دیدم از راه تپه دو قلاده[18] شیر آوردند و مطلق‌العنان آنجا رها کردند. از خواب بیدار شدم.

رضایت مردم بجنورد

۱۸ــ اصل: غلاده

روز دوشنبه دویم شهر شوال المکرم

به طرف قوچان

امروز از چمن لیلی بــه قوچان می‌روند. دو ساعت از دسته گذشته حرکت شد. اعلیحضرت همایونی با لباس سلطنتی و کالسکهٔ ممتاز حرکت فرمودند، و چون راه و جاده به علت جمعیت زیاد و سوارهٔ زیاد خاك و گرد و غبار زیاد داشت و باد هم می‌آمد قــدری تند حرکت فرمودند. من هم با جناب آقای عضــدالملك دام اقباله و جمعی در رکاب مبارك بقدر یك فرسخ آمدیم. پس از آن ماها هم به کالسکه و دورشکه‌های خــودمان سوار شده دنبال .... .[19] حــرکت کردیم. از چمن لیلی تا قوچان دو فرسخ است و اطراف دهات معتبر دارد. از جمله «صفر آباد» خالصه به‌قدر دویست خانــوار دارد. ده دیگر «مرغزار» که پنجاه شصت خانوار است. ده دیگر «اترآباد» که متعلق به شجاع‌الدوله است. بقدر پنجاه خانوار سکنه دارد. «یوسف آباد» نزدیك و بسته به قوچان است کــه بقدر دویست خانوار دارد. خلاصه مردم شهر قــوچان از زن و مرد به استقبال و تماشا آمــده بودند، ولی از بسیاری گرد و خاك و باد کسی کسی را نمی‌دید. محل سراپردهٔ همایونی روحنافداه در باغ بزرگی است که موسوم به «باغ نظر» است و پهلوی باغ بعضی مثل فراشباشی و کشیکچی‌باشی و جناب آقای عضدالملك چادر دارند و کمی میان خاك و جای گرم و بی‌آبی است. بعضی دیگر در باغات و جاهای دورتر هستند. چادر مرا در باغ ولی‌خان گماشتهٔ شجاع‌الدوله در سر اصطخر و بیدستانی زده‌اند که بهترین جاهای آنجاهاست و جای باصفائی است. اطراف در نزدیك من چادر جناب صنیع‌الدوله و خان محقق و زیندارباشی و آقای مجدالملك و آقای امین‌خلوت و ناظم خلوت و محمدمهدی خان پسر مرحوم امین‌الدوله است. و امروز در عــرض راه حاجی شاه محمدخان گماشتهٔ وزارت خارجه که مدتی است مأمور دره‌جز و کلات بود به حضور همایون رسید، و محمدعلی‌خان‌حاکم دره‌جز و سرکردهٔ

اخبار در جزو کلات

۱۹ــ یك‌کلمه ناخوانا، شبیه تیپ.

سوار هم با سوارهٔ دره‌جزی شرفیاب شدند. و اعلیحضرت همایونی از حالات حدود دره‌جز و کلات و غیره و مداخلهٔ روسها از حاجی‌شاه محمدخان در کالسکه تحقیقات می‌فرمودند. مدتی از راه را مشغول تحصیل این اطلاعات بودند. طرف عصر خان محقق و نواب اسحق میرزای امیرآخور چادر من آمدند چون چاپار به طهران می‌رفت من چند کاغذ مختصری به خانه و حاجی میرزا رضاقلی و جناب امین‌الدوله و جناب قوام‌الدوله و عالیجاه‌حاجی‌محمدحسن‌امین دارالضرب و پیشخدمت‌باشی حضرت والا ولیعهد نوشتم.

قوچان

شهر قوچان تخمیناً سی هزار نفر جمعیت دارد که مشتمل بر چهار هزار و پانصد خانوار باشد. دیوار اطراف شهر که قلعه بوده حالا به‌کلی خراب و منهدم است. خانه‌ها همه از گل و خشت است و اکثر مخروبه است. کوچه‌ها پر خاک و کثیف است که عبور از آن یك ریاضت بزرگی است. چند قدم که عبور بشود باید حمام رفت و لباسها را فوراً عوض کرد. دکاکین از هر قبیل زیاد دارد. بقدر هفتصد یا هشتصد دکان دارد. دو کاروانسرا دیده شد که مثل تیمچه‌های سایر شهرها است، ولی ناتمام است و تاجرنشین است. چند مسجد دارد، ولی مثل مساجد دهات است. یك مدرسه و مسجدی را در دست دارند تعمیر می‌کنند و حجرات تازه می‌سازند. گفتند شجاع‌الدوله بانی است. امامزاده ای در آنجا مدفون است که شرح آن را جداگانه می‌نویسم.

روز سه‌شنبه سیم شهر شوال‌المکرم

امروز در قوچان اطراق است. من وقت صبح به راهنمائی و دعوت امیرالامراءالعظام امیر حسین‌خان شجاع‌الدوله به شهر قوچان حمام رفتم. حمام در عمارت و مخصوص شجاع‌الدوله بود. وقتی رفتم معتمدالحرم و حاجی سرورخان و آغا داود و آغا بشارت خواجه در حمام بودند. بعد از رفتن من آنها بیرون رفتند. حمام آبش پاك و خوب بود و سه خزانه داشت، مثل سه حوض. وسط گرم و اطراف آن

سرد بود. دلاک طهرانی استاد جعفر نام که دکانش نزدیک خانه‌های خودمان است حاضر بود و خدمت کرد. رنگ و حنا بسته و در یکی دو ساعت بیرون آمدم. در عمارت شجاع‌الدوله ناهار تهیه کرده بودند. آنجا رفتم. آقای حاجب‌الدوله و آقای حکیم‌الممالک آنجا بودند. ناهار مأکولی حاضر بود صرف شد و آنجا تهیهٔ خواب کردیم.

عمارت شجاع‌الدوله

عمارت شجاع‌الدوله جای تعریفی نبود. حوضخانه‌ای بنا کرده بود. هنوز سقف و اطراف آن.....[۲۰] و خرابه بود. عمارت قدیم آنها را زلزله خراب کرده است. و از قراری که می‌گویند هر بیست و پنج سال یک دفعه زلزلهٔ شدید می‌شود که به‌کلی عمارت را خراب‌می‌کند.

زلزله

و استمراراً هم زلزلهٔ خفیفی هست و بنا دارند در نقطهٔ دیگر بنای آبادی شهر بگذارند. از شهر قوچان و بازار آن که گذشتیم دکاکین زیاد دارد و بازار طولانی دارد، ولی دکاکین آن بی‌ترتیب و مثل دهات است. بازار آن هم بی‌سقف است که بعضی جاها پوشال روی دکاکین ریخته‌اند. خانه‌های آن‌هم مثل دهات خاک‌زیاد و کثافت زیاد هم مخروبه است. کوچه‌های آن‌هم مثل دهات خاک‌زیاد و کثافت زیاد دارد. یک مسجد و مدرسهٔ آن دیده شد، و حجرات آن بعضی آباد و بعضی خراب بود و گفتند تازه شجاع‌الدوله می‌خواهد بسازد، شبستانی هم دارد. گفتند این شهر هشت نه مسجد و چند حمام دارد. خلاصه شهر مخروبه است.

دیگر آنکه شخصی اینجاست که بیست سال است منزوی است. در یک خانهٔ تنگ و تاریکی شب و روز به‌سر می‌برد. میرزا سلیمان و میرزا امین و میرزاعبدالغفار و میرزاشکرالله رفتند او را دیدند. حاجی حمید هم رفته دیده بود. بعضی در همان اطاق تاریک رفته و نشسته بودند و صورت او را ندیده بودند. گفتند مردی است آنجا نشسته، گذران مختصری هم خودش دارد، نه از کسی‌چیزی‌می‌گیرد، نه داعیه دارد، نه از او کرامت و ریاضت و مطلبی کسی دیده و

۲۰ــ جای یک کلمه سفید است.

فهمیده است. خیال دارم خودم او را ببینم. بعد شرح حال او را بنویسم.

شجاع‌الدوله و امین‌السلطان

در هر حال امروز را تا عصر منزل شجاع‌الدوله بودیم. درین بین فراشی آمد به شجاع‌الدوله گفت که امین‌السلطان شما را خواسته. این حرف بر او سخت آمد. قدری فکر کرد بعد به حاجب‌الدوله گفت رسم این بود که امین‌السلطان فراشی بفرستد مرا بخواهد؟ من گفتم یقین اعلیحضرت همایونی به او فرموده‌اند شما را خبر کند که به حضور بروید و باید بروید. او رفت. من چند دست تخته نرد با حاجب‌الدوله بازی کردم. عصرانه آوردند صرف شد و آمدم چادر خودم. محمد مهدی‌خان پسر مرحوم امین‌الدولهٔ قدیم که چادرش به من نزدیك بود آمد دیدن من. او را برای شام نگاه داشتم و تا ساعت چهار از شب گذشته مشغول صحبت شدیم. شام خورده متفرق شدند و من هم خوابیدم.

روز چهارشنبه چهارم شهر شوال

تظلم از روس

امروز هم در قوچان اطراق‌است. صبح‌را دیر ازخواب‌برخاستم. بعد از آن به چادر حاجی میرزا محمدرضای مستشار وزیر خراسان بازدید رفتم. اللهیارخان بیگلربیگی دره‌جز هم آنجا بود. جمعی از رعایائی که سابق بر این در «الو» سکنی داشته و حال چند سال است آنجا به تصرف ترکمانها افتاده و آنها را به یکی از دهات دره‌جز که «کلته خار»[۲۱] است می‌گویند سکنی داده‌اند. قریب چهارصد خانوار هستند و از اهل تسنن و.....[۲۲] مذهب هستند. آنجا آمدند و تظلم داشتند که از وقتی که روسها آخال را متصرف شده‌اند و «اتك» را تصرف کرده‌اند و بعضی از آبادیها و محل زراعت دره‌جزی و کلاتی را تصرف دارند، آبی که سرچشمهٔ آن از «کلته‌خار» است به «اتك» دره‌جز می‌رود، و باید به دست ماها آنجا زراعت شود. آن اراضی را

۲۱ـ کذا در اصل کلته ظاهراً بجای کلاته.

۲۲ـ جای یك کلمه سفید است و ظاهراً «حنفی» مناسب است.

روسها تصرف کرده‌اند و نمی‌گذارند زراعت بشود. به ایـن جهت گذران ماها سخت شده، به علت اینکه آنچه در دست این رعیت است باغات است و باید زراعت آنها در اتك دره‌جز بشود. اتك را.....[۲۳] روسها مانع[اند] ودردست ترکمانهاست. باید ازآب «کلته‌خار» آن اراضی زراعت بشود. فاضل آن آب را ترکمانها ببرند برای‌خودشان در اراضی پائین زراعت نمایند.

و قبلهٔ عالم روحنافـداه مقرر فرموده‌اند که وزارت خارجه به توسط وزیر مختار مقیم پطرزبورغ با وزارت خارجهٔ روس سؤال و جواب نماید که آن اراضی را قدغن نمایند مأمورین روسی......[۲۴] از وزارت خارجه هم جواب نمی‌رسد و حالا سه چهار سال است به آنها سخت می‌گذرد و پریشان و ویلان شده‌اند. پسر بهبودخان حاکم کلات هم آنجا بود، او هم همینطورها شکایت داشت که اتك کلات را به‌کلی روسها برده‌اند و چندین ده که سابقاً در دست کلاتیها بود و اگر ترکمانها هم زراعت می‌کردند عشر آن را به رعایای کلات می‌دادند، حالا دیگر عشر نمی‌دهند و مخصوص خودشان و جزو خاك روس می‌دانند، و مأمورین روسها تصرف دارند. حالت ایـن سرحد خیلی بد شده است و رعایای این سرحد همه متزلزل هستند، و اگر اینطورها باشد عنقریب اکثر از رعایای این طـرف متعلق به خاك روس و تابع آنها خواهد شد.

وضع نردین

دیگر آنکه وقتی در نردین بودیم به تحریك سهام‌الـدوله حاکم بجنورد محمدقلی‌بیك نایب سوارهٔ نردین مردم آنجا را به افراسیاب خان شورانده بود و در کالپوش طرفین حاضر بودنـد که مقرر شده بود جناب امین‌السلطان حالیه به‌حرفهای آنها رسیدگی نماید. معلوم شد که آن محمدقلی‌بیك را تحریك کرده‌اند. او هم مردم نردین را دور خود جمع کرده است. با افراسیاب‌خان هرزگی می‌کند و اینها به تحریك یارمحمدخان سهام‌الدوله است که می‌خواهد نـردین را

۲۳ــ جای یك کلمه سفید است.

۲۴ــ جای دو سه کلمه سفید است. ظاهراً «زراعت نکنند» مناسب است.

جزو جمع خودش بکند. آنجا که معلوم شد محمدقلی‌بیك شریر است دردم سراپرده مردم را اطراف خودش جمع کرده‌هرزگی کرد و بعد از آن قرار شد بیایند بجنورد که با حضور نواب رکن‌الدوله رسیدگی نمایند. محمدقلی‌بیك.... [۲۵] را سهام‌الدوله در بجنورد پنهان کرد، و افراسیاب‌خان پناه به حرمخانه و امینه‌اقدس‌برد. قرار شد افراسیاب خان را ببرند در نردین به حکومت بگذارند. با پنجاه نفر سواره خراسانی او را به نردین فرستادند، ولی بعد از حرکت موکب همایون از بجنورد محمدقلی‌بیك رفته در نردین و افراسیاب خان را به‌محاصره انداخته و یك نفر آدم هم کشته شده. مراتب را در قوچان به خاکپای مبارك عرض کرده‌اند. مجدداً پنجاه نفر سوارهٔ هزاره به‌امداد و کمك افراسیاب‌خان فرستاده‌اند، ولی حرف این است در سرحد خراسان که امثال محمدقلی‌بیك آدم ناقابلی در جائی که عبور موکب سلطنتی و اردوی دولتی است وضع‌را اینطور.... [۲۶] که باید به این طور تمرد از حاکم بکند و طبل یاغی‌گری بکوبد و سهام‌الدوله ترتیب کار را اینطور..... [۲۷] که با چند دفعه حکم محکم که محمدقلی بیك را خواستند، او را پنهان کند و بعد از عبور موکب همایون او را به نردین بفرستد که اینطور هرزگی بکند. آیا رشتهٔ نظم کار خراسان به کجا خواهد کشید و سایر مردم چه خواهند کرد؟ و کسی این عرایض را ملتفت نیست و به خاکپای مبارك هم نمی‌توان‌عرض کرد که این رشته سر دراز دارد. به یار محمدخان سهام‌الدوله محض عبور از بجنورد بطوری التفات فوق‌العاده‌شد، از دادن نشان و حمایل امیرتومانی و غیره غیره که حالا به‌هیچ چیزی نمی‌توان شجاع‌الدوله و امیر قاین و سایر را ساکت کرد. امروز به‌شجاع‌الدوله منصب امیر تومانی مرحمت فرمودند و آنچه شجاع‌الدوله به رسم پیشکش در قوچان از حضور گذرانده هزار تومان نقد و دو طاقه شال و چند نفر

عاقبت نظم خراسان

۲۵ـ یك کلمه که به خط امین‌لشکر بر بالای سطور نوشته شده خوانده نمی‌شود.

۲۶ـ جای یك کلمه سفید است. ظاهراً: شلوغ، مختل می‌کند؟

۲۷ـ جای یك کلمه سفید است. ظاهراً بدهند؟

شتر. اسبی هم دو سه روز قبل داده است.

از وقایع امروز یکی هم این است که شخص درویشی از اهالی همین صفحات به امداد برادرش با سیدی از اهالی شیروان قوچان چندی قبل نزاعی داشته و آن سید را دو سه ماه قبل به قتل رسانده بودند. شجاع‌الدوله قاتل را در حبس نگاه داشته بود. امروز ورثهٔ مقتول به خاکپای مبارک تظلم کرده‌اند، و ورثهٔ مقتول راضی به گرفتن دیه نشده بودند. مقرر شد ان درویش را قصاص نمایند و به قصاص رسید.

دیگر آنکه اعلان نامه نوشته و چاپ کرده بودند که از جانب رئیس پستخانه در قوچان هم پسته[۲۸] معمول شود. اعلان‌نامه‌ها را در دیوارها چند جا چسبانده بودند. کلانتر قوچان بی‌اطلاعانه آنها را از دیوارها کنده بود. آقای[۲۹] مجدالملك مراتب را به عرض رسانده‌بود. حکم به تنبیه کلانتر شد و مشارالیه را چوب زدند.

و این دو روز و دو شب در قوچان از حیثیت هوا و غیره بد گذشت. گرد و خاك زیاد و گرمی هوای آنجا مایهٔ این شد که مقرر گردید فردا که پنج‌شنبه پنجم است از قوچان‌حرکت بشود. ان‌شاءالله تعالی.[۳۰]

(از پنجم شوال تا بیست و هفت شوال سواد میرزا عبدالغفار)

به تاریخ پنجشنبه پنجم شهر شوال‌المکرم

امروز از قوچان حرکت شد. من دو ساعت از دسته گذشته، سوار شده در راه به جناب صنیع‌الدوله رسیدم. گفتند می‌رویم در امامزاده ابراهیم پسر جناب علی ابن موسی‌الرضا علیه‌السلام که هم

۲۸ــ (=پست) در آن دوره «پسته» Posteh به‌جای پست معمول بوده است.

۲۹ــ «آقای» به‌خط امین‌لشکر بالای سطر اضافه شده است.

۳۰ــ اینجا یك برگ بیاض است و امین‌لشکر به‌خط خویش نوشته است «از پنجم شوال تا ۲۷ شوال به‌خط آقا میرزا عبدالغفار» ولی از اینجا تا آخر سفرنامه به‌خط شکسته نستعلیق و از آن عبدالغفار است.

زیارت بشود، هم چند ورق از قرآن که به خط بایسنغر و از چیزهای دیدنی است زیارت بشود. من هم رفتم امامزاده. نزدیك دروازهٔ مشهدی صحن امامزاده روح و صفائی دارد. گنبد حضرت خراب‌شده بود و می‌ساختند. وقتی ما رفتیم نواب علیه انیس‌الدوله در حرم بودند. آقای عمیدالملك و نایب ناظر آنجا بودند. در این بین‌جناب آقای عضدالملك هم آمدند. قدری تأمل کردیم تا نواب انیس‌الدوله رفتند. ماها به حرم مشرف شدیم. زیارت‌نامه‌خوان شخص سیدی‌بود، خیلی زیارت‌نامه را خوب و با اثر خواند که زیاد اثر کرد. بعد از وداع در ایوان پیش روی حرم نشسته، اوراق قرآن را آوردند زیارت کردیم. در نگاه‌داری آنها بی‌مبالاتی کرده‌اند. اطراف اوراق همه پاره و معیوب شده. (طول هر ورق دو ذرع و نیم و عرض آن دو ذرع الا چارك و هر صفحه مشتمل بر هفت سطر است ـ حاشیه). قطر هر سطر صد یك ذرع بود. این‌طور خط دیده نشده. از قراری که گفتند بعض از اوراق آن را مرحوم حسام‌السلطنه و حکام دیگر برده‌اند. این چند ورق هم که باقی مانده، همه پاره و معیوب است و حیف است که به این حالت بماند. صحن امامزاده خرابی دارد. دیوارهای آن همه خراب است. حکام خیلی بی‌غیرتی و بی‌کفایتی در آبادی و تعمیرات آنجا کرده‌اند.

قرآن خط بایسنغر

از آنجا سوار شدیم آمدیم بیرون. در دروازه که رسیدیم جناب آقای عضدالملك و جناب صنیع‌الدوله گفتند خوب است برویم منزل این شخص درویش که معروف است [در] اطاق کوچکی در تاریکی منزوی است. اگرچه صنیع‌الدوله دو دفعهٔ دیگر رفته بودند، باز آمدند. به‌اتفاق رفتیم خارج‌از شهرقوچان. در قطعه باغی‌که‌تاکستان بود (باغ انگور)، مثل جاهائی که در باغات از خشت و گل برای باغبان پناهی می‌سازند اطاقی طولانی ساخته شده، که آنجا دو اطاق است. یکی از آن اطاقها پردهٔ کرباس سفیدی آویزان است. و در آن اطاق سکوئی است. و به‌طوری تاریك است که وقت ورود هیچ چیز دیده نمی‌شود. باید دست آدم را بگیرند، به‌جائی بنشانند. آن‌شخص

سیدمنزوی

فقیر در گوشهٔ سکوی آن اطاق نشسته جواب سلامی می‌دهد. صدای او شنیـده می‌شود .گوشهٔ پـرده را که بالا می‌کنند محض جـزئی روشنائی، او مانع می‌شود و می‌گوید چشمم عادت به روشنائی‌ندارد. من دو سه دقیقه که نشستم حالم تغییر کرد. مختصر سؤال و جوابی کردم. اولا سؤال کردم چند سال است شما به ایـن حالت هستید. گفت بیست سال است از این اطاق بیرون نرفته‌ام. گفتم برای‌قضای حاجت و غیره چه می‌کنید؟ گفت آن اطاق دیگر که اتصال بـه این اطاق دارد آب و چاه هست. و مختصر حالت او این است که می‌گوید من اسمم فقیر محمدعلی است و پدرم کاسب و کلاه‌دوز بود. خودم هم در اول عمر مشغول کسب بودم. چهار سال دراطراف گردش می‌کردم و حالا بیست سال است در اینجا گوشه گرفته‌ام. از عمرش هم زیاده از چهل سال تخمیناً نگذشته است. مردم قوچان اکثر از زنها و غیره از او استمداد همت و طلب اولاد و غیره می‌کنند، خودش اظهار داعیه ندارد. و آنچه مشخص شد سوادی و تتبعی هم ندارد. از آدم خدمتکار او پرسیدم کـه هیچ بیرونها حـرکت می‌کند گفت گاهی شبها در این باغچه می‌آید. دو سه قطعه باغچهٔ اطراف اطاق هم از خود او است. به اجاره می‌دهد و گذران‌او از آن اجارهٔ‌ملك‌خودش است و از کسی هم چیزی نگرفته و نمی‌گیرد و خواهش هم نکرده. جناب عضدالملك و آقای صنیع‌الدوله و میرزا غلامرضا منسوب آقای عضدالملك بقـدر بیست دقیقه آنجا نشسته، از این قبیل حـرفها مذاکره کرده بیرون آمدند. خلاصه همین‌قدر که همتی کرده و خود را در آن اطاق تنگ و تاریك عادت داده است خیلی کار کرده‌است. دیگر چیزی کسی از او ندیده است. هرکس غیر از این بگوید به او بهتان زده.[۳۱]

بعداز آنکه از آنجا بیرون‌آمدیم، سوار شدیم آمدیم. اعلیحضرت همایونی روحنافداه‌هم تشریف‌فرمای امامزاده‌علیه‌السلام شده بودند

۳۱ـ اعتمادالسلطنه در مطلع‌الشمس و المآثر والآثار ذکر او را آورده است.

و مقارن تشریف‌فرمائی همایونی ما هم بیرون دروازهٔ راه مشهد به موکب همایون رسیدیم. قبلهٔ عالم در کالسکه بودند و تشریف بردند. یك دستهٔ حرم هم بعد از آن تشریف بردند. اهالی قوچان هم برای تماشا در بیرون شهر ازدحامی کرده بودند و گرد و خاك زیاد بود. جناب عضدالملك و من و آقا میرزا عبدالله ادیب و آقا میر غلامرضا منسوب ایشان که همراه بودند در کالسکه و دورشکه حرکت کردیم.

از قوچان تا منزل امروز که موسوم به علی‌آباد است سه فرسخ است و خیلی راحت و آسان و راه خوبی است. همه‌جا آمدیم. در یك فرسخی قوچان در طرف یسار راه تپه [ای] است ومعروف‌است نادرشاه را آنجا شهید کرده‌اند. این تپه میان دو آبادی است. یکی قلعهٔ «کربلائی قاسم» که پنجاه شصت خانوار سکنه دارد. یکی قلعهٔ «هی، هی» (؟) خالصه که سی خانوار در آنجا ساکن است.

اعلیحضرت همایونی روحنافداه تشریف‌فرمای آنجا شدند که صرف ناهار فرمایند. ماها آمدیم در دو فرسخی از قوچان گذشته در دهی که «فرخان» می‌گفتند و دو آبادی داشت. در فرخان بزرگ میان یونجه‌زار و کنار آبی آفتاب‌گردان زدند. جناب عضدالملك و من و اشخاص مذکوره آنجا برای صرف ناهار دو سه ساعت راحت کردیم و ناهار خوردیم و قدری خوابیدیم. هوا گرم شد. باد گرم هم آمد. آفتاب‌گردان مرا هم اسب سواری مهدیقلی طالش خراب کرد. در حالتی که خواب بودم خراب شد دیرك آن روی من افتاد، ولی اذیت نکرد. خلاصه برخاسته قدری سکنجبین خوردم. دست و روئی شسته، باز به‌اتفاق جناب آقای عضدالملك به طرف منزل که موسوم به علی‌آباد است آمدیم.

از فرخان تا محل اردو و سراپرده یك‌فرسخ سبك بود. چادر مرا قدری از سراپرده دورتر در کنار نهری نایب محمدعلی زده بود. و باز هوا گرم بود. لباس را بیرون آورده نشستم و منظر چادر من از یك طرف یونجه‌زارخوبی بود. امروز در جائی که ناهار می‌خوردیم، از یکی دو نفر رعایای فرخان استفسار رفتار شجاع‌الدوله را کردم.

رفتار شجاع‌الدوله

خوب نمی‌گفتند. در این چند منزل طوری رعایای جزو را شاکی و با خوف و ترس دیدم که هیچ‌جا این‌طور دیده نشده بود. یکی از آن رعایا مشهدی علی نام بود که آبیاری می‌کرد. در باغی که نزدیك آبادی بود، و دو آبادی دیگر هم در نزدیکی منزل بود، یکی کلاتهٔ میرزا محمدرضا، یکی نظرآباد خالصه. هر دو جا قریب پنجاه خانوار سکنه دارد. وقت غروب سه قطار شتر از پیش چادر من گذشت. گفتند پیشکشی شجاع‌الدوله است، که حالا از دم سراپرده از نظر مبارك گذرانده‌اند. و گویا این کار در انظار خوب نباشد که یك پادشاه مقتدری را در میان این باد و طوفان و گرد و خاك برای سه قطار شتر از سراپرده بیرون بیاورند و پیشکشی بگذرانند. و حال اینکه [به] اعتقاد من از این حکام هیچ‌چیز نباید قبول‌کرد و باید به‌عرض مردم و رعیت و حالت ولایت رسید و احقاق حق کرد. و این[32] شب هم هوا گرم بود هم بادی که می‌آمد گرم و همه خاك بیابان را میان چادر ما می‌آورد. خلاصه‌این‌است در خاك قوچان بسیار بد گذشت.

روز جمعه ششم شهر شوال‌المکرم

امروز از علی‌آباد به منزل «سوهان» [که] جزو خاك «رادکان» است باید رفت. صبح برخاسته‌سوار دورشکه‌شدم. گفتند اعلیحضرت شهریاری روحنافداه تشریف بردند. من هم از دنبال حرکت کرده، بقدر یك فرسخ رفتم. جناب عضدالملك دام اقباله پیش از من سوار شده بودند. آدم ایشان آمد پیش من که من در کالسکه انتظار شما را دارم. به ایشان رسیدم. در کالسکهٔ ایشان رفته و موکب همایونی روحنافداه هم چندان فاصله نبود. بقدر چهار فرسخ متجاوز آمدیم. راهها گرم و بد بود. یعنی آب و اشجاری نبود. همهٔ راهها خار و خاشاك بود. اعلیحضرت همایونی روحنافداه برای ناهار در میان اشجار و چمنی که مابین دو آبادی «ماچ‌آلان» بود پیاده شدند. من و

۳۲ـ منظور امشب است.

جناب عضدالملك هم در میان باغچه و کنار نهری آفتاب‌گردانها را زدند. حاجی شهاب‌الملك هم آنجا آمدند. ناهار صرف شد. این ده را ماچ‌آلان می‌گویند. دو نفر از اهل آنجا پیش ما آمدند. از تعدی حکومت شکایت کردند. گفتند یکصد و پنجاه تومان به اسم مالیات نقدی از ما گرفتند و هفده خروار هم غله بدهی آنجا است. قریب بیست خروار بار کرده به شهر مشهد می‌بریم. ده یك و ده دو هم می‌گیرند.

بعد از ناهار قدری خوابیدیم. چهار ساعت به‌غروب مانده نماز کردیم. قبل از اینکه اعلیحضرت شاهنشاهی سوار شوند، سوار کالسکه شده به طرف منزل آمدیم. از آنجا تا منزل یك فرسخ راه است. راهش خوب است، ولی باد شدیدی می‌آمد. هوا گرم بود. اردو را متصل به آبادی سوهان زده‌بودند. قدری باغات داشت که اکثر درخت توت ابریشم کاشته‌اند. جای چادر مرا بد جائی زده بودند. و نوبت نایب ابوالقاسم بود. یعنی همه‌جای این ده بد بود. چادر امین خلوت هم به‌من نزدیك بود. میان توتستان زده‌بود. مسافت این منزل شش فرسخ متجاوز است و جزو رادکان است. در راه که به منزل می‌آمدیم یك نفر سردار اهل سیستان را موسوم به خانجان خان‌دیدیم.گفتند ازطرف امیر قاین عریضه به‌خاکپای‌مبارك‌می‌برد. و از ماچ‌آلان که به طرف منزل آمدیم، در طرف یسار، در روی کوه یك گنبد دیده شد. گفتند قبر شخص گاوسوار می‌گویند و بعضی از مردم این دهات به او اعتقادی دارند و نذورات می‌برند و بعضی از دهات که در عرض راه دیده و اسامی آنها را پرسیدم از این قرار است:

دیزآوند: جزو قوچان. گفتند ملك شجاع‌الدوله [است و] سی خانوار سکنه دارد.

کلاتهٔ میرزا محمدعلی مستوفی: بیست خانوار دارد.

جعفرآباد خالصه: یکصد خانوار.

داودلو خالصه: پنجاه خانوار دارد.

دولت‌آباد خالصه: یکصد خانوار.
ماچ‌آلان: جزو رادکان، چهل خانوار. یك فرسخی سوهان است.
سنگ:ملك آستانه چهل خانوار و نزدیك سوهان است.
این منزل که موسوم به سوهان است بسیار مخروبه و مردم خوبی ندارد و گفتند ملك کاظم‌خان نام است.

به‌تاریخ روز شنبه هفتم شهر شوال المکرم

امروز از سوهان به‌منزل رادکان انشاءالله باید رفت. دو ساعت از دسته گذشته من رفتم نزدیك سراپرده، در چادر جناب آقای امین‌السلطان جدید. نواب مستطاب والا رکن‌الدوله و مستشار و آقاجمال هم آنجا آمدند. امیر حسین‌خان شجاع‌الدوله آنجا آمده دو سه قلیان و قهوه صرف شد. شلیك زنبورك شد. به فاصلهٔ کمی اعلیحضرت همایونی روحنافداه بیرون تشریف آوردند. سوار کالسکه شدند. ماها هم در دم کالسکه حاضر شدیم. بعضی فرمایشات در باب عمل جوین و یکی دو بلوك که تغییر حکومت آنجاها داده شده و آقا جمال را مأمور کردند و در انتظام و درست‌کاری و رعایت رعیت تأکیدات فرمودند. کالسکه حرکت کرد. جناب آقای عضدالملك را پهلوی کالسکه احضار، و بعد از آن مرا هم احضار فرمودند. از گرمی هوا و باد شدید و خاك و غبار، این دو منزل که خاطر مبارك را منزجر کرده‌بود فرمایش فرمودند. در باب ورود شهر مشهد و زیارت‌آستان مقدس حضرت رضا علیه‌السلام به نواب رکن‌الدوله فرمایشات و دستورالعمل دادند که از منزل خود ایشان پیشتر بروند و تهیهٔ ورود تشریفات و مستقبلین[۳۳] و عرضه‌چی‌ها را و ترتیبات دیگررا بدهند.

مسافت این منزل دو فرسخ است. راه هم صاف و خوب‌بود. ولی خشك و بی‌آب بود. ناهار را امروز در منزل رادکان صرف کردند. من هم در چادر خودم ناهار خوردم. فرستادم نواب شاهزاده اسحق

۳۳ـ دو سه کلمه ناخوانا.

میرزا را آوردند. چادر مرا در پهلوی آسیائی که یك نهـر بزرگ جاری و سبزستان خوبی داشت زده بودنـد و نوبت نایب محمدعلی بود. جای باصفائی بود. سراپردهٔ همایونی را هم دویست قدم فاصله در میان باغ خـوبی زده‌اند. بعد از ناهار خوابیدیم. طـرف عصر برخاسته کنار نهر و زیر درختهای سبزستان آمدم. مقـرب‌الخاقان ناظم خلوت چادرش را نزدیك زده‌اند پیش من. کنار نهر نشستیم. یك فنجان چای و یك قلیانی صرف‌شد. هوا ابر بود و نسیمی می‌آمد. در این بین آسمان بـه رعد و بـرق آمد و بارش شدیدی گـرفت و بارندگی خوبی شد. هوا به طراوت و صفائی آمد. خیلی خوب شد. به طوری بارش آمد که از چادرها ریزش‌کرد. و امروز چند شعری بیان حالت گفته بودم دادم به میرزا عبدالغفار[۳۴] بـه خط خوش نوشت و فرستادم نزد آقای خـان محقق که در موقعی بـه عرض برساند، و صورت اشعار این است که در این کتاب ثبت شد.[۳۵]

شعر میرزا قهرمان

و امروز مراسله‌ای از جانب جناب جلالت‌مآب وزیر امور خارجه مورخهٔ بیست‌و پنجم‌شهر رمضان‌المبارك به‌توسط معتمدالسلطان‌امین حضرت به من رسید که جواب کاغذ خودم بود که از جاجرم به‌ایشان نوشته بودم. و طرف عصر هم دو سه پاکت دیگر از طهران و مشهد رسید. پاکتی از جناب امین‌الدوله، پاکتی از مستشارالدوله‌میرزایوسف خان در سفارش میـرزا ابوالقاسم مباشر پست‌خـانه، پاکتی هم از سرکار مستطاب والا فـرمانفرما دامت شوکته که بـه حکیم‌باشی طولوزن هم به طور شوخی رقعه نوشته بودند. آن نوشتجات دیده‌شد. در این بین حکیم‌باشی طولوزن از حضور مبارك بیرون آمدند. او را صدا کردیم. آمد در چـادر ناظم خلوت. آن رقعه را بـه او دادم. قدری شوخی کردیم. بعد از آن با نواب شاهزاده اسحق میرزا امیرـ آخور حضرت والا ولیعهد روحی‌فداه و مقرب‌الخاقان آقا رضای‌ناظم

۳۴ـ میرزا عبدالغفار همان کسی است که نسخهٔ سفرنامه را از تاریخ پنجشنبه پنجم شوال کتابت کرده.

۳۵ـ ممکن است اشعاری باشد که در انتهای سفرنامه آمده ولی به‌خط دیگرست.

خلوت سوار شدیم رفتیم به‌تماشای قصبهٔ رادکان.

رادکان

قصبهٔ رادکان قریب هفتصد خانوار است. قلعهٔ آنجا بروج و خندق و غیره داشته. حالا قدری خراب شده است. آبادی جدیدی هم علاوه شده، یعنی خانه‌های رعیتی اضافه شده. دکاکین از هر قبیل یعنی از مأکولات و حدادی و غیره بقدر چهل باب دارد. از دروازه طرف مغرب وارد شدیم و از دروازهٔ مقابل بیرون آمدیم. سید غلامحسین نیشابوری را در دم دروازه دیدیم. از قراری که سید تقریر کرد و میرزا سلیمان پسر مرحوم وقایع نگار هم مذکور داشت این سید چند سال قبل در تبریز و طهران پیش من آمده و خرج عروسی و غیره به ایشان از من رسیده و حالا چندسال است در قصبهٔ رادکان سکنی دارد و علاقه کرده است، ولی پریشان است.

خلاصه از میان قصبهٔ رادکان عبور کرده، تماشا کردیم. مسجد و چند حمام دارد و یك مکانی هم برای ورود میهمان و غربا ساخته‌اند. در پیش روی آن یعنی بالای در آن یك سنگی نصب است و شرحی نوشته‌اند. من آن خط سنگ را نرفتم ملاحظه کنم. بقاعده اسم آن شخص بانی و تاریخ آنرا نوشته بودند. خانه‌های آن قصبه همه از گل و خشت بود. باغات خیلی خوب و زیاد دارد که از هر میوه دارند. زراعت ابریشم و تنباکو هم دارند. وقت مغرب مراجعت به چادرها کردیم. من قدری در اطراف چادر گردش کردم. و نواب اسحق میرزا و ناظم خلوت به چادر امین‌السلطان رفتند. و در این منزل جناب آقای عضدالملك هم به چادر نواب مستطاب والا رکن‌الدوله حکمران خراسان می‌رفتند. در عبور ایشان‌را دیدیم. و هوای شب چندان سرد نبود. هوای ییلاقی بود، ولی با این بارندگی که شد منتظر بودیم هوای شب سرد بشود. قدری گرم بود. نواب ایلخانی هم از مشهد مقدس شرحی از ورود خودشان و نواب شاهزاده جهانسوز میرزا ترقیم داشته بودند، در این منزل رسید.

به تاریخ یکشنبه هشتم شهر شوال‌المکرم

منزل امروز «چشمه گیلاس» است. از رادکان تا چشمه گیلاس شش ساعت و یك ربع راه است که شش‌فرسخ می‌گویند. راه هموار است و این جلگه دهات آباد زیاد دارد. وقت سواری اعلیحضرت همایونی در دم سراپرده حاضرشدیم. قبلهٔ‌عالم روحنافداه سوار اسب شدند. سردار محمدهاشم خان افغان منسوب امیر شیرعلی‌خان که با سردار ایوب‌خان و منسوبان دیگر بعد از شکست از عبدالرحمن خان بنی‌عم خودشان از قندهار به ایران پناه آورده بودند ـ و ایوب‌خان در طهران و سایرین در خاك خراسان‌متوقف‌هستند ـ برای استقبال موکب همایون از شهر مشهد آمده بود و به خاکپای مبارك مشرف شد. و اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از حرکت از سراپرده مرا در رکاب احضار فرمودند، و از بدی هوای دو روز قبل فرمایشات فرمودند، و از بارندگی دیشب که تلطیف هوا شده بود فرمایش کردند، و از آبادی رادکان و جمعیت آنجا و بعضی فرمایشات‌متعلق به این حدود مذاکره شد، و از یك میدانی [در] رادکان یك بنائی از آجر در کمال استحکام مثل یك برج بلندی از قدیم ساخته شده بود. مثل برجی است که در شهر ری ساخته بوده که معروف به قبر طغرل است. این بنا هم گویا از مقابر یکی از پادشاهان سلاجقه‌است. در رکاب مبارك برای تماشای آن بنا رفتیم. بنای دیدنی است. در کتیبهٔ آن قدری از کاشی‌کاریها باقی بود، و زلزله شکستی به آن بنا وارد آورده، و پای آن را هم دستی خراب کرده‌اند. و آجرهای آن را برده‌اند. اعلیحضرت همایونی روحنافداه به محمدکاظم‌خان حاکم آنجا قدغن بلیغی فرمودند که دیگر نگذارد کسی خرابی بکند و محمد کاظم‌خان برادر محمدرضاخان کتوانلو است که ایل کتوانلو در این دهات‌و حدود ساکن هستند؛ و از زیادی مالیات و تعدیهای دیگر این ایل خرابی پیدا کرده و پریشان شده‌اند. از جانب همایونی تخفیفی به‌آنها مرحمت شد، و تأکید شد که زیاده از مالیات به حکومت

سرداران افغان

برج رادکان

دیناری ندهند. ولی این مقصود با این حالت بعمل نمی‌آید. به علت اینکه گفته شد پنج هزار تومان و کسری مالیات و فروعات آنجا حالا معمول دفتر است، و از قراری که شنیده شد هفت هزار و دویست تومان فقط حکومت خراسان از آنها می‌گیرد.

خلاصه در سواری از محمد هاشم‌خان سردار افغان بعضی تحقیقات از افغانستان و بربر و غیره فرمودند. محمد هاشم‌خان جوابهای به‌قاعده داد. آدم رشیدی بود و با کمال فصاحت جواب و سؤال کرد. بعد از آن اعلیحضرت همایونی به‌کالسکه تشریف‌بردند. من هم خان محقق را با خودم به دورشکه بردم و عازم راه شدیم. از طرف یسار راه بعضی دهات دیده شد.

زنکو ارکانلو، پنجاه خانوار دارد.

قیس‌آباد، ده معتبری است، یکصد خانوار

چه‌چه‌آباد ملك مهدیقلی‌خان بنی عم کاظم‌خان، بیست خانوار

علی‌آباد، سی خانوار

غزل حصار ملك سیدی است، بیست خانوار

قریهٔ شترپا قلعه دارد، بیست خانوار.

از این دهات گذشته اعلیحضرت همایونی در «شترپا» برای ناهار اقامت فرمودند. جای خوبی نبود. من هم به ملاحظهٔ اینکه آنجا جائی نبود و حرم هم بالای این ده برای ناهار پیاده شده بودند از آنجا بقدر یك فرسخ گذشته به قلعهٔ رضا، مشهور به آب‌ریزان که ملك میرزا موسی مستوفی است آمده ــ یونجه‌زار مختصر و آبی داشت ــ اسبها را در پهلوی یونجه‌زار نگاه داشتند. آفتاب‌گردان مرا در میان باغچه زدند. ناهار حاضر کردند صرف شد. در این بین حکیم‌باشی طولوزن و حکیم بکمز آمدند. قدری از راه و آفتاب‌خستگی داشتند در آفتاب‌گردان من راحت کردند. اعلیحضرت همایونی روحنافداه هم از ناهارگاه سوار شده به طرف منزل تشریف‌فرما شده بودند. از آنجا که ماها بودیم عبور فرمودند. یك نفر رعیت عارض شده بود که میان یونجه‌زار من اسب انداخته‌اند. اعلیحضرت

تظلم دروغی

شاهنشاهی آقای علاءالدوله را مأمور فرمودند که سه تومان گرفته به عارض برساند و آن رعیت این عرض را دروغ گفته بود. خرابی به او نرسیده بود. محض طمع که چیزی‌از شاهنشاه بگیرد این عرض را کرده بود.

خلاصه من پنج‌هزار به او دادم و بقدر یك ساعت آنجا نشسته بعد از آن با حکیم طولوزن سوار دورشکه شده منــزل آمدیم. محل اردو در چشمه گیلاس است. این‌چشمه‌را «چشمه گلست»می‌نویسند. و بقدر ده سنگك آب از ایــن چشمه بیرون می‌آید و داخل رودخانه می‌شود که این آبها بــه شهر مشهد می‌رود. سراپرده را در چشمه زده‌اند. چادر مرا هم نزدیك سراپرده زده‌اند کــه جناب عضدالملك دام اقباله و بعضــی هم آنجا چادر زده‌انــد و نوبت نایب ابوالقاسم است که چادرهای مرا زده است.

خسرو میرزا

وقت ورود به چادر دیدم قدری نان و ماست و پنیر و خربزه و هندوانه و غیره نواب خسرو میرزا برادر نواب مهدیقلــی میرزای سهام‌الملك پسر مرحوم محمد ولی میرزا که چنــدین سال است در خراسان هستند ـ و عــلاقهٔ آنها آنجــا واقع شده است ـ بــرای من فرستاده بودند و خــودش هم آمد. حالا یك بلوك و دویست نفــر سواره از حکومت خراسان ابوابجمعــی خسرو میرزا است و بسیار جوان معقول کافی است.

برای تهیهٔ منزل ورود مشهد مقدس مذاکره شد که یا عمارت علیمردان‌خان تیموری یا خانهٔ خودشان را قرار بدهند. قدری حرف زدیم. از کارهای خراسان و غیره تحقیقات شد. بعــد از آن نماز کردم و به چادر عمدةالامراء شجاع‌السلطنه که پهلوی چادر من بود رفتم. مجدالملك هم آنجا بود. چنــد دقیقه نشستم و به چادر جناب عضدالملك دام اقباله رفتم. قدری نشستم. جناب میرزا محمدرضای پیشنماز مسجد گوهرشاد آنجا بود. آنها که رفتند نواب اسحق میرزا آمد که امشب برود به مشهد مقدس که دو روز قبل از موکب همایون رسیده باشد. جمعی هم مثل ظهیرالدوله و امین خلوت و نایب ناظر

و عمیدالملك رفتند. ولی نواب اسحق میرزا را مانع شدیم و موقوف کرد که در رکاب مبارك وارد شهر بشوند.

بعضی از نوشتجات طهران را هم امروز آوردند. از طرف حضرت والا آقای نایب‌السلطنه روحی‌فداه و جناب جلالت‌مآب‌مشیر-الدوله و جناب آقای امین‌الدوله و جناب امین حضور و میرزا یوسف خان و میرزا حسین پسر مرحوم وقایع‌نگار که از فوت مرحوم میرزا علی قایم‌مقامی نوشته بودند، در شبهای احیاء فوت شده بود.

و امروز که از چمن رادکان عبورشد خیلی چمن خوبی است-که قریب یك فرسخ و نیم طولا و یك فرسخ عرضاً چمن بود - و پیاز زنبق زیاد بود، و امشب ارادهٔ همایونی روحنافداه مقتضی شد که در این منزل یك روز هم اتراق شود که فردا که روز دوشنبه نهم است در این چشمه گلست توقف است، و شب را هم فرستادم نواب خسرو میرزا را آوردند پیش من شام خورد. و امشب علیق مالهای مرا داده‌اند و دهاتی که از چشمه‌مشروب و متصل به چشمه است.

قریهٔ چشمه، پانزده خانوار

قریهٔ جنگل هفتاد خانوار. وقف حضرت‌است.

به تاریخ دوشنبه نهم شهر شوال المکرم

امروز در چشمه گیلاس اتراق بود. به ملاحظهٔ اینکه نواب والا رکن‌الدوله حکمران خراسان در تهیهٔ تشریفات ورود و ملاحظهٔ ساعت سعدی که موکب همایون روحنافداه بـه مبارك وارد شهر مشهد مقدس شوند این توقف را قرار دادند. من هم از چادر خودم به جائی نرفته به‌زیارت خاکپای مبارك شاهنشاهی هم مشرف‌نشدم. جمعی از عارضین چنارانی و غیره در اردو ریخته بودند که به‌عرض آنها رسیدگی شود. امروز صبح قدری نان و چند قطعه جوجه و خربزه نواب خسرومیرزا برای‌من فرستاده بود. و در باب منزل شهر هم میرزا سلیمان و میرزا شکرالله را فرستادم رفتند که جائی معین نمایند. طرف‌عصر حکیم‌باشی‌طولوزن و شجاع‌السلطنه و حکیم بکمز

به چادر من آمدند و گفتند میرزا زین‌العابدین خان طبیب کاشانی را لقب مؤتمن‌الاطباء داده‌اند.

در این بین امیرحسین خان شجاع‌الدوله و امیر شیرمحمدخان افغان منسوب ایوب‌خان تا یك ساعت از شب گذشته آنجا ماندند. از حالت ولایت و غیره مذاکره کرد و قرار شد او هم آدمی به شهر فرستد که منزلی برای من معین نمایند و سردار شیرمحمدخان هم قدری با حکیم‌باشی طولوزن صحبت کرد و رفت. من‌هم در پیش روی چادر خودم چند دقیقه نشستم و کاغذی هم به نواب مستطاب والا فرمانفرما نوشته شد، به پستخانه فرستادم. پاکتی هم از جناب عضد-الملك به ایشان باید برسد فرستادم. و امروز وقت ناهار نواب اسحق میرزای امیرآخور پیش من بودند. ناهار خوردیم. شاهزاده به منزل خودش رفت و من قدری‌حالت سرماخوردگی در خودم‌دیدم. خوابیدم مالش دادند. هوا گرم شد. قدری آب سرد به سر و رویم ریختم، تا اینکه صبح حالتم خوب نبود. این آب سرد مایهٔ بهبودی شد. و شجاع-الدوله یك یابوی تاتوئی که برای آبداری خوب است امروز به اسم تعارف رمضان خان برای محمدخان آورد. تا چهار ساعت از شب گذشته خودم را مشغول کرده خوابیدم. و از این قرار علیق و غیره امروز از نواب خسرومیرزا آوردند، یعنی خودشان فرستادند:

جو ۳۷ من ــ کاه ۷۰ من ــ یونجه ۲۱ من ــ هیمه ۳۰ من

به تاریخ روز سه‌شنبه دهم شهر شوال المکرم

امروز منزل در «چمن قهقهه» است که دو فرسخی ارض اقدس است. دو ساعت از دسته گذشته اعلیحضرت همایونی روحنافداه سوار کالسکه شدند. در رکاب مبارك بودیم. بعضی عرضچی‌های متفرقه از محالات در عرض راه عریضه می‌دادند و قدری از راه را همراه کالسکه آمدیم. بعد از آن جناب جلالت‌مآب عضدالملك دام اقباله و سردار محمدهاشم‌خان افغان و من در کالسکه رفتیم. هوا گرم بود و خاك و غبار زیاد بود. تا مسافتی طی شد. اسامی بعضی

از دهات اطراف راه را پرسیدم.

سرآباد که پنجاه خانوار دارد.

فتح‌آباد که سی خانوار رعیت داشت.

و دهات دیگر که همه استعداد خوب داشت. در اطراف بود. در این بین فراشی‌سواره آمد جناب‌عضدالملک را احضار فرموده‌بودند. ایشان رفتند. من با سردار محمد هاشم‌خان افغان مشغول صحبت بودم. نیم فرسخی دیگر که رفتیم فراش سوارهٔ دیگر آمد مرا احضار فرمودند. سوار اسب شدم و تاختم که زودتر مشرف بشوم. در بین راه هم فراشی دیگر سواره آمد و تأکید کرد که احضار فرموده‌اند. خلاصه رفتم تا نزدیك کالسکه رسیدم. جناب آقای عضدالملك به‌من آهسته گفتند هر فرمایشی از جانب قبلهٔ عالم می‌شود رد مکن. باری من نزدیك رفتم. اعلیحضرت همایونی روحنافداه بعضی فرمایشات در انتظام امور خراسان فرمودند. بعد از آن به من و جناب عضد الملك می‌فرمودند که فکری کرده‌ام. یك اداره و شخصی باید معین شود که همهٔ مطالب و عرایض مردم خراسان خارج از حکومت و به‌آن شخص محول شود و احقاق حقوق مردم اعم از تظلمات مالیاتی و غیره و غیره که حکومت به آدمهای مختلف واگذار می‌نماید و آنها هریك طمعی و اخاذی دارند موقوف بشود، و سر و کار با یك نفر باشد و تعدیلی بشود و تخفیفی از صادریات داده شود که اسباب آسودگی رعیت و رفع تعدیات بشود و دست اجزای حکومت از اینها کوتاه بشود. من تمجید و تصدیق به این فرمایش و خیال کردم. هوا به‌شدت گرم و خاك و غبار اطراف کالسکه را گرفت. مجال اینکه این فرمایشات تمام شود نشد. آمدیم عقب. دیگر معلوم نشد که منظور چه بود. باز سوار کالسکه شدیم رسیدیم به دو آبادی. یکی پایین ده. اعلیحضرت همایونی آنجا برای ناهار تشریف‌بردند. جناب عضدالملك و من و سردار محمد هاشم‌خان آمدیم به طرف دیگر دهی بود موسوم به «چه‌چه»......[۳۶] گفتند قدری‌از آن متعلق به‌علیمردان

انتظام امور خراسان

۳۶ــ بعد از این اسم به قدر سه کلمه سفید گذاشته شده است.

خان تیموری است. بقدر سی خانوار سکنه دارد. آنجا ناهار خوردیم. و از آنجا به منزل را گفتند دو فرسخ و نیم است. سوار شدیم. روانه شدیم، ولی من در دورشکهٔ خودم سوار شدم، و گرد و خاک و غبار زیاد شد. خیلی در راه بد گذشت.

خلاصه آمدیم به طرف منزل. چند ده دیگر را هم که نزدیک راه بود پرسیدم. اسامی آنها را از این قرار گفتند.

دوین متعلق به آستانه و سی خانوار دارد

کلاتهٔ محمدخان، سی خانوار دارد

سردالان ملك نقیب، چهل خانوار

عسکریه ملك امام جمعه است، بیست خانوار

عشق‌آباد متعلق به حضرت بیست و پنج خانوار

حاجی‌آباد متعلق به حضرت، یکصد و سی خانوار متصل به چمن قهقهه است.

ده دیگر **گوش مهدی** است قدری فاصله از چمن است.

ما آمدیم در منزل. چادر مرا نایب محمدعلی در چمن زده بود. قدری از سراپرده فاصله داشت. چادر سرکار مجدالدوله امیرآخور هم نزدیك بود. در چادر قدری راحت کردم. برای تعیین منزل شجاع‌الدوله آدم به‌شهر فرستاده بود. باغ نقیب را معین کرده بودند. و امروز در راه امین‌السلطان گفتند که من امشب به شهر می‌روم. در خانهٔ حاجی ابوالقاسم ملك‌التجار برادر حاجی امین دارالضرب منزل مشخص شده و مجلس‌فاتحه آنجا برای‌مرحوم امین‌السلطان بگذارند. برای فردا آنجا حاضر باید شد. و وقت عصر ابلاغی نوشته که من و جمعی از یك روز بعداز ورود در باغ آصف‌الدوله مجلس‌باید منعقد باشد که به‌مطالب مردم رسیدگی شود. و حاجی نعمت‌الله را هم من با آقای امین‌السلطان به‌شهر فرستادم. و یك ساعت از شب گذشته حاجی میرزا ابوالقاسم رئیس پستخانهٔ مشهد به دیدن من آمد. آقای میرزا یوسف خان مستشار سفارشی از او به من نوشته بودند. خودش هم آدم معقولی است. اصلش کابلی است. ولی تولد و توطن

او در شهر مشهد است. داخل تجارت هم هست.

به تاریخ چهارشنبه یازدهم شهر شوال المکرم

ورود به مشهد

الحمدلله که امروز به سلامت در التزام رکاب مبارک اعلیحضرت شاهنشاه خلدالله ملکه به سعادت آستان بوسی حضرت امام ثامن علیه‌السلام مشرف می‌شویم. امروز در رکاب مبارک سوار شده، قدری راه با کالسکه تشریف آوردند. باد شدیدی و غبار زیادی بود که یکدیگر را کسی نمی‌دید. از چمن قهقهه بقدر یك فرسخ که آمدیم از شدت باد و غبار و گرما اعلیحضرت همایونی تشریف بردند به‌قریهٔ «کشف» که ملك برادرزادهٔ جناب حاجی مستشارالملك است. آنجا ناهار میل فرمودند در میان باغی. من هم در پهلوی آن باغ در جائی آفتاب‌گردان زدند. قدری منتظر شدم جناب جلالت‌مآب آقای عضدالملك مد ظله تشریف بیاورند. ایشان در خاکپای مبارك بودند. قدری انگور برای‌من فرستادند و بعد خودشان تشریف‌آوردند. قلیانی[۳۸] کشیدیم. خبر دادند که‌اعلیحضرت‌همایونی روحنافداه سوار شدند از دنبال تاختیم تا رسیدیم. بقدر نیم فرسخ به شهر مانده جمعی به استقبال حاضر شده بودند. نواب مستطاب والا رکن‌الدوله حکمران خراسان، جناب مستشارالملك وزیر و مستوفیهای ولایتی، میرزا اسمعیل لشکرنویس خراسان، میرزا معصوم کارپرداز و چند دسته سوار ولایتی صف کشیده حاضر بودند، بعد از آن اصناف شهر و بعضی از طلاب و غیره. تا رسیدیم دم دروازه نواب والا شاهزاده جهانسوز میرزا امیر تومان با نواب اسحق میرزا ایستاده بودند. قبلهٔ عالم هم جیقهٔ کوچك الماس زده بودند و شمشیر جواهر حمایل انداخته بودند. سوار اسب پیشکشی آجودان‌باشی که با یراق الماس حاضر کرده بودند شده بودند وارد شهر شدند. قدری هم آمدیم. نواب والا رکن‌الدوله و سایرین پیاده شدند. من هم پیاده در

مراسم استقبال

۳۷ـ اصل: غلیانی، در همه موارد.

رکاب کالسکهٔ مبارک آمدم. مردم از زن و مرد در بالا خیابان صفوف بسته، سلام و صلواتی می‌فرستادند. تا رسیدیم نزدیك چوب بست. نزدیك آنجا که رسیدند اعلیحضرت‌شاهنشاهی روحنافداه پیاده شدند و داخل در صحن مقدس که از بنای‌شاه‌عباس‌است شدند. جمعی که در رکاب بودند و به زیارت و سعادت آستان‌بوسی در آن موقع مشرف شدند: نواب رکن‌الدوله، جناب آقای عضدالملك دام اقباله، آقای مجدالدوله امیرآخور. از عمله خلوت چند نفر. من هم درین موقع بودم و داخل حرم مبارک شدیم. هزار دفعه شکر خداوند را کردم که این زیارت با این‌حالت مأیوسی نصیب من شد. طواف ضریح مبارک شد. خدام آستان مبارک همه حاضر بودند و زیارت‌نامه خواندند. قبر مرحوم سپهسالار قدیم در توحید خانه، قبر مرحوم امین‌السلطان در سمت گنبدی است که مرحوم آصف‌الدوله ساخته است و از درب ایوان طلای جدید بیرون می‌روند. اینها دیده شد. و از سعادت زیارت و مشرف شدن به آستان مبارک شکرها کردیم. اعلیحضرت شاهنشاهی تشریف بردند. جناب آقای عضدالملك دام‌ـ اقباله و من قدری تأمل کردیم. پس از آن به طرف منزل آمدیم. منزل مرا گفتند خانهٔ یوسف‌خان هزاره معین‌کرده‌اند. وقتی آنجا رفتم‌دیدم جای خوبی نیست. فوراً بیرون آمدم. دیدم در باغ سالار پیش روی عمارت دارالتولیه که جناب جلالت‌مآب وزیر امور خارجه در باغ مرحوم آصف‌الدوله ساخته‌اند، در منزل سرکار ایلخانی که باغ سالار است و در وسط کلاه فرنگی ساخته‌اند آنجا نشستم که جائی بهتر برای من حاضر شود. در کمال اوقات تلخی آن روز ورود را به‌سر بردیم و شب‌را هم شام در منزل سرکار ایلخانی خوردم و رقعه به‌آقای امین‌السلطان وقت عصر نوشتم که اذن بگیرند من در عمارت جناب وزیر که مخصوص متولی آستانه ساخته شده است منزل کنم. از او جوابی نرسید. مجدداً رقعه به سرکار حاجب‌الدوله نوشتم که مراتب را به عرض خاکپای مبارک برسانند. رقعهٔ مرا به حضور فرستاده بودند. ولی‌جواب آن‌را شب آوردند. اعلیحضرت همایونی روحنافداه

عمارت وزیر

دستخط فرموده بودند که عیبی ندارد امین لشکر خودش آنجا منزل نماید و آدم و اسباب زیادی او جای دیگری باشد. به علت اینکه این باغ و عمارت را قرار داده‌ایم خلوت و پاکیزه بماند که گاهی روزها ذات اقدس همایونی آنجا در حوض‌خانه تشریف‌فرما می‌شوند. در هر حال آدمها از قبیل پیشخدمت و صندوقخانه و قهوه‌خانه و ابدارخانه و غیره به آن عمارت حمل و نقل شدند. این عمارت مشتمل است بر چند دست بیرونی و اندرونی که حیاط[۳۸] کارخانه در اندرون و بیرون و اندرونی اطاق تحتانی و فوقانی و سرداب و زیرزمین و ملزومات آن تمام و کامل است و یك حوضخانه مشتمل بر چندین اطاق هم که به سنگ مرمر ساخته شده و یك طرف به باغ مرحوم آصف‌الدوله است و از سه سمت باغ را نگاه می‌کند و طرف دیگر اتصال به تالار اندرونی دارد و بهترین عمارت شهر مشهد است. من آنجا منزل کردم و طرف بیرون هم سرکار حاجب‌الدوله منزل‌کردند. ولی آن شب را من در منزل سرکار ایلخانی شام خورده برای خواب در اندرونی این عمارت آمدم.

روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال المکرم

امروز قدری در منزل بودم، دو مجموعهٔ شیرینی بازاری، دو مجموعه میوه‌آلات از طرف حکومت در اطاق من گذاشته بودند. یك کاسه نبات میرزا فضل‌الله‌خان سرتیپ رئیس تلگرافخانه فرستاده بودند. یك کاسه نبات و یك توپ برك و یك طاقه شال حاجی مستشارالملك وزیر خراسان با رقعه فرستاده بودند. یك سینی شیرینی خانه‌پزی خسرو میرزا برادر نواب مهدیقلی میرزای سهام‌الدوله فرستاده بودند. محمدخان هم ناهاری حاضر کرده‌بود. سرکار ایلخانی هم آمدند به‌اتفاق ناهار خوردیم. در این بین دو دفعه فراش سواره آمد که اعلیحضرت شاهنشاهی احضار کرده‌اند. اسب حاضر

۳۸ـ اصل = حیات

نبود. اسب دیگری را سوار شده و به‌ارگ رفتم. از میدان توپخانه گذشته به میدان پیش روی عمارت رسیده ، در بین راه قبل از اینکه به میدان برسم دیدم آقا باقر و میرزا سید احمد گماشتگان مرحوم امین‌السلطان می‌روند. من هم میان آن‌درشکه رفته تا به‌عمارت پارک رسیدم. وقتی داخل عمارت شدم در تالار بزرگ آقای امین‌السلطان دام اقباله و جمعی بودند. گفتند فرمایش همایونی است که بعضی عرایض از مردم اینجا به‌خاکپای‌مبارک داده‌اند باید روزها از شش ساعت به غروب مانده در باغ آصف‌الدوله جمعی بنشینند و رسیدگی نمایند. بعد از آن به حضور مشرف شدیم. این طور فرمایش شد و آمدم به منزل. طرف عصر به عزم زیارت آستانهٔ مبارکه یك ساعت به غروب مانده حرکت کردم. در راه به‌جناب آقای عضدالملك دام‌اقباله رسیدم. رفتیم به صحن مقدس و زیارت کردیم و توقف کردیم تا شب شد. مجدداً به حرم مطهر رفته مشغول زیارت و نماز شدیم و درمسجد گوهرشاد جناب حاجی ملاباقر واعظ مشغول روضه بود. در میان مردم نشسته، استماع ذکر مصیبت شده و در مقبرهٔ شیخ بهائی علیه‌الرحمه رفته فاتحه خواندیم و تا ساعت هفت از شب گذشته در حرم مطهر مشغول استغاثه و دعا بودیم و به‌منزل‌آمدیم. ان‌شاءالله خداوند قبول نماید. و شام را هم در منزل میرزا داود فراش‌باشی حضرت که درب حرم مبارك حوضخانه است خوردیم.

رسیدگی به عرایض

روز جمعه سیزدهم شهر شوال المکرم

امروز در منزل بودم. جمعی به‌دیدن من آمدند. بعضی نوشتجات هم از طهران رسید. تلگرافی هم از جانب جناب جلالت‌مآب آقای مخبرالدوله به احوال‌پرسی رسید. در منزل‌ناهار خوردم. اعلیحضرت همایونی روحنا فداه امروز در عمارت حوضخانهٔ باغ مرحوم آصف‌الدوله تشریف‌فرما شدند که طبقات اهل مشهد را به حضورمبارك آوردند. یعنی چهار ساعت به غروب مانده تشریف آوردند. تا دو ساعت به غروب مانده تشریف داشتند. بعد از آن به حرم مطهر

تشریف بردند. وقتی که تشریف می‌بردند در اندرونی این عمارت آمدند، تماشا کردند. و نواب والا رکن‌الدوله و مستشار هم بودند و مقرر فرمودند روز یك‌شنبه پانزدهم را به منزل شاهزاده که عمارت حاجی مستشار است ناهار تشریف می‌برنـد. بعد از آن اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه بـه زیارت تشریف بردند. من هم در رکاب مبارك رفتم. در حرم مطهر زیارت شد و در سر قبر امین‌السلطان مرحوم قدری توقف فرمودند. و امین حضرت و آقای امین‌السلطان حالیه عرض کردند آنجا را آئینه خواهیم کرد. و از آنجا به مقبرهٔ شیخ بهائی تشریف بـردند. و از آنجا به مسجد گوهـرشاد تشریف بردند. من با جناب آقای عضدالملك دام اقباله مجدداً آمدیم به صحن مقدس و رفتیم در بالاخانه‌ها. آنجا قدری نشستیم. نواب جهانسوز میرزا و نواب اسحق میرزا و سرکار مجدالدوله و......[۳۹] میرزا آنجا بودند. چای خوردیم. قلیـانی[۴۰] کشیدیم. صحن را تماشا کـردیم. نقاره‌خانهٔ حضرت را می‌زدند. بعد از آن آمدیم برای زیارت و نماز مغرب به حرم مبارك مشرف شدیم. تجدید زیارت و استغاثه شد. من آمدم در سر مقبرهٔ مرحوم حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار، قدری نشستم. شکرالله‌خان موزیکانچی باشی آنجـا آمد می‌گفت از اسباب چراغی که نواب فخرالسلطنه برای مسجد فرستاده‌اند قدری شکسته است باید تعمیر شود. مسجد زنانه را نـواب فخرالسلطنه آئینه کرده است. بـه نظر اعلیحضرت شاهنشاهی هم رسید. خـوب جائی است. در این بین جناب آقای عضدالملك از حرم بیرون‌آمدند. به من گفتند برویم ببینیم جنـاب حاجی میرزا باقر واعظ در مسجد گوهرشاد ایوان مقابل دارالسلام چه قسم روضه می‌خوانند؟ رفتیم قدری نشسته، استماع ذکر مصیبت شد. خلاصه تا سه ساعت از شب گذشته در صحن مقدس و حرم مطهر بودیم و از آنجا به منزل آمدم. در سر راه در منزل سرکار ایلخانی قلیانی کشیدم و آمدم منزل خودم

۳۹ـ در اینجا جای یك اسم سفید مانده است.
۴۰ـ اصل = غلیان.

شام خوردم و خوابیدم.
و امروز حمید آقای کالسکه‌چی در سر مطالبهٔ پول مواجب و غیره قهر کرده بود و اسبهای کالسکه را انداخته رفته بود، فرستادم او را حاضر کنند. و امشب حاجی ابوالقاسم ملك‌التجار برادر عالیجاه حاجی‌محمدحسن [امین] دارالضرب برای مبارکباد ورود من دو کله قند ارسی و یك کاسه نبات فرستاده بود.

روز شنبه چهاردهم شهر شوال‌المکرم

امروز قدری از خواب دیر برخاستم. نواب اسحق میرزا پیش من آمدند. یکی دو کاغذ از تبریز داشت و شکایت نوشته بودند. به من نشان دادند. بعد از آن ناهار خوردیم و قدری خواستم راحت بشوم. دراین بین آقا میرزا سید‌کاظم مستوفی و فتح‌الله‌خان برادر بشیرالدوله آمدند و مؤتمن‌السلطان شهاب‌الحکماء هم آمدند، به‌علت اینکه قرار بود در شش ساعتی بعضی اشخاص حاضر باشند که به عرایض مردم رسیدگی شود. در این بین فراشی پردهٔ اطاق را بالا کرد و گفت اعلیحضرت‌شاهنشاهی‌فرمودند مجلس حاضرشده یا خیر؟ من هم برخاسته رخت پوشیدم و به حوضخانه‌رفتم. اشخاص هم حاضر شدند، و آقای امین‌السلطان و آقای حکیم‌الممالك هم آمدند. بعضی عریضه‌جات از عارضین دیده شد و جواب نوشته شد. تا یك ساعت به‌غروب مانده آنها رفتند. من در میان حیاط نشسته بودم. حاجی ابوالقاسم ملك‌التجار برادرحاجی محمدحسن [امین] دارالضرب دیدن من آمد. و من هم چند پاکت به طهران نوشتم و در پاکت جناب نصیر-الدوله گذاشتم. به چاپارخانه فرستادم: پاکتی به جناب مشیرالدوله، پاکتی به جناب امین حضور، کاغذی به‌آقا حیدرعلی، کاغذی به‌میرزا حسین پسر وقایع‌نگار، کاغذی در جواب زکی‌خان پسر کلانتر قدیم، کاغذی به عالیجاه حاجی محمد حسن. آنها را به چاپارخانه فرستادم و با نواب امیرآخور اسحق میرزا برای زیارت رفتیم. قدری در صحن مقدس گردش کرده بعداز آن از صحن جدید و ایوان طلائی که

مجلس عرایض

خاقان مغفور ساخته است به دارالسعاده رفتیم. در سر مقبرهٔ مرحوم امین‌السلطان طاب ثراه، خان محقق آنجا بودند. من هم آنجا رفتم. به قدر نیم ساعت آنجا نشستم. شیخ‌الاطباء هم آنجا آمد. از فوت امین‌السلطان تقریرات کرد. بعد از آن من نماز مغرب و عشا را کرده به حرم مطهر مشرف شدم. زیارت خوانده بعد از اتمام من نماز زیارت کردم و در بالای سر مبارک نشستم. خود مجدداً زیارت‌نامه مفصلی خواندم. بعد از آن برخاستم نزدیك ضریح مبارك رفتم و متوسل بـه حضرت امام ثامن علیه‌السلام شدم و ضریح مبارك را گرفتم. اول به همهٔ دوستان و آشنایان به اسم و رسم دعا کردم. بعد از آن به نوکرها و بستگان خودم دعا کردم. حتی آقا علی و اصغر خان و سایرین را به اسم یاد کردم و پس از آن از تفضلات خداوندی و باطن امام علیه‌السلام استدعای اصلاح امورات خودم را کرده، با حالت خضوع و خشوعی کـه دست داد. بعـد از آن از حرم مبارك بیرون آمده به منزل آمدم. در منزل آقای حاجب‌الدوله کـه همسایهٔ منزل من بود دیدن رفتم و شام را هم آنجا خوردم آمدم منزل. چهار ساعت و نیم از شب گذشته بود. محمدخان و آقامیرزا سلیمان بیرونها بودند بعد آمدند. قلیانی کشیدم و خوابیدم. و امروز اعلیحضرت همایونی فوج فیـروزکوهی و غیره را ملاحظه فرموده بـودند و از میدان توپخانه تشریف برده بودند.

به تاریخ روز یکشنبه پانزدهم شهر شوال المکرم

امروز اعلیحضرت شهریاری روحنافـداه منزل نواب مستطاب والا رکن‌الدوله که در عمارت‌حاجی مستشارالملك‌است ناهار تشریف می‌برند و همراهان هم دعوت داشتند. قبل از ناهار سرکار ایلخانی به منزل من آمدند و به اتفاق ایشان آنجا رفتیم. شاهزاده با آقای امین‌السلطان و دو سه نفر دیگر در حوضخانهٔ عمارت برای بعضی کارها مشغول بودند و در بالای باغ اطاق بزرگی که هزارهٔ آن را از چوب ساخته بودند و تالار وسیعی بود، مجللـی بود، ما آنجا رفتیم

نشستیم. نواب معین‌الدوله و نواب جهانسوز میرزا و امیرزاده پسر شاهزاده و جمعی دیگر بودند. به فاصلهٔ ساعتی خبر دادند که اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه تشریف می‌آورند. جناب عضدالملك دام اقباله هم بودند. به اتفاق رفتیم در وسط باغ ایستادیم، تا تشریف آوردند. دو سه نفر از ترکمانهای نیشابور شرفیاب شدند و تشریف‌فرمای حوضخانهٔ عمارت شدند. چند مجموعهٔ شیرینی و سه کیسه پول و دو طاقه شال حاضر بود که پیشکشی نواب والا و مستشار بود. امیر قاین هم امروز وارد و به خاکپای مبارك مشرف شد. از قلعهٔ ناصری و غیره سؤالات فرمودند. بعد از آن من و سرکار ایلخانی منزل آمدیم. و قدری فاصله هم جناب آقای عضدالملك منزل من آمدند و ناهار خوردیم و مشغول صحبت بودیم. فراشی به احضار جناب عضدالملك آمد، ایشان رفتند. من هم قدری خوابیدم. بعد از آن آمدند خبر دادند که جمعی عارضین و اجزای مجلس که برای رسیدگی عرایض حاضر شده‌اند منتظر هستند. من رفتم در آن اطاقی که مجلس است. یك ساعتی نشسته عرایض و عارض مختلف زیاد بود و من حیرت داشتم که به این تفصیل و ترتیب چگونه می‌شود که از طرف همایونی روحنا فداه فکری در کار این مردم نمی‌شود. زیرا که این عارضین و عرایض کاری است عمده. اقلا یك سال وقت می‌خواهد که آدم با قدرتی، بی‌غرضی، بی‌طمعی به عرایض و مطالب اهل ولایت و مملکت رسیدگی و احقاق حق نماید. و الا غیر از آن اسباب معطلی و مأیوسی اهالی خراسان است. و اعلیحضرت همایونی امروز از منزل نواب والا رکن‌الدوله به دارالشفاء، مریضخانه که سپرده به معین‌التولیه پسر مرحوم محمدتقی میرزای حسام‌السلطنه است تشریف بردند و از آنجا به حرم مبارك تشریف برده بودند. من هم دو ساعت از شب گذشته به حرم مبارك مشرف‌شدم. تا ساعت چهار آنجا بودم و زیارت کرده و طلب حوائج نموده. نماز حضرت فاطمه علیها السلام را برای حاجت کردم و متوسل به الطاف امام ثامن علیه‌السلام شدم. امیدوارم خداوند اصلاح امورات را به باطن

پیشکشی‌ها

کثرت عرایض

این امام غریب علیه‌السلام بفرماید. همهٔ دوستان و آشنایان را در حالت زیارت به یاد آورده دعا کردم. ان‌شاءالله خداوند قبول‌فرماید. از آنجا به منزل آمده شام خوردم. در میان‌حیاط تخت‌آهنی را گذارده بودند خوابیدم. و امروز جمعی به دیدن من آمدند، از جمله حاجی میرزا شفیع بود که برادر زن مرحوم حاجی میرزا موسی‌خان است، ولد محمد اصفهانی که چهل سال است در مشهد مقدس مجاور است و آدم خوبی است.

به‌تاریخ روز دوشنبه شانزدهم شهر شوال المکرم

منع تریاک

امروز به حکم احضار پارک رفتم. نواب مستطاب والا رکن‌الدوله و مستشار و جمعی آمدند. چون در صفحات خراسان اکثر مردم از زن و مرد عادت به تدخین و استعمال تریاک کرده‌اند و این عادت اسباب هلاکت مردم شده است ارادهٔ همایونی اقتضا کرده که این عادت متروک شود. مقرر شده بود در این باب مذاکره بشود. حکیم‌باشی طولوزن و جمعی حاضر شدند و گفتگوئی شد و صورتی نوشته شد که در حکومت در این باب اقدامات بشود که اولا عطار و تجار و غیره به این مصرف تریاک بهیچوجه نفروشند. ثانیاً هرکس شریک این کار بشود او را گرفته تنبیه و تهدید و حبس نمایند. خلاصه بعضی فصول و شرایط در این باب نوشته شد و به دستخط مبارک رسید و رجوع به نواب والا رکن‌الدوله شد.

بعد از آن جناب جلالت‌مآب عضدالملك دام اقباله تشریف‌آوردند. قدری نشسته بـه حضور مبارك رفتند. من هم با نواب والا رکن‌الدوله دامت شوکته آنجا ناهار خوردم. به‌منزل آمدم قدری‌خوابیدم. طرف عصر درمنزل سرکار ایلخانی‌قدری‌نشسته. نیم ساعت به‌غروب مانده عازم زیارت شدم. در مسجد گوهرشاد و صحن جدید گردش کرده وقت اذان شام در مسجدگوهرشاد نماز مغرب و عشا را خوانده جناب حاجی ملاباقر واعظ مشغول‌وعظ و روضه‌بودند. تا دو ساعتی پای منبر نشسته استماع ذکر مصیبت شد. بعد از آن به حرم مبارك

مشرف شده، دو ساعتی هم آنجا مشغول زیارت و استغاثه و دعا شدم و متوسل به الطاف امام ثامن علیه‌السلام شده از آنجا در ساعت چهار از شب گذشته به منزل آمدم. شام خوردم، خوابیدم.

به تاریخ روز سه‌شنبه هفدهم شهر شوال المکرم

امروز صبح بعد از دو سه ساعت از روز گذشته جمعی به حکم همایونی و ابلاغ آقای امین‌السلطان به منزل من آمدند. از جمله معتمدالسلطان شهاب‌الملك و آقا میرزا سید کاظم مستوفی و وکیل لشکر و حاجی ابوالفتح خان و فتح‌الله خان که واسطهٔ عرایض مردم است و جمعیتی از عارضین حاضر شدند مثل شمخالچیها و اهالی دره‌گز و رادکان و غیره غیره. سه چهار ساعت امتثال الامر مشغول این فقرات بودم. وقت ناهار شد ناهار آوردند صرف شد. بعد از آن جمعیت متفرق شد. من هم قدری راحت کردم. طرف عصر برای دیدن جناب آقای عضدالملك دام اقباله منزل ایشان در باغ....[41] و چادر زده‌اند. به قدر یکی دو ساعت منزل ایشان نشستم مشغول صحبت شدیم. قبل از رفتن آنجا سرکار ایلخانی و آقای حاجب‌الدوله پیش من آمدند. قدری نشستیم.

بعداز آن من رفتم منزل‌جناب عضدالملك. از جمله جناب عضدالملك دام اقباله مذاکره می‌کردند که من چندی است به این خیال هستم که اسباب آسودگی خودم را فراهم بیاورم که در طرف بغداد و کاظمین چندی بسر ببریم و برای کسان و بستگان خودم قراری بدهم که در طهران آسوده باشند و مواجب خودم را به آنها قسمت نمایند و سهمی هم خودم بردارم و به آزادی حرکت کنم. سالی یکی دو ماه اگر بخواهم به طرف طهران و غیره بیایم و از این قبیل صحبتها شد. پس از آن به‌اتفاق به زیارت مصمم شدیم و قرار دادیم شب را در صحن مقدس بیتوته کنیم.

۴۱ــ یك کلمه اسم سفید مانده است.

به‌اتفاق رفتیم نماز و زیارت کرده آمدیم در بالاخانهٔ متصل به دارالتولیه که منزل دربان‌باشی است. نواب اسحق میرزای امیرآخور حضرت والا ولیعهد هم بودند، و میرزا غلامرضای منسوب والدهٔ جناب آقای عضدالملك هم بودند. شام آوردند صرف شد و بقدر دو ساعت آسوده شدیم تا وقت مناجات مجدداً برخاستیم و تجدید وضو کرده، دو فنجان چای هم خوردیم و رفتیم به حرم مبارك، مشغول زیارت و نماز شدیم ،تا اول آفتاب در حرم مبارك بودم بعد از آن به منزل آمدم.

به تاریخ چهارشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم

امروز وقتی که از صحن مقدس آمدم چای و قلیانی صرف شد. قدری خواستم بخوابم سفارش کردم اگر کسی بیاید بگوئید حالتی ندارد. تا سه‌چهار ساعت از روز گذشته‌خوابیدم. بعداز آن برخاستم. آدم سرکار ایلخانی آمد که وعده به آقای حاجب‌الدوله داده بودیم که ناهار منزل ایشان صرف شود من رفتم آنجا. چلوکبابی هم حاضر کرده بودند صرف شد و قدری‌نشستیم. پس‌از آن من منزل خودم آمدم و باز قدری کسالت داشتم خوابیدم. تا یك ساعت به غروب مانده جناب میرزا عبدالرحیم بروجردی که مجتهد و شخص بسیار خوبی است و چهل سال است در مشهد مقدس مجاور است به دیدن من آمدند. و سید نقیب‌که از خدام آستانهٔ‌مقدس است و سید خوش‌روئی است به دیدن من آمد. بعد از آن امیرزاده پسر نواب والا رکن‌الدوله پیش من به دیدن آمدند. قدری هم با ایشان وقت را گذراندیم. پس از آن من رفتم در باغ سالار منزل سرکار ایلخانی. نواب جهانسوز میرزا و نواب‌معین‌الدوله و مستشارالملك آنجا بودند.قهوه و قلیانی آنجا صرف شد. و از آنجا به عزم زیارت مصمم شدیم. یك ساعت از شب گذشته به اتفاق به طرف صحن مقدس رفتیم. در توحیدخانه در سر قبر مرحوم میرزامحمدخان‌سپهسالار نماز مغرب‌و عشا را خوانده و در گنبد الله‌ویردی‌خان پیشخدمت‌باشی حضرت قلیان و قهوه داد.

میرزا محمد ملیجك هم آنجا آمد. از آنجا به حرم مشرف شدم. مشغول زیارت و نماز حضرت فاطمه علیها‌السلام شدم، تا مدتی در حرم مبارك بودم. ان‌شاءالله خداوند قبول فرماید. درساعت‌چهار از شب گذشته از حرم مبارك بیرون آمدم. در صحن مقدس قلیانی کشیده به منزل آمدم. شام را با میرزا سلیمان و میرزا عبدالغفار و میرزا شکرالله صرف کرده. امروز اعلیحضرت همایونی روحنافداه در حرم مطهر مشرف شده ود ر دارالسعاده خدام آستان مقدس را سان دیده بودند و از قراری که گفتند جناب آقای عضدالملك دام اقباله و آقای امین‌السلطان را مقرر فرموده‌اند امشب به‌منزل نواب‌والا رکن‌الدوله برای مطلبی بروند، و سردار محمدهاشم خان افغان پدرش که پسر امیر دولت‌محمدخان‌بوده در کربلا و بغداد فوت شده‌است. از طهران سردار ایوب خان به‌واسطهٔ تلگراف خبر داده است فاتحه گرفته بود. می‌خواستم آنجا هم بازدید و هم فاتحه‌خوانی بروم مجال نکردم. و جواب تلگراف آقای سیف‌الدین‌خان امروز از ساوجبلاغ مکری رسید. الحمدلله سلامت است.

به تاریخ پنجشنبه نوزدهم شهر شوال المکرم

توقف مشهد مقدس

امروز صبح رفتم خانهٔ سردار محمد هاشم خان افغان که پسر محمد شریف‌خان و برادر امیر شیرعلی‌خان و پسرعموی سردار ایوب خان است. سردار ایوب‌خان بعد از شکست از عبدالرحمن‌خان پسر عم خودش از کابل و قندهار فراری شد و به خاك ایران آمد. عیال و منسوبان او به خاك خراسان و تربت متوقف شدند و خود ایوب خان به‌طهران آمد و سردار محمدهاشم‌خان و والدهٔ‌ولیعهد افغانستان که فوت شده در مشهد مقدس متوقف شدند و محمد شریف‌خان سردار که مدت ده دوازده سال است به حکم امیر شیرعلی خان برادرش در هندوستان حبس نظر بود و عاقبت‌الامر خواهش کرده بود او را اذن

سرداران افغان

بدهند در خاک عراق عرب و کربلا و نجف بماند با اجازهٔ انگلیس آنجا آمده در این اوقات فوت شده‌بود. خبر به‌سردار محمد هاشم‌خان داده بودند. چون در ورود ما به مشهد دو سه دفعه دیدن کرده بود من به مجلس فاتحهٔ او رفتم و از آنجا به منزل آمدم. ناهاری صرف شد. بعضی دید و بازدید در میان بود. یعنی ناهار را در پهلوی منزل خودم که منزل سرکار ایلخانی است باایشان‌صرف‌کردیم. چون‌دراین چند روز توقف شهر مشهد ارادهٔ همایونی روحنافداه اقتضا فرموده بودند که در منزل که من هستم بعضی‌اجزاء حاضر باشند و به‌عرایض متظلمین برسند مردم هم هجوم کرده، حق یا باطل، کلی یا جزئی عریضه‌جات می‌آوردند و عرضها می‌کنند. من امروز عریضه به خاکپای همایونی روحنا فداه عرض کردم که از اول خاک قوچان تا ورود توقف مشهد تحقیقات از حال مردم و رعیت شده و تقریرات از مردم شنیده شد گویا در این مدت حکومت در میان نبوده. نوکر و رعیت به‌طوری پریشان و به اختلاف هم از حکومت عارض هم میان خودشان تعدیات شده است و احقاق حقوق مردم و رسیدگی آنها شرایط و اسباب و دقت می‌خواهد. این طور که مقرر شده چگونه اسباب آسودگی مردم فراهم می‌آید. مردم همه انتظار دارند که‌موکب همایونی به خراسان تشریف‌فرما می‌شود به درد مردم رسیدگی می‌شود. حقوق نوکر می‌رسد. رفع ظلم از مردم می‌شود. با این وضعی که مشاهده می‌شود بیشتر اسباب مأیوسی مردم شد. یك خیال دیگر و درستی لازم است.

بی‌حکومتی!

> قربان خاکپای جواهرآسای اقدس همایونت شوم. این عرض که می‌کند برای سلامت ذات‌اقدس همایونی روحنا فداه [است]. از امثال غلام که کار دفتری برنمی‌آید. چون در میان‌مردم‌معاشرت‌داریم و می‌بینیم و می‌شنویم و بعضی مردم تصور می‌کنند که به‌وسیلهٔ ماها ممکن است حالت آنها به عرض خاکپای مبارک برسد جسارت نمود. از

اول خاك قوچان تا این چند روز توقف مشهد مقدس به اختلاف از هرکس چیزی شنیده شد. اصلاح کلیهٔ امورات از نوکر و رعیت موقوف به احاطه و ارادهٔ ملوکانه روحنا فداه است که اسباب دعاگوئی ذات اقدس همایونی باشد. اینکه مقرر فرموده‌اند چند نفر اجزاء دو سه روز است مشغول رسیدگی عرایض باشند حقیقت این است به این طور اصلاح کار متظلمین نمی‌شود. به علت اینکه هر عرض موقوف به رسیدگی و حاضر شدن طرف مقابل و اجرای حقوق است، و در این مدت قلیل رشتهٔ این کار در دست این اجزاء نخواهد ماند. مردم هم اعم از رعیت و نوکر مدتها منتظر بوده‌اند که درد و مطلب خودشان را در تشریف‌فرمائی موکب‌همایون‌روحنافداه به‌عرض برسانند و چاره بخواهند. همه یك دفعه هجوم آورده و می‌آورند و اکثر هم انتظار دارند ببینند اگر پیشرفتی در کار باشد عرضی که دارند اظهار نمایند. منظور از این جسارت این است که برای از دیاد بقای سلامت ذات همایونی روحنافداه به‌وسیله‌ای که ارادهٔ خاطر مهر مظاهر مبارك اقتضاء فرماید طوری مقرر شود که از .... روحنافداه نوکر و رعیت....[۴۲] به همه جسارت غلط است.

جناب قوام‌الدوله شرحی محرمانه به‌غلام نوشته بشود، لازم دانست از نظر مبارك بگذرد.

و کاغذ محرمانه هم جناب قوام‌الدوله از طهران بـه من نوشته بودند که راجع به دولتخواهی معزی‌الیه بود. آن کاغذ را هم در میان عریضه گذارده، دادم میرزا عبدالله پیشخدمت برای تقدیم خاکپای مبارك برد. بعد از ناهار جواب آن عریضه را بـه دستخط مبارك آقا میرزاهدایت فراش خلوت کاشی آورد. من قدری خوابیدم. دو

۴۲ـ دو سه کلمه در حاشیه صفحه‌بریده‌شده است قابل خواندن نبود.

ساعت به غروب مانده مرا بیدار کردند که‌جناب آقای عضدالملك در منزل آقای حاجب‌الدوله که بیرونی همین عمارت نشیمن من است تشریف دارند و منتظر شما هستند. من هم رفتم آنجا ساعتی‌مشغول صحبت شدیم. جناب ایشان به مدرسهٔ سلیمانیه که موقوفهٔ اجدادی معزی‌الیه است رفتند. من و آقای حاجب‌الدوله دام مجده هم بازدید عمادالملك وکیل طبس رفتیم خانهٔ او در جنب مدرسه بود و بسیار جای کثیف بدی و کوچهٔ او هم بسیار بد و کثیف و باریك و همه خاکروبه و کثافت بود که از رفتن پشیمان شدیم. به قدر قلیانی در آنجا نشسته از آنجا مقارن غروب بود رفتیم به طرف صحن مقدس. امشب را باید در صحن‌مقدس و حرم‌مبارک بمانیم. نواب جهانسوز میرزا و سرکار ایلخانی و نواب معین‌الدوله قرار دادند در بالاخانه‌ـ های موسوم به دارالتولیه که مرحوم عضدالملك صدر قزوینی در زمان تولیت خودش ساخته است، شب را توقف نمائیم و شام هم از کارخانهٔ مبارکه یك خوانچه برای من و یك خوانچه برای آنها خبر کردند. جناب آقای عضدالملك هم در بالاخانهٔ دربان‌باشی که متصل به این بالاخانه و مهتابی است شب را بیتوته می‌کنند. من اول شب را با آقای حاجب‌الدوله رفتیم در صحن مقدس و حرم مبارك. نماز را در ایوان مسجد گوهرشاد کردیم و از آنجا به زیارت رفتیم. بعداز زیارت و طواف حرم مبارك من به بالاخانهٔ جناب آقای عضدالملك آمدم و آقای حاجب‌الدوله آنجا نیامدند. رفتند در جای دیگر که منزل آقای علاءالدوله بود، یعنی در بالاخانهٔ صحن مقدس که شاه عباس ساخته است پهلوی مدرسهٔ میرزا جعفر و پیغام فرستادند و عذر خواستند. من هم قدری منزل جناب آقای عضدالملك بودم. به ایشان گفتم من به‌شام حضرت موعود هستم و برخاستم به آن مهتابی و بالاـ خانهٔ دارالتولیه رفتم. جای خوبی بود. از فرش و اسباب چراغ آستانه همه چیز حاضر بود. شام حضرت‌را آوردند. نواب‌معین‌الدوله هم از خانهٔ خودشان شام خوبی جداگانه تهیه کرده بودند آوردند صرف شد. رختخواب حاضر کردند استراحت کردیم، ولی خوابم

نمی‌برد و خیال داشتم که در ساعت هفت و هشت به حرم مبارك بروم. در ساعت هشت از شب گذشته برخاستم، تجدید وضو کرده به حرم مطهر مشرف شدم. باز جمعیت بود. آن شب را از اول شب تا صبح جمعیت در حرم مبارك می‌آمد. خلاصه من مشغول نماز حضرت فاطمه (ع) شدم. در ایوانچهٔ بالای سر حضرت طلب مغفرت و استغاثه می‌کردم که خداوند به حرمت آن امام فرجی و گشایشی فرمایند. یك نفر آخوند پهلوی من نشسته بود. اصفهانی بود ــ میرزا محمد حسین رئیس‌الادبا ــ از حال او پرسیدم گفت من از اهل اصفهان و اهل علم هستم و با معتمدالسلطان امین نظام اظهار آشنائی می‌کرد و به من گفت دو رکعت نماز بکنید و بعد از آن چهارصد و ده مرتبه یا مولائی یا فاطمه اغثینی. همین را در سجده بگوئید، برای هر حاجتی مجرب است. من مشغول آن نماز شدم و بعد از آن قدری نشستم. اذان صبح شد، نماز صبح را کرده برخاستم مجدداً اطراف ضریح مطهر طواف کردم و زیارت نمودم و بیرون آمدم. در بالاخانهٔ دربان باشی نشستم. تماشای صحن مبارك و عبور و مرور مردم که به زیارت آمده و می‌رفتند می‌کردم. نقاره‌خانهٔ حضرت را اول آفتاب بود می‌زدند. شکوهی زیاد داشت. جناب عضد‌الملك در حرم مبارك مراجعت کردند. آقای حاجب‌الدوله هم آنجا آمدند. نواب معین‌الدوله و نواب جهانسوز میرزا و سرکار ایلخانی هم آمدند. نواب اسحق میرزای میرآخور حضرت والا ولیعهد روحی فداه بود، به آدم خودش تغیری کرد. یك چوب به سر او زد که چرا دیر حاضر شده. خلاصه ما قدری آنجا بودیم. بعد از آن جناب عضد‌الملك و آقای حاجب‌الدوله برای اینکه اعلیحضرت همایونی سوار می‌شدند رفتند.

روز جمعه بیستم شهر شوال المکرم

شب جمعه را که‌در صحن مقدس و حرم مبارك‌بودم. وقت صبح که جناب جلالت‌مآب آقای عضدالملك و آقای حاجب‌الدوله رفتند،

زیارت و دعا

مذکور شد که اعلیحضرت همایونی روحنافداه‌سه‌روزه به گلستان و طرقبه[43] به طور مختصر تشریف می‌برند. من قدری در صحن مقدس ماندم. نواب معین‌الدوله و سرکار ایلخانی و نواب جهانسوز میرزا هم بودند. حرم مبارک را برای آمدن حرم‌خانهٔ پادشاهی خلوت کردند و موقع خوبی بود برای زیارت. از آن موقع خلوت زیارت مخصوص و طواف مفصل کردم و از شوق آنکه با کمال مأیوسی من به این نعمت زیارت فایض شده‌ام کمال انبساط داشتم. دو سه ساعت از روز گذشته به‌منزل‌آمدم. قدری خوابیدم بعد برخاستم. و در منزل سرکار ایلخانی که شاهزاده معین‌التولیه پسر مرحوم محمد تقی میرزای حسام‌السلطنه هم آنجا بود ناهار خوردیم. مجدداً به‌منزل آمدم خوابیدم. بعد از ظهر برخاستم به حمام رفتم، در عمارت بود که جناب وزیر امور خارجه ساخته بودند. خیلی خوب حمامی بود. بیرون آمدم. آقای امین‌السلطان یك لوله عریضه‌جات فرستاده بودند که روی آن لوله دستخط مبارك صادر شده بود که امین‌السلطان این عرایض مردم را به امین لشکر بدهید ملاحظه نماید و عارضین را صبح البته آنجا حاضر نماید، به عرایض آنها رسیدگی شود. من فرستادم فتح‌الله‌خان را آوردند نوشتجات را به او دادم و جمعی هم از عارضین متفرقه عریضه‌جات آوردند، تا غروب مشغول بودم. شب را شام نخوردم. قدری حلیم بادنجان برای میرزا شکرالله آورده بودند، مختصری از آن خوردم. و در ساعت سه خوابیدم. به خیال آنکه دو ساعت به صبح مانده به حرم مبارك بروم. و اول شب را حاجی مهدیقلی‌خان قرائی پیش من بود. بعد از آن عباس‌خان‌سرتیپ هراتی که حالا حاکم سرخس و سرتیپ فوج ترشیز است پیش من آمد و تفصیل آمدن یار محمدخان هراتی را که از اول چه قسم به‌خراسان و در مقدمهٔ جنگ سالاری چه کرده بود....[44] آن اوقات و بعد از آن مأمور طرف خراسان خیلی اهمیت داشت و مردمان کاری زیاد داشت.

۴۳ــ اصل: طرقه

۴۴ــ جای یکی دو کلمه سفید گذاشته شده است.

حالا امنیت بحمدالله هست و اشخاصی که قابل خدمت هستند تمام شده‌اند.

روز شنبه بیست و یکم شهر شوال المکرم

توقف مشهد مقدس

وقت اذان صبح به صحن مبارک رفتم. نماز کردم. زیارت و طواف کردم. مراجعت از باغی که منزل سرکار ایلخانی است عبور کردم. خوابیده بود به منزل آمدم. جمعیت و ازدحامی از عارضین زن و مرد آنجا بودند. فرستادم مقرب‌الخاقان فتح‌الله‌خان و آقای حاجی شهاب‌الملك و آقا میرزا سید کاظم مستوفی و وکیل لشکر و حاجی ابوالفتح خان پازوکی و میرزا باقر پسر آقا صادق سقاباشی که اجزای دیوانخانهٔ مشهد است، حاضر کردند. پسر مستشار و میرزا تقی مستوفی، نواب والا رکن‌الدوله، پسر میرزا رضی سر- رشته‌دار قدیمی که نزد مرحوم میرزا شفیع صاحب دیوان بود آوردند به عرایض مردم رسیده، ناهاری هم برای آنها حاضر کردند. تا ساعت چهار به غروب مانده مشغول‌بودم. از عباسقلی‌آقای سبزواری کسی عارض بود. او را گفتم نگاه داشتند که‌طلب عارض‌را بگیرند. بعد از آن معلوم شد این عباسقلی آقا چهل و سه سال پیش از این در اصفهان با من آشنا بود، یعنی من طفل بودم در مدرسهٔ ملاعبدالله اطاق ملاحسین «ضیا» متخلص درس می‌خواندم. این عباسقلی آقا با علی‌خان قیراط سپردهٔ مرحوم منوچهر خان معتمدالدوله بودند. آنجا مرا دیده و می‌شناخت. محمدرضاخان سرکردهٔ سبزواری که با او منسوب‌بود آمد. قرار بدهی او را با طلبکار او داد، با او مهربانی کردم رفت. باز قدری در منزل سرکار ایلخانی گردش کردم و آمدم منزل. پاره [ای] عرایض مردم را دیده، مقارن غروب جناب میرزا سید محمد رضوی ناظر حضرت به دیدن من آمدند. در این بین آقای

رسیدگی به عرایض

۴۵ــ چنین خوانده می‌شود.

امین‌السلطان آنجا [آمد]. دستخط مبارک به معزی‌الیه صادر شده بود که با جناب عضدالملک در انجام فرمایشاتی که در کارهای نواب والا رکن‌الدوله و خراسان‌شده، نشسته تمام نمایند. جناب جلالت‌مآب آقای عضدالملک هم از طرف منزل آقای حاجب‌الدوله به حمام[۴۶] آمده بودند. پیغام فرستادند که بیایید به منزل من که با آقای امین‌السلطان و من مشغول تحریر شرایط و لوازم کار دیوانخانهٔ خراسان بشوند. وقت اذان شام آمدند و سه نفری نشستیم، قدری حرف زدیم و من مشغول تحریر تکالیف دیوانخانهٔ اعظم و اعلانی که به همهٔ ولایات خراسان نوشته شده‌بود شدم. تا ساعت چهار از شب گذشته محمدخان شام حاضر کرده بود صرف شد. من خیلی خسته بودم و حالت خضوع و خشوعی نداشتم. به صحن مقدس و حرم مبارک امشب نرفتم. جناب آقای عضدالملک و آقای امین‌السلطان رفتند و من در منزل نشستم و متحیر بودم که با این‌خرابیهای‌کار من و زحمت این سفر و وعده‌هائی که اعلیحضرت همایونی مکرر از قرار دستخط مبارک به‌من داده‌اند و یکی از آنها صورت نگرفته کار من چه‌خواهد شد. و قرار دادم ان‌شاءالله قبل از اذان صبح به صحن مقدس و حرم مبارک بروم و از باطن حضرت امام ثامن باز استدعای اصلاح کار خودم را بکنم. دستورالعمل دیوانخانهٔ خراسان نوشته شد و برای ریاست دیوانخانهٔ خراسان جناب عمیدالملک پسر مرحوم امیر اصلان خان مجدالدوله را معین کرده‌اند. تا بعد چه شود.

دربارهٔ آیندهٔ خودش

روز یکشنبه بیست و دوم شهر شوال المکرم

توقف مشهد مقدس

امروز صبح خیلی کسالت داشتم و دیر برخاستم. به‌صحن‌مقدس و زیارت حرم مبارک هم نتوانستم بروم. در منزل خودم بعضی از عارضین اجتماع کرده بودند و یکی دو پاکت عرایض مردم را

۴۶ـ یعنی به حمام منزل حاجب‌الدوله.

اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه فرستاده بودند ملاحظه شد. بعد از آن فتح‌الله‌خان محصل دیوانخانه و حاجی ابوالفتح‌خان پازوکی[۴۷] و جمعی دیگر حاضر شدند و از سادات و ملا و عارضین متفرقه زیاد اجتماع کردند. امتثالا لامر و محض ثواب مشغول اصلاح کار آنها شدم تا وقت ناهار، ناهاری صرف شد. جمعی از سادات قصبه که از محال طبس است از دست حاجی سید مهدی نام شاکی بودند قدری با آنها گفتگو کردیم. بعد از ناهار طفره زدم، قدری راحت شدم و اسب خواستم منزل جناب آقای عضدالملك رفتم. آنجا قدری صحبت داشتیم. آمدم منزل. دو ساعت به غروب مانده طرف باغ سالار که رو به روی منزل من و منـزل نشیمن سرکار ایلخانی است رفتم. آنجا قدری نشستم، ولی سرکار ایلخانی منزل مستشارالملك رفته بودند. مقارن غروب جناب جلالت‌مآب آقای عضدالملك دام‌اقبـاله هم آنجا آمدند، تا یك ساعت از شب گذشته آنجا نشسته، پس از آن به‌قصد زیارت به صحن و حرم مبارك رفتم. آنجا مشغول نماز و زیارت‌شدم و متوسل به حضرت امام ثامن (ع) شدم و دوستان را یکان یکان دعا کردم. تا ساعت پنج در طواف و زیارت مشغول شده به منزل آمدم. خداوند ان‌شاءالله به حـرمت همین امام قبول فرمایند. میـرزا سلیمان پسر مرحوم وقایع‌نگار که با من به مشهد آمده بود دو روز است که بکلیه ناخوش است و جای دیگر منزل کرد. اوقاتم تلخ‌شد. گفتم بروند احـوالش را استفسار نمایند. و امروز حاجـی میرزا محمدعلی برادر مرحـوم حاجی میرزا حسینعلی وزیـر حضرت از حشمت‌الملك امیر قاین ادعای طلبی داشت فرستادم آوردند و ناهار را او و نوا باسحق میرزا پیش من بودند. در حوضخانه صرف شد.

به‌تاریخ روز دوشنبه بیست و سوم شهر شوال المکرم

امروز صبح زودتر برخاسته قـدری نوشتجات مردم را دیده بلافاصله جمعیتـی از اشخاصی که عرایض داده بـودند و عرایض

۴۷ــ اصل پازکی

دیگرشان میان عمارت هجوم کردند ناچار به کار آنها مشغول شدم. جناب حاجی میرزا سید محمد رئیس آستانه که با ورثهٔ هاشم‌خان فراشباشی مرحوم حسام‌السلطنه در سر مزرعه حرف‌داشتند حاضر و جمعی دیگر از محترمین در هر حال تا ساعت پنج از دسته گذشته مشغول شدم. آدم سرکار ایلخانی آمد که در منزل آقای حاجب‌الدوله است و هر دو می‌خواهند که ناهار را با شما صرف نمایند. من هم رفتم آنجا [ناهار] حاضر بود. معین‌التولیه پسر مرحوم محمدتقی میرزای حسام‌السلطنه قدیم هم آنجا بود. من هم از ناهار خودم دو سه چیز گفتم آنجا بیاورند. آش جوی هم میرزا شکرالله فرستاده بود. کوبیدهٔ خوبی هم از منزل سرکار ایلخانی آوردند. در ناهار آقای حاجب‌الدوله صرف شد. بعد از آن در اطاق دیگر به طور شوخی چند دست تخته نرد با آقای حاجب‌الدوله امتحانی شد. دو ثوب برك، چهار توپ ارخالقی و یك چتر بردیم، ولی نگرفته‌ایم. در این بین از طرف همایونی روحنافداه خبر رسید که از شکارگاه تا سه ساعتی برای زیارت تشریف می‌آورند. آقای حاجب‌الدوله برای این کار حاضر شدند و من آمدم منزل. مرتضی فراش شاهی آمد که شاه فرموده‌اند دو ساعتی در دیوانخانهٔ ارگ حاضر باشید. من از بس که مأیوس بودم که فایده داشته باشدگفتم‌که بگوئید درد گلوئی‌دارد. رفت. بعد از ساعتی آمد که آقای امین‌السلطان ابلاغ کرده است که فرمایش شاه است که حاضر باشید. من پنج هزار به اصرار به‌فراش دادم که برود بگویدحالت نداشت. او پول‌را نمی‌گرفت. من به‌اصرار دادم. تا وقت غروب منزل بودم. آقا سید اسحق قزوینی[۴۸] آنجا آمده از من توقعی‌داشت‌من‌چیزی نداشتم‌از‌من‌دلتنگ‌شد و رفت. وقت‌نماز بود. نماز ظهر و عصر را کردم. فتح‌الله خان محصل عرایض مردم آمد. سه پاکت عریضه‌جات مردم را برای حضوراعزه[۴۸] فرستادم و تا یك ساعتی از شب گذشته نشستم و رفتم به طرف صحن مقدس. نماز

مرتضی دروغی

۴۸ـ در اصل بی‌نقطه است.

مغرب و عشا را در سر مقبرهٔ‌مرحوم‌حاجی میرزاحسین‌خان سپهسالار کرده و به حرم مبارک مشرف شدم. تا ساعت چهار از شب گذشته مشغول زیارت و طواف بودم بعد از آن سواره به منزل آمدم و امشب شام هم نخوردم.

به تاریخ روز سه‌شنبه ۲۴

امروز هم در منزل مشغول رسیدگی به عرایض،عریضجات زیاد و جمعیت زیاد بود. مدتی به این کار اشتغال داشتم. جائی نرفتم. ناهار خوردم. بعد از آن با نواب اسحق میرزا به حوضخانه رفتم. جناب تبریزی هم آنجا بود. قدری‌خوابیدیم. بعداز آن سرکار ایلخانی آمدند گفتند امروز در ارگ به خاکپای مبارک مشرف شدم. محمد هاشم‌خان سردار افغان چهار طاقه شال، یك رأس اسب ممتاز، یك بند ساعت و یك انگشتر یاقوت بـه خاکپای مبارك پیشکش آورد. آقای حاجب‌الدوله هم آمدند در حوضخانه پیش من. قدری نشستیم. مشغول صحبت شدیم. خبر آوردند که حاجی میرزا شفیع مستوفی شیرازی حالتش خوب نیست. خلاصه آنها رفتند منزل خودشان. من باز قدری مشغول عرایض مردم شدم. پس از آن نماز ظهر و عصر را خواند رفتم به ناغ سالار روبه‌روی به‌روی منزل خودم که منزل سرکار ایلخانی است. ولی خان سرتیپ‌پسر ساعدالدوله هم آنجا بود. بقدر یك ساعت آنجا توقف کردیم. و رفتیم طرف صحن مقدس، نماز مغرب و عشا را در سر قبر مرحوم حاجی‌میرزا حسین‌خان سپهسالار خوانده، شکرالله‌خان و اسمعیل خان پسر مرحوم فتحعلی‌خان آنجا بودند. نواب شاهزاده جهانسوز میرزا هم آنجا آمدند. ناصرخان پسر حسینقلی‌خان قاجار هم آنجا بود. او را نمی‌شناختم. پرسیدیم خود را معرفی کرد. در سر قبر مرحوم سپهسالار چهار نفر قاری و یك نفر متولی دارد که هریك ماهی پانزده هزار می‌گیرند. شبی بیست و چهار چراغ هم می‌سوزانند. ماهی پنج‌هزار هم قیمت گلاب می‌دهند و اسم متولی آنجا هم آقا سید ولی‌الله استکه اعتمادالتولیه

مقبرهٔ سپهسالار

میرزا شفیع آنجا گذارده بود. بعد از آن به حرم مطهر مشرف شدم زیارت کردم. از طرف توحیدخانه به دارالسعاده رفتم. در سر قبر مرحوم امین‌السلطان هم فاتحه خواندم. در پشت‌سر قبر امین‌السلطان مرحوم راهی به کشیك‌خانه باز کرده‌اند که امین‌السلطان حالیه می‌خواهد آنجا اطاقی باشد که قرائت و روضه‌خوانی و غیره در آنجا بشود. من هم آنجا رفتم. جمعی بودند. جنابان امین‌السلطنه و امین‌السلطان دام اقباله، میرزا سید کاظم و محمد ابراهیم خان نایب، جمعی دیگر بودند. قدری نشسته، برخاسته، در مراجعت باز در توحیدخانه دیدم زیندارباشی آنجا است. قدری‌هم با او بودم. آمدم به طرف منزل. چهار ساعت و نیم از شب گذشته بود.

تاریخ چهارشنبه ۲۵ شهر شوال المکرم

توقف مشهد مقدس

امروز صبح زودتر از خواب برخاسته دیدم باز جمعیتی از عریضه‌چیها و عریضه‌جات ریخته قدری مشغول شدم. فرستادم‌حاجی ابوالقاسم ملك‌التجار را آوردند که برای مال کرایه مراجعت طهران قراری بدهد. در این بین معتمدالسلطان حکیم‌الممالك اینجا آمدند. به‌خیال اینکه برای تشییع جنازهٔ مرحوم حاجی میرزا شفیع برویم. قدری نشسته بعداز آن معزی‌الیه به‌طرف درب‌خانه و ارگ عازم‌شد. من مشغول عرایض مردم شدم. با ملك‌التجار هم قرار مال و غیره را دادیم. جناب عضدالملك دام اقباله نوشته بودند که باید برای تشییع جنازهٔ مرحوم حاجی میرزا شفیع رفت. نوشتم تشریف بیاورید، و من با مردم محشور بودم. .یك زنی عارض شد که شوهر من تنخواهی داشت به توسط یك نفر از علماء به حاجی میرزا هدایت عطار سپرده است. حالا هروقت پیش عطار می‌روم می‌گوید برو [پیش] عالم. پیش عالم می‌روم می‌گوید برو پیش عطار. و اولاد من از گرسنگی تلف می‌شوند. فرستادم عطار را حاضر کردند. بکلی انکار کرد .سند

احقاق حق

از ضعیفه خواستم. حکم حاجی میرزا نصرالله مجتهد را ابراز کرد. و از تقریر عطار هم استنباط شد که طفره می‌زند. گفتم او را نگاه دارند، حکماً بگیرند. مبلغ هم هفتاد و پنج تومان است. خلاصه این است. در این مملکت هیچ حکومت و عدالتی نیست.

بعد از چند ساعتی ناهار حاضر کردند پسر یوسف‌خان هزاره هم برای عرض عارضی حاضر بود. پیش من ناهار خورد. یك نفر سید نیشابوری به آدم مستشارالملك در فقرهٔ اراضی مزرعه حرف داشت، که آدم مستشار مزرعهٔ او را بقدر بیست خروار ضبط کرده بود. یکی دو دفعه سؤال و جواب شده بود. طفره می‌زند. سید بی‌اختیار با ریش سفید گریه افتاد و اشك از روی او جاری شد. من خیلی متألم شدم. فرستادم ناظر مستشار را بیاورند که ان‌شاءالله حق او را بگیرم.

باز هم احقاق حق

یکی دو ساعت استراحت کردم. بعد از آن ناظر مستشار آمد. با سید مذاکرات کردند. معلوم شد که این زمین سالها است در تصرف ناظر مستشار است و آدم معقولی به نظر آمد، و حرفش این شد که من سالی مبلغی وقف کرده، به‌مصارف‌خیریه می‌رسانم. هشت خروار زمین ادعای سید را هرگز راضی نمی‌شوم که به طور غصب متصرف باشم. حکم بنویسید چهار نفر از طرف من ـ چهار نفر از طرف سید ـ با یك مأمور از طرف جناب حاجی شیخ عبدالرحیم بروجردی بروند تشخیص بدهند. حق هرکس شد ببرند.

قدری فاصله گفتند که اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه تشریف آوردند به حرم مبارك و صحن مقدس. من هم رفتم از طرف باغ سالار که منزل سرکار ایلخانی دام اقباله است. در حرم مبارك بعد از زیارت آستانه امام (ع) به حضور اعلیحضرت همایونی روحنافداه در دارالسعاده مشرف شدم. گردش فرمودند. اولا گنبدی که از کشیك‌خانه به حرم مبارك می‌آید مذاکره شد جناب عضدالملك دام اقباله خیال دارند آینه بکنند. اعلیحضرت همایونی تأکید فرمودندکه اقدام نماید. ثانیاً در حیاط و بیوتات کشیك‌خانه گردش

فرمودند. پس از آن به بالاخانه‌های کشیك‌خانه تشریف بـردند. مرحوم علینقی میرزای رکن‌الدوله آنجا را به اسم پدرش و غیره ساخته بودند.

در یکی از بالاخانه‌ها که مشرف بود به‌محوطهٔ دکاکین پیش روی مقبرهٔ شیخ بهائی علیه‌الرحمه. آنجا قدری تـوقف و تماشای عبـور مردم را فرمودند. از آنجا به بالاخانه که یك کتابخانهٔ حضرت آنجا است تشریف بردند. جمعی هم از عمله خلوت بودند. و نواب والا رکن‌الدولـه و نواب سیف‌الـدوله، مستشارالملك و غیره بـودند. کتابخانه را با آن ترتیبی که جناب جلالت‌مآب میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه و مؤتمن‌الملك[۴۹] قرار داده‌بودند، حالا نبود گـرد و خاك و غبار روی همهٔ قفسه‌ها را گرفته، کتابها را گـرد و خاك گرفته بود. مقرر و تأکید فرمودند که کتابها را بیرون بریزند. گرد و خاك آنها را پاك نمایند و بعد از این هم ماهی یك دفعه تجدید نمایند. یك کلام‌الله خط حضرت مولای متقیان علی بن‌ابی‌طالب(ع) که رقم به اسم مبارك بـود و شیخ بهائی علیه‌الـرحمه هم تصدیق نوشته بودند زیارت شد. یك کلام‌الله خط مبارك حضرت سید سجاد امام زین‌العابـدین (ع) که رقم مبارك این‌طـور بود: «کتبه زین‌ـ العابدین ابن حسین‌ابن علی بن ابی‌طالب» زیارت شد. دعواتی به‌خط حضرت امام موسی کاظم (ع) زیارت شد. پس‌از آن معاودت فرمودند در دارالسعاده و مجدداً به حرم مبارك.

کتابخانه

نیم ساعت به غروب مانده بود چراغهای حرم را حاضر کرده بودند. اعلیحضرت شاهنشاهی مرتب خودشان شمعهای متعدد که در شمعدانها بود روشن کردند و بعد به حرم مبارك تشریف آوردند. یك شمع که روشن کرده بودند به دست شاهنشاه روحنافداه بـود. چند نفر دیگر یکی یك شمع روشن کرده، در دست گرفتند. به من‌هم یك شمع روشن‌کرده دادند. در مقابل‌مرقدمطهر ایستادم. سید‌خطیب

ترتیب زیارت شاه

۴۹ــ مؤتمن‌الملك همان میرزا سعیدخان است و درینجا لقب را بمانند منصب او استعمال کرده است یا «واو» زیادست.

خطبهٔ خیلی خوبی قرائت کــرد. بعد از آن همه به سجده افتادنــد. اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافــداه که کمال خلوص نیت دارند بــه سجده افتادند. پس از آن مجدداً بــه دارالسعاده تشریف آوردند و اجازه دادند که درها را باز کنند که مردم به‌حالت و هیئت ازدحام[۵۰] اجتماع به‌طوریکه معمول[۵۱] است برای زیارت بیایند. درها که باز شد مردم از زن و مرد هجوم کردند.

اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه هم مثل آحاد و افراد مردم در گوشه‌ای ایستادند و در پشت پنجــره بالای سر حضرت مدتی توقف کردند و ملاحظهٔ خضوع و خشوع مردم را می‌فرمودند و میل داشتند زیادتر توقف فرمایند. جمعی از فقرا درصدد خواهش و استدعاهای بیجا برآمدند و خیلی بی‌ادبانه حرکت کردند، ناچار تشریف بردند. من مدتی بعد از آن در حرم مبارک توقف کردم و برای شام به‌منزل آمدم.

به تاریخ روز پنجشنبه ۲۶ شهر شوال المکرم

توقف مشهد مقدس

امروز صبح به ارگ رفتم. اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه قبل از ناهار سوار شدند و به خواجه ربیع تشریف بردند و مقرر فرمودند من بروم فاتحه و ختم مرحوم حاجی میرزا شفیع مستوفی شیرازی [را] برچینم. خدا رحمت کند مرحوم حاجی میرزا شفیع را آدم خیلی خوبی[۵۲] بود و نیت خوب داشت. در رکاب مبارک به‌زیارت آمد و در راه و چند روز توقف مشهد بیمار شد و شدت کرد و شب سه‌شنبه ۲۴ شوال به رحمت خدا رفت و او را در پشت حرم مبارک که مرحوم حاجی قوام را دفن کرده‌اند، او را نیز آنجا دفن کردند. یعنی جای قبری در پهلوی قبــر مرحوم حاجی قوام بود که بــرای

ختم میرزا شفیع شیرازی

۵۰ـ اصل: ازدهام
۵۱ـ اصل: مشغول
۵۲ـ اصل=خوب

کسان خویش تهیه کرده بود. چون از او کسی دیگر آنجا فوت نشده بود حاجی را به حکم همایونی آنجا دفن کردند.

خلاصه من و آقای امین‌السلطان و جناب امین‌السلطنه در دورشکه نشسته از ارگ به خانه[ای] که منزل حاجی بود و مقرب‌الخاقان میرزاسید کاظم مستوفی هم آنجا بود و متحمل این زحمات بود رفتیم. در راه هم آقای امین‌السلطان قدری انگور گفتند خریدند، آنجا صرف شد و قدری آنجا نشستیم. به کسان او و همراهان او سرسلامتی گفتم و از آنجا به صحن مقدس و حرم مبارک رفتیم. حرم مبارک را برای آمدن اهل حرم شاهنشاهی قرق کرده بودند. به فراغت طواف و زیارت شد. و آمدیم به طرف منزل. جنابان امین‌السلطنه و امین‌السلطان آمدند منزل من. قدری راحت کردند و رفتند. بعد از آن من در میان حیاط قدری روی صندلی و کنار حوض نشستم. چندنفر پیش من آمدند. در این بین نواب والا جهانسوز میرزا و نواب والا سیف‌الدوله عبوراً از طرف باغ آمدند که بروند منزل سرکار ایلخانی. من هم رفتم. آنجا بودیم. نماز مغرب و عشا را در آنجا خواندم و رفتم به صحن مقدس. شب جمعه بود. در میان حرم مبارک تا چهار ساعت از شب گذشته مشغول زیارت و نماز بودم و استدعای قضای حوائج کردم که انشاءالله قبول بود.

وقت ورود به صحن مقدس جناب جلالت‌مآب آقای عضدالملک دام اقباله هم رسیدند. قدری را در حرم مطهر با ایشان بودیم. پس از آن ایشان از حرم بیرون رفتند. من مشغول بودم. دیدم آقای امین‌السلطان آنجا هستند. و اظهار کردند که حاجی میرزا سید محمد رئیس آستانهٔ مبارک امشب را از جناب آقای عضدالملک و شما وعده گرفته است.

خلاصه آمدیم به صحن مقدس و جناب آقای عضدالملک را برداشته و رفتیم به خانهٔ جناب آقا. نزدیک به حرم و صحن مقدس بود. آقای زیندار باشی هم آنجا منزل داشت. در ساعت پنج آنجا رفتیم به خانهٔ جناب آقا. نزدیک به حرم و صحن مقدس بود. آقای

زیندارباشی هم آنجا منزل داشت. در ساعت پنج آنجا رفتیم. شام خوردیم. در ساعت هفت مجدداً به حرم مبارک مشرف شدم و زیارت مجدد کرده، آمدم منزل. هوا خیلی گرم بود. من میان اطاق خوابیده بودم. خوابم نبرد و فکر می‌کردم که مآل کار من چه خواهد شد.

روز جمعه ۲۷ ـ توقف شهر مشهد مقدس

تنخواه سفر بازگشت

امروز صبح برای تهیهٔ مراجعت از مشهد در فکر تنخواه بودم و خجالت می‌کشیدم از مردم که با حالت بیکاری و مأیوسی آنها از اصلاح کار من باز تنخواه قرض بخواهم. با هزار ملاحظه باز ناچار تلگرافی به حاجی امین دارالضرب که حاجی محمد حسن باشد کردم، که چهارصد و پنجاه تومان حوالد بدهد. چون وقت‌حرکت‌از طهران هم حقیقت همراهی او مرا فرستاد.

مثنوی را چون تو مبدأ بوده‌ای گر فزون‌گردد تواش افزوده‌ای

پس از آن فراش آمدکه اعلیحضرت‌همایونی احضار فرموده‌اند. قبل از ناهار سوار دورشکه شده، رفتیم به دیوانخانهٔ ارگ. نواب مستطاب والا رکن‌الدوله و جمعی در تالار بودند. من رفتم بالاخانه منزل آقای امین‌السلطنه. تهیهٔ خلعت خدام آستانهٔ مبارکه را می‌دیدند. برای رئیس‌آستانه و فراشباشی و سرکشیکها عصای‌سرمرصع مرحمت شده بود. برای اعتمادالتولیه و معتمدالتولیه و معین‌التولیه جبه مرحمت شده بود. برای سایرین هم به اختلاف و تفاوت شال و غیره. به نواب مستطاب والا رکن‌الدوله سردوش‌الماس، نواب معین‌الدوله سرداری شمسه‌دار، میرزا اسمعیل لشکرنویس باشی خراسان عصا مرحمت شده، عمادالملك حاکم طبس نشان و حمایل امیرتومانی، امیر قاین شمشیر جواهروحمایل امیر نویانی، سهام‌الدوله حاکم بجنورد و به سایر از این قبیل مرحمتها شد. ناهار را آنجا خوردم. قرار بود با جناب جلالت‌مآب آقای عضدالملك منزل نواب والا جهانسوز میرزا بروم که‌در بیرون دروازهٔ بالا خیابان چادر زده بودند. من نتوانستم بروم.

خلعتها

خلاصه تا بعد از ظهر آنجا بودم. جمعی از بلوچها عارض بودند که از بابت مالیات به‌ماها زیادتی‌شده و می‌شود. داد و بیداد داشتند. دو روز قبل یك نفر از کسبهٔ بازار که اسمش حاجی هدایت صراف بود تنخواهی از ورثهٔ شخصی پیش او گذاشته بودند. ورثه عارض شده بودند. من گفتم بگیرند برسانند. نایب فراشخانهٔ مبارکه که علی‌آقا پسر کربلائی عسکر بود او را نگاه داشته بود که حق عارض را بگیرد و برساند. میرزا معصوم‌خان کارپرداز نوشته‌بود که میرزا کریم‌بیك که وکیل و مأمور دولت بهیهٔ روسیه است می‌گوید که این صراف منسوب به وکالتخانهٔ روس است و حبس او مخالف عهدنامه است. مراتب را در روزنامهٔ خاکپای مبارك هم عرض کرده بودند. من حاجی میرزا هدایت را گفتم نزد میرزا معصوم‌خان ببرند. ولی این رشته در خراسان طولانی می‌شود. اگر بنا باشد هرکس یا کاسبی اسباب کاری برای وکیل دولت روس بشود و خود را تبعهٔ آنها محسوب نماید و کارگزار دولت علیهٔ ایران اظهار ضعف نماید اکثر از مردم این کار را خواهند کرد. آنچه از مردم سرحدی هستند رفته رفته به طرف عشق‌آباد می‌روند. اهل شهر مشهد هم برای وسیلهٔ کارهای‌بی‌معنی خودشان را به یك اسمی آنجا ملحق می‌نمایند. خیلی اسباب مرارت خواهد شد.

صراف تبعهٔ روس

خلاصه پنج ساعت به غروب مانده اعلیحضرت همایونی روحنا فداه مرا احضار فرمودند. رفتم و مشرف شدم. جمعی از عملهٔ خلوت حاضر بودند: امین‌السلطنه، مجدالدوله، مجدالملك، حکیم‌الممالك، عمیدالملك، آقای محقق، سیف‌الدوله، سیف‌الملك، چند نفر دیگر. امین‌السلطان [و] امین خلوت هم در حضور نشسته بودند. پاره‌ای فرامین و غیره را به صحهٔ مبارك می‌رسانند. بعد از فراغت از آن کارها به من اذن جلوس در حضور دادند. سایرین بیرون رفتند. امین السلطان هم حاضربوداذن جلوس دادند. بعضی فقرات فرمودند. از میرزا معصوم‌خان هم مذاکره شد. بعد از آن فرمودند فردا که روز شنبه است چهار ساعت به غروب مانده منزل نواب والا رکن‌الدوله

برویم و کتابچهٔ جمع و خرج آستانهٔ مبارکه را که از بابت یونت‌ئیل نواب والا شاهزاده دخیل بوده و نوشته‌اند دیـده شود. پس از آن مرخص شدم.

در کریاس قلیانی[۵۳] کشیدم و آمدم منزل قـدری راحت شدم. یك ساعت به غروب مانده سرکار ایلخانی آمدند. پس از آن سردار محمد هاشم‌خان افغان آمدند مدتی نشسته صحبتها کردیم. برای او از طرف همایونی روحنافداه یك عکس مبارك و انفیه‌دان الماس و دستخط التفاتی مرحمت شده بود. تشکر می‌کرد. او هم پیشکشهای خوب داده بود. و امروز چهار پسر طفل سردار عبدالله‌خـان افغان برادر شاهنواز خان که در جنگ قندهار و کابل با ایوب خان رفته بودند و متصل شده بودند به حضور آوردند. آنها فراراً و بیکس و پریشان از قندهار آمده‌اند. اعلیحضرت همایـونی سیصد و پنجاه تومان به چهار نفـر مواجب دادند و دستخط مرحمت کردند و غلهٔ قوچان را هم از قرار دو تومان دستخط مرحمت فـرمودند که همه ساله از شجاع‌الملك دریافت شود و محسناتی در غیاب به من و امین‌السلطان می‌فرمودند.

در هر حال وقت نماز مغرب در باغ منزل سرکار ایلخانی بودم و از آنجا از راه مریضخانه به صحن مقدس و حرم مبارك رفتم. در عرض راه جناب آقای عضدالملك دام اقباله را دیدم. با جناب آقا میرزا عبدالله به طرف منزل‌رفتند. ایشان امروز ناهار منزل سرکار جهانسوز میرزا و عصر به خواجه ربیع علیه‌الرحمه رفته بودند. و از آنجا به زیارت آستانهٔ مبارکه آمده و به منزل می‌رفتند. من به صحن مقدس می‌رفتم. در منـزل آقا میرزا داود فـراشباشی شربت خوردم و نماز مغرب و عشا کرده از آنجا به حـرم مبارك رفتم، زیارت کرده، احوالم خوب نیست بـه منزل آمدم. در سه ساعت از شب گذشته به منزل آمدم.

۵۳ـ اصل = غلیانی

شنبه ۲۸ شهر شوال المکرم

توقف مشهد مقدس

امروز در منزل بودم. جمعی دیدن آمدند. بعد از آن ملاباشی مرحوم جلال‌الدوله[۵۴] که سابقاً با من آشنا بود و در مدرسهٔ صدر طهران که من درس می‌خواندم او هم حجره داشت و حالا سی و هشت سال است که من با او آشنائی دارم. قدری با او از اعمال خدام آستانهٔ مقدسه گفتگو شد او رفت. سرکار ایلخانی دام مجده و آقای حاجب‌الدوله دام مجده آمدند. ناهار با ایشان صرف کردیم.

خبر آوردند که حکم همایونی است. پیشخانه روز یکشنبه ۲۹ باید به طرق بروند. آنها برخاسته رفتند. من قدری گردش کردم. پسر نواب معین‌الدوله از باغ پیش من آمد. با او قدری حرف زدم. پس از آن میان حیاط دست و رو را شستم، وضو گرفتم. در باب مال کرایه و خرجی راه و غیره حرف می‌زدم. دویست و پنجاه تومان فرستادم آقا میرزا شکرالله از سرکار حاجب‌الدوله گرفت، به‌فراش و نوکر و غیره قسمت‌کردند. تا بعد تهیهٔ تنخواه دیگر بشود. نزدیك غروب بود رفتیم باغ سالار که منزل سرکار ایلخانی است. نواب جهانسوز میرزا هم آنجا بودند.

شمشیرهای آستانه

امروز اعلیحضرت همایونی روحنافداه سه ساعت به غروب مانده به صحن مقدس آمدند. من نبودم. چند شمشیر از شمشیرهای حضرت را ملاحظه فرموده بودند و زیارت فرموده مراجعت کردند. من با سرکار ایلخانی و نواب والا جهانسوز میرزا شب را میهمان حاجی میرزا محمدرضای مستشارالملك که تازه به لقب مؤتمن‌السلطنه مفتخر شده، بودیم. به‌اتفاق رفتیم به حرم مبارك. نماز در سر قبر مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار در توحیدخانه که در

۵۴ـ جناب میرزا محمدقلی پسر..... است (حاشیه به‌خط امین‌لشکر. نقطه‌چین خوانا نیست.)

مقابل مرقد منور است کردیم و بعد از آن طواف و زیارت نموده، از راه بازار به خانهٔ قدیم مستشارالملك رفتیم. عمارت خوبی بود و تدارك خوبی دیده بود. چراغ زیادی‌گذاشته بود. تا ساعت‌پنج آنجا بودیم. حاجی میرزا محمدعلی برادر مرحوم حاجی میرزا حسینعلی وزیر آستانه آنجا آمدند. در باب طلب از حشمت‌الملك امیر قاین مذاکرات کرد. بعد از ساعت پنج آمدیم منزل.

امروز عصر عریضه به خاکپای مبارك شاهنشاهی نوشته دادم پیشخدمت برد بمقرب‌الخاقان معتمدالحرم داد که به‌حضور مبارك برساند. شب را از پهلوی مسجد چهل پایه به طرف منزل آمدیم. میرزا امین آمده قدری روزنامهٔ «اطلاع» را قرائت‌کرد و مرا مشغول کرد تا خوابیدیم.

یکشنبه ۲۹ شهر شوال

امروز صبح برخاستم رفتم حمام. از حمام بیرون آمدم. حسب الامر همایونی مقرر شده بود در منزل نواب اشرف والا رکن‌الدوله حکمران خراسان برای رسیدگی و قرائت جمع و خرج یونت‌ئیل آستانهٔ مقدسه با جمعی‌آنجا حاضرشویم. من زودتر آنجا حاضر شدم. بعد از من امین‌السلطان و میرزا سید کاظم مستوفی و میرزا تقی وکیل لشکر و میرزا شفیع قزوینی اعتمادالتولیه و حاجی میرزا بابای تحویلدار حضرت و حاجی میرزا سید محمد رئیس آستانهٔ مبارکه و مستشارالملك مؤتمن‌السلطنهٔ حالیه وزیر خراسان نیز حاضر شدند جمع و خرج آستانهٔ مبارکه قرائت شد. چون آن‌طوری که نوشته شده بود با آنچه مکنون خاطر همایونی‌بود مطابقه‌نداشت من به میرزا شفیع اعتمادالتولیه دستورالعمل دادم که جمع موقوفات و نذورات حضرت را بنویسند و مواجب خدام و مخارج کارخانهٔ خدام و زوار و صرف روشنائی و سایر مصارف استمراری را موافق معمول سابق که جناب جلالت‌مآب وزیر امور خارجه متولی بودند بنویسند و آنچه باقی می‌ماند معلوم شود که‌از مال حضرت چه اضافه

جمع موقوفات

می‌ماند که از آن وجه بــه مصرف خیریه که لازم باشد به اجــازهٔ همایونی برسد. قرار شد که میرزا شفیع اعتمادالتولیه از این قرار صورت بنویسد که به عرض برسد.

و در این جمع و خرج یونت ئیل که نوشته شده بود تخمیناً بقدر هشت هزار تومان نقد و هزار خروار غله نزد مؤدی و غیره باقــی مانده بود که باید علاوه جمع قوی‌ئیل شود. و آنچه از این عمل و مذاکرات استنباط شد در عمل آستانه مراقبت کاملی نشده است.

عمل آستانه

بعد از انقضای این کار ناهار در خدمت شاهزاده صرف شد و من آمدم منزل قدری راحت کردم. از قراری که مذکور شد اعلیحضرت همایونی برای بازدید قورخانهٔ ارگ که در دست عباسقلی‌خان برادر آقای امین‌السلطنه است تشریف‌فرما شدند. نشان و حمایل سرتیپی اول به امیرزاده پسر نواب والا رکن‌الدوله مرحمت شد، و نشان و حمایل سرهنگی به عباسقلی‌خان برادر امین‌السلطنه نیز مرحمت‌شد.

و طرف عصر به یك باغ سالار که منزل سرکار ایلخانی است رفتم. قهوه و قلیانی صرف شد. چون برای تهیهٔ رفتن تنخواه موجود نبود حواسم پریشان بود. اول شب به زیارت رفتم. شام را در منزل خوردم و خوابیدم. یك ساعت به اذان صبح مانده که وقت مناجات بود به عزم زیارت آستانهٔ مقدسه رفتم. زیارت و طواف نموده طلب قضای حاجت از آستان حضرت امام ثامن کردم. اموات احباء و اصدقا را از دعا فراموش نکردم. نماز صبح را در حرم مطهر کردم. از حرم بیرون آمدم. در صحن مقدس آقای مجدالدوله و ایشیك آقاسی‌باشی ظهیرالدوله بودند و ملاقات شد. فرستادیم از پیش آقای علاءالدوله که شب را در صحن مقدس بیتوته کرده بودم چای و قلیان آوردند و از منزل سرکار ظهیرالدوله کــه نزدیك به صحن بــود چای و قلیان آوردند. یکی دو قلیان به اتفاق ایشان صرف شد. بعد از آن مجدداً به حرم مبارك برای حــرمخانهٔ همایونی خلوت کرده بودند مشرف شدم. زیارت مخصوص کردم. عریضه که روز قبل به خاکپای مبارك عرض شده بود به توسط معتمدالحرم جواب آن به دستخط مبارك

نزدیك به مغرب رسید و دویست تومان هم برات حاجی محمد حسن به حوالهٔ حاجی ابوالقاسم ملك‌التجار اخوی او به واسطهٔ تلگراف رسید.

قربان خاکپای جواهرآسای اقدس همایونت شوم.

عریضهٔ امین لشکر

برای نوکر عیب و خفتی بالاتر از این نیست که نتواند مصدر خدمتی بشود. علاوه به سر زبانها هم بیفتد. غلام خانه‌زاد هیچوقت قابل کاری‌نبود. هرچه پیش‌آمد به‌تفضلات پادشاهانهٔ روحنافداه بود. در این سفر هم که در التزام رکاب مبارك مفتخر شد با کمال مباهات تشکر مراحم همایونی روحنافداه را دارد. ولی حقیقت این است متحیر است‌که چه‌قسم و به‌چه رو معاودت‌کند. هریك از چاکران دولت به تفاوت مورد مرحمتی هستند و به کاری و مشغلهٔ خاطر مبارك به آنها توجه دارد و حفظ اطراف و مراتب خود را می‌کنند. این غلام را با این طول مدت و تکالیف حدود چاکری بی‌اسم و رسم، آیا ممکن است که باز اثری باقی بماند و روی کسی را ببیند. عرضی ندارد. از این عرض و جسارت عاجزانه به همین امام علیه‌السلام کمال شرمساری در خاکپای مبارك دارد. از آنجا که به نیت پاک و ارادهٔ خاطر مهر مظاهر همایونی روحنا فداه امیدوار بوده است جسارت کرد. شرط درستکاری نوکر تحصیل رضای خاطر مبارك ولی‌نعمت کل است و امیدوارم تا عمر باقی است اگر به‌گدائی هم برسم از این‌عقیده تجاوز نکنند. و این عریضه حسن طلب کار و خدمتی در این مملکت نیست. البته صلاح کار مملکت را قبلهٔ عالم و عالمیان روحنافداه از محاسن و معایب بهتر از هرکس می‌دانند. هرچه اقتضای وقت است مقرر فرموده‌اند. غلام جان نثار اگر خدا بخواهد و سایهٔ خدا توجه بفرمایند در خدمات رکاب و درباری بهتر اسباب خدمت می‌تواند بشود.

بدبختی این‌طور پیش آورده. استدعا و مسئلت دارد که یك
قسمی غلام خانه‌زاد در رکاب مبارك به‌طهران معاودت
نماید که روی ملاقات مردم و حفظ مراتب چاکری را
داشته باشد. تا ارادهٔ همایونی روحنا فداه چه اقتضا فرموده باشد.
تا ورود طهرا نمی‌خواست عرضی به‌خاکپای‌مبارك بکند.
چون از آنجا و اینجا پاره‌ای چیزها از مردم شنیده شد به
طوری که خیلی مایهٔ پریشانی خیال غلام و خفت و سر-
شکستگی است اضطراراً جسارت کرد. اگر در این سفر
تحمل خرج و ضرری کرده محض کمال شوق به چاکری و
ملازمت خاکپای مبارك بود که مادام‌العمر منتهای آرزو
و آمال غلام است. این‌قسم ضررها در چاکری نقلی‌نیست.
شماتت و خفت را نمی‌توان متحمل شد. الطاف ملوکانه
حکم می‌فرماید که بعضی اشخاص بودند که پیش دست
غلام مشغول کار بوده‌اند حالا هریك صاحب القاب و
امتیاز شده و می‌شوند و غلام جان‌نثار اسباب مضحکه
می‌شود. دیگر عرضی ندارد. امر امر مبارك است.[۵۵]

به تاریخ روز دوشنبه سلخ شهر شوال

توقف مشهد مقدس

امروز بعد از آنکه از حرم مبارك و صحن مقدس مراجعت
کردم قدری خوابیدم. بعد از آن برخاسته در فکر تدارك حرکت از
مشهد بودم. افسوس و اندوهم این بود که بعد از عمری که‌خداوند
زیارت آستانهٔ حضرت را قسمت من نمود، اضطراراً توقف ما در
آستانهٔ مقدسه کم شد، به همه جهت بیست روز بیشتر مهلت توقف
نشد. خلاصه مال مکاری حاضر، قدری از کرایهٔ آن داده شد و اسامی

۵۵- متن عریضه به خط خودش(غیر از خط متن) است.

مکاری که حامل بنه است از این قرار است: حاجی حسین عرب، حاجی ناصر و خمیس که از اهل کاظمین هستند. مال انها را از قرار روزی هر رأس سی شاهی کرایه کردم و قریب شصت رأس مال از آنها کرایه شد. و عالیجاه میرزا شکرالله را برای حاضر کردن وجه برات دویست تومان نزد ملك‌التجار فرستادم و تنخواه از برای حرکت و خرج راه کافی نیست. بقدر هفتصد تومان تنخواه دیگر لازم است که با کمال امساك خود را به طهران برسانیم.

ناهار امروز را با سرکار ایلخانی در منزل اقای حاجب‌الدوله صرف کردیم و در این سفر از ایشان کمال مهربانی و خصوصیت نسبت به من به عمل آمد. بعد از ناهار قدری خوابیدیم. چهار ساعت به غروب مانده میرزا عبدالله پیشخدمت را نزد جناب آقای عضد‌الملك فرستادم که ببینم خیال ایشان چه چیز هست و چه وقت به حرم مبارك مشرف می‌شوند؟ بقدر سه ساعت به غروب مانده اعلیحضرت همایون به عزم زیارت آستانهٔ مقدسه مشرف شدند. چون از درب منزلی که من بودم عبور می‌فرمودند من خود را حاضر کرده در رکاب مبارك رفتم. صحن مقدس و حرم مبارك را خلوت کرده بودند. اعلیحضرت همایونی با معدودی از عمله خلوت و نواب والا رکن‌الدوله و غیره با کمال خضوع و خشوع به زیارت آستان مبارك مشرف شدند.

در آن وقت جنابان حاجی شیخ محمد تقی بجنوردی و حاجی شیخ عبدالرحیم بروجردی که هردو در مشهد به اجتهاد معروف بودند حاضر بودند. نواب رکن‌الدوله معرفی ایشان را به حضور مبارك نمودند. وقت ورود به حرم قمه‌ای که در کمر اعلیحضرت شاهنشاهی بود بیرون آوردند به‌عمله خلوت سپردند. بعد از زیارت و طواف حرم مبارك درب ضریح مبارك را باز کردند. در میان ضریح مبارك سجاده انداخته و چراغ گذارده بودند. اعلیحضرت همایونی با نیت صاف و خالص میان ضریح مطهر مشرف شدند. به فاصلهٔ چند دقیقه بیرون تشریف آوردند و مجدداً ایستادند تا درب

ضریح مطهر مقفل شد. از آنجا به تحویل خانه که درب آن به دار۔
الحفاظ است تشریف بردند. بعضی شمشیرها و اسبابی که متعلق به
حضرت است تماشا کردند. از آنجا بیرون تشریف آوردند. مجدداً در
حرم مبارک طواف کردند و تشریف بردند.

در حقیقت امروز زیارت وداع و مرخصی بود. من مجدداً در
حرم مطهر مشرف شده زیارت مخصوصی نموده، نماز ظهر و عصر
را کرده به طوری رقت به من دست داد که نتوانستم خودداری بکنم.
قدری که به حالت آمدم و چشم باز کردم دیدم جناب عضدالملک
پهلوی من ایستاده نماز می‌کند. نسبت به من زیاد مهربانی می۔
کردند. چون ایشان کتابخانهٔ مبارک را ندیده بودند به اتفاق ایشان
به بالاخانهٔ کتابخانهٔ مبارکه رفتم. نواب اوکتای قاآن میرزا که
کتابدار آنجا است همراه بودند. چند جلد کتاب و مرقع دیده شد و
سه جلد قرآن خط حضرت امیر (ع) و حضرت سید سجاد و امام
موسی کاظم که به‌خط کوفی نوشته شده بود و مترجم، و شیخ بهائی
در دو جلد آنها در زمان شاه عباس تصدیق نوشته و مهر کرده
بودند. شربت و چای و قلیان صرف شد. از آنجا بیرون آمدم.

ابلاغی حسب‌الامر از آقای امین‌السلطان رسید که مقرر شده‌بود
فردا که سه‌شنبه غره است بدون آنکه از همراهان کسی عقب بماند
باید حرکت کرد. به سایرین هم همین‌طور نوشته بودند. همهٔ آدمهای
من و کارهای من معطل و برای تدارک هم تنخواه کافی نبود و با
این حالت ناچار اسباب حرکت فردا را گفتم فراهم نمایند که انشاء۔
الله حرکت شود. و جناب رزی* پسر ملاحسین معروف به ترکمان
هم که آدم بامزه‌ای است پیش من است. شامی صرف شد و خوابیدیم
که انشاءالله وقت سحر به حرم مطهر مشرف شویم.

روز سه‌شنبه غرهٔ شهر ذی‌قعدة الحرام

امروز روز حرکت از مشهد مقدس و مرخصی از آستانهٔ مبارکهٔ

* شاید: رضی

حضرت امام (ع) است. در حالی که از این سفر ممکن نشد که به‌کام دل زیارت کامل بشود. اسباب حیرت و افسوس شد که در پنج ماه سفر ذهاباً و ایاباً و تحمل هزار ناملایم و مشقت و خسارت شدیم و مقصود کلی و نتیجه زیارت آستانهٔ مبارکه بود، زیاده از بیست روز توقف شهر مشهد نبود. ولی اکثر روزها را حرم مطهر و صحن مقدس قرق بودکه حرمخانهٔ همایونی به زیارت مشرف می‌شدند و مردم دیگر محروم می‌ماندند. خودمان هم به طوری گرفتار و آلوده بودیم که کمتر می‌توانستیم‌در موقع زیارت حاضر شویم. وقتی هم که مشرف می‌شدیم، هجوم مردم و ازدیاد و شدت همه طبقات مانع از حالت خضوع و خشوع‌بود. اگرچه من در موقعهای‌مخصوص و خلوت و اوقات قورق و نیمه شبها مکرر مشرف می‌شدم. ولی بر مردم خیلی سخت بود. وقت هم کم بود. اقلا چهل روز توقف و نعمت سعادت زیارت لازم بود.

قرق حرم

در هر حال با هزار افسوس وقت صبح یعنی قبل از اذان صبح به حرم مبارک مشرف شدم. زیارت و نماز کرده، تجدید عرایض و مستدعیات خود را از صاحب مرقد و ضریح مطهر کردم و استدعا و مسئلت کرده‌ام، اگر اصلاح و گشایشی در امورات من مصلحت‌نیست در مرگ و فوت من انشاءالله تعجیل شود که بیشتر از این ناملایمات و گرفتاریها را نبینم. جناب آقای عضدالملك هم از نیمهٔ شب در صحن مقدس آمده بودند مرا ملاقات کردند. قرار شد با ایشان خودمان زودتر سوار شده به منزل طرق که منزل اول ودو فرسخی شهر مشهد است برویم. بعد آدمها و بنه و غیره حرکت نمایند. آمدیم منزل سرکار ایلخانی و از آنجا به منزل من که عمارت باغ آصف‌الدوله است آمدیم. یکی دو ساعت معطل شدند. میرزا شکرالله و عبدالله‌خان رفته بودند بازار که پولی بیاورند. محمدخان که ناظر است او هم به‌خیال خودش حرکت می‌کرد که تنخواهی بگیرد که به اسم و بهانهٔ تدارك کارخانه خودش را مشغول دارد. پیشخدمتها و سایرین هم که هر یکی پنج تومان و شش تومان برای حرکت تقسیم

کرده بودم بگیرند دنبال خیال خودشان بودند.

در هر حال با جناب آقای عضدالملك و سرکار ایلخانی مجدداً به صحن مقدس آمدیم. و از بیرون مقابل پنجرهٔ توحیدخانه که رو به روی بقعهٔ مبارك است ایستادیم. آقا سید حسن زیارت‌نامه‌خوان زیارت خواندند و با کمال حسرت و افسوس از حضور مبارك حضرت مرخص شدیم. سوار کالسکهٔ‌جناب عضدالملك دام اقباله‌شده از پائین خیابان به طرف طرق آمدیم. از آدمهای من احدی همراه نبود. [۵۶ و این آدمهای بی‌تربیت نه ملاحظهٔ آبروی من و نه‌ملاحظهٔ خودشان را دارند. در......۵۷ من یك نفر همراه نبود. در چادر جناب آقای عضدالملك دام‌اقباله ناهار خورده خوابیدم. اعلیحضرت همایونی روحنافداه ناهار را در طرق میل فرمودند، و برای اینکه شاهنشاه بدانند ماها در شهر توقف نکرده‌ایم جناب آقای عضدالملك به حضور رفتند. وقت عصر ساری اصلان و آقای زیندار باشی آنجا آمدند. چای صرف شد.

من به چادر خودم آمدم دیدم نه کارخانه رسیده، نه صندوقخانه نه‌مفرش.میرزا عبدالله آمد..۵۸.یوسف و حاجی نعمت‌الله دیر رسیدند. میرزا... هم وقت عصر آمده بود... و اسبها هم رسیده بود. از این... کاغذ می‌رسید به صورت .... تومان مشیرلشکر رسید و.... نوشته بود در طهران قدری خرما و در..... دو کله قند داده‌ام و بیست و چهار هزار قیمت آن است. من سه تومان برای او فرستادم و این سید قدری بی‌مزه است. روزی هم که شاهنشاه به حرم مبارك و کتابخانه تشریف بردند این سید آنجا عرضهای خنك کرد و از قرار که گفتند حسنعلی.... هم امروز از شهر پیاده آمده بودند و امشب هیچ چیز برای من نرسید۵۹] . چراغ هم در منزل

۵۶ــ مطالب درون [ ] در حاشیه و به خط امین‌لشکر است.

۵۷ــ چند کلمه سیاه شده.

۵۸ــ موارد نقطه‌چین غیرقابل قرائت بوده.

۵۹ــ تا اینجا در حاشیه خط امین‌لشکر است.

جناب آقای عضدالملك دام اقباله آوردند و با کلی اوقات تلخی مشغول نماز شدم. و نمی‌دانم با این حالت حاشیه دیگر مآل کار و عاقبت امورات من چه خواهد شد. افوض امری الی‌الله.

نواب والا رکن‌الدوله بعد از ورود موکب همایون به طرق مرخص شده به شهر رفت. امشب کارخانه نرسیده بود. باقر آدم محمدخان را کتك و توسری زیاد دادم زدند. مشهدی مهدی را هم زدند. محمدخان در شهر مانده بود که مجموعهٔ شام از منزل جناب آقای عضدالملك برای من آوردند. هوای شب هم سرد بود. خلاصه با کمال اوقات تلخی خوابیدیم. طرق جای معتبری و وقف آستانهٔ مبارکه است و استعداد منافع زیاد دارد. آنچه شنیده شد ده هزار تومان نقد و سه هزار خروار غله عمل حالیهٔ آنجا است.

روز چهارشنبه دویم شهر ذی‌قعدةالحرام

منزل شریف‌آباد

امروز صبح برخاسته منتظر آن نشده که اعلیحضرت همایونی روحنافداه سوار بشوند. من سوار دورشکه شده عازم شدم و منزل امروز چهار فرسخ است. بقدر دو فرسخ و نیم آمدم به کلاتهٔ‌رمضان خان قراسوران‌باشی که در کنار راه و طرف یمین‌است رسیدم. یعنی از منزل که حرکت شد در دو جا دو تپهٔ بلند بود و گنبد مطهر دیده می‌شد. با کمال حسرت زیارت وداع کردم. در روی یك تپه ــ که تپهٔ سلام می‌گفتند ــ مرحوم میرزا محمدخان قاجار سپهسالار سنگ‌سیاه بلندی نصب کرده و زیارت‌نامه حك کرده‌اند و یك‌روی آن هم بنائی که در ساختن این راه کرده یادگار نوشته‌اند. من در دو جا که گنبد مطهر را می‌دیدم از دور زیارت کردم و با نهایت غصه و اندوه گذشتم، تا به کلاتهٔ رمضان خان رسیدم.

از دور تیپ و جمعیت موکب همایونی دیده شد که نزدیك بود برسند. من گفتم ناهار و آفتاب‌گردان مرا آنجا بردند و میان باغچه

حاضر نمایند. در این بین دیدم آقـای امین‌السلطان و آقای امین‌السلطنه و مؤتمن‌السلطنه هم برای ناهار آنجا آمدند. بلافاصله جناب جلالت‌مآب آقای عضدالملك دام مجده نیز به خیال اینکه اینجا ناهار صرف نمایند سردار هاشم‌خان افغـان هم با برادر کوچکش آمدند. قدری نشستیم. پس از آن آفتاب‌گـردان مرا حاضر کـردند. جناب عضدالملك و من و سردار هاشم‌خان جدا ناهار خوردیم. آقای امین‌السلطنه و امین‌السلطان و مؤتمن‌السلطـنه هم علیحده برای نـاهـار رفتند. این مزرعه‌ای است کـه آب چندان ندارد. چشمهٔ مختصری دارد و دو سه خانـوار هم در آنجا است. مستشار می‌گفت کـه این مزرعه را من و میرزا محمدحسین هراتی خریده‌ایم. ولی استعدادی دارد که آنجا برای تفرج و ییلاق خیلی خوب است.

خلاصه ناهار صرف شد. من قدری خوابیدم. سه ساعت به‌غروب مانده چای صرف شد و حرکت کـردم. قدری با کالسکه و دورشکه حرکت کردیم. راه امروز نشیب و فراز زیاد داشت. با اینکه تعمیر کرده بودند با نهایت صعوبت حـرکت شد و مال بنه و دورشکهٔ من عیب کرد. من از دورشکه پیاده شده و سوار شدم، از راه سنگلاخی که خیلی بد بود عبور کردیم. در عرض راه یك شتر و یك قاطر افتاد و یك اسب غلام هم در حالت مردن بود. از کلاتهٔ رمضان خان تا شریف آباد یك فرسخ و نیم بود. نیم ساعت به‌غروب مانده به‌منزل رسیدیم. سردار هاشم‌خان با برادرش به چادر من آمدنـد. قهوه صرف شد و رفتند. چادر حکیم‌باشی طولوزن پهلوی‌چادر من‌هم که در میان باغچه بود. قدری فاصله چادر سرکار ایلخانی بود. ایشان محض مهربانی دیدن من آمدند. نواب والا اسحق میرزای میرآخور حضرت ولیعهد که منزل ایشان در چادر جنـاب عضدالملك دام اقباله است دیدن من آمدند. یکی دو نفر از خوانین خراسان هم دیـدن من آمدند. سید شمس‌السادات هم که نیابت از طرف حضرت والا ولیعهد روحی‌فداه در خدمت آستانه دارد برای من شیرینی آورده بود. قدری مشغول شدیم.

شریف‌آباد جای بدی نیست. ولی وسعت ندارد. یك کاروانسرای قدیم دارد که از عهد شاه عباس است و یك کاروانسرا و آبادی هم مرحوم حسین‌خان شاهسون نظام‌الدوله بنا کرده ناتمام است. در باغچه‌ای که منزل ما بود درخت مو و انگور بود، ولی آخر انگور آنها بود. بستان خیاری هم بودکه تمام شده بود. چند دانه خیار بدترکیب سیدی شیرازی که دو سال‌است اینجا به‌رعیتی‌مشغول است و مستأجر باغچه است برای من آورد. چند دانه نان هم فتح‌الله خان ناظم‌برادر شاطرباشی بشیرالدوله فرستاده بود. اول شب نماز کردم با نواب اسحق میرزا مشغول حرف شدیم تا ساعت چهار از شب گذشته شامی حاضر کردند صرف شد. خوابیدیم. کسالت و خیال مانع از خواب بود. اکثر را بیدار بودیم. نزدیك اذان صبح قدری خوابم برد. حمام لازم شد. اوقاتم تلخ بود. تحقیق کردم در این شریف‌آباد گفتند حمامی است. فرستادم آمدند گفتند خلوت است و بد نیست. رفتم به آن حمام. فی‌الواقع دراین راه حمام این طور تازگی داشت. گفتند مرحوم حسین‌خان نظام‌الدوله تعمیر کرده‌است. وقتی‌که‌من‌حمام‌بودم آقای امین خلوت هم آمد، قلیانی کشیده بیرون آمدیم.

روز پنجشنبه سیم شهر ذی‌قعدة الحرام

منزل امروز کنار رودخانهٔ دیزآباد است و از شریف‌آباد تا آنجا چهار فرسخ است. سوار دورشکه شده قبل از حرکت موکب همایونی روحنافداه عازم منزل شدم. قدری که آمدم آقا غلامرضای منسوب جناب آقای عضدالملك دام اقباله که بسیار مرد با تقدس خوب و خیرخواه و درویش‌مسلکی است دیدم ایستاده قلیان می‌کشد. تکلیف کردم آوردم میان دورشکه و در راه با او بودم. در عرض راه کاروانسرای شاه عباسی و این آبادیها دیده نشد، تا رسیدیم به کاروانسرای دیگر که آثار شاه عباس و متصل به آبادی قریهٔ فخر داود است. گفتند از اینجا تا منزل قریب یك فرسخ‌است. گفتم ناهار را در منزل می‌خوریم. آمدم طرف منزل، چادرهای اردو را در کنار

رودخانه که در میان دره‌ای است زده بودند و سایر مردم در دو طرف رودخانه با کمال عسرت و سختی چادر زده بودند. اطراف چادر من هم جنجال بود. وقتی رسیدیم هنوز چادرها را تمام نزده بودند.

آبادیهای راه

در چادر آدمها که حاضر بود ناهاری حاضر کردند صرف شد، تا چادر خودم را فرش کـــردند آمدم و قدری خـــوابیدم. رضاقلی جلودار برای آوردن کاه و غیره رفته بود، تا یك ساعت بـــه غروب مانده مراجعت کرد. من هم سر و روئی شسته، وضو گـــرفته گفتم چای حاضر کردند. عبدالله‌خان و میرزا عبدالله مشغول چای و قلیان شدند. امروز از شریف‌آباد که سوار شدیم از طرف دست راست یك میدان تا جـــاده است، آبادی و اشجاری دیـــده شد. گفتند اسم آنجا «هاواریش» است و طرف دست چپ در روی تپه قلعهٔ چهار برجی دیده شد گفتند «تلخاب» است و پهلوی آن آبادی‌دیگر است‌که‌اسمش «بیوه‌زن» است. از آنجا تا شریف‌آباد دو فرسخ است.

از اینها که گذشتیم «فخر داود» است که با کاروانسرای شاه عباس متصل است و تا شریف‌آباد سه فرسخ است و یك قناتی دارد و آب مختصری دارد. و از آنجا هم تا دیـــزآباد یك فرسخ است. ولی اردو در کنار رودخانه بود و تا آبادی دیزآباد مسافتی زیاد دارد و از اطراف رودخـــانه زرشك زیاد داشت. و اعلیحضرت شاهنشاهی تا غروب تشریف نیاورده بودند. گفتند به شکار آهو تشریف برده‌اند. من در چادر خودم بودم. جعفرخان بیك نایب فراشخانهٔ قراچه‌داغی آنجا آمد خواهش کرد که سفارشی از او برای حاکم قراچه‌داغ که سلطان مجید میرزا پسر نواب عضدالدوله است داده شود که علاقهٔ او را متوجه بشوند. و حالا وقت نقاره‌خانه است که در پیش روی سراپرده مشغول هستند. از آثار قدیم چیزی که باقی مانده همین چکمهٔ (؟) زرد است.

نقاره‌خانه

روز جمعه چهارم شهر ذی قعدة الحرام

امروز منزل در قدمگاه‌است و چهار فرسخ است. صبح‌امروز دو

ساعت از دسته گذشته سوار شدم و به‌جهت اینکه سرماخوردگی‌داشتم خواستم با سواری تلافی کرده باشم. از طرف کوه و تپه‌ها حـرکت کردم. بقدر یك ساعت راه که رفتم به آبادی در سر راه رسیدیم که‌اسم آن «علی‌کور» بود. بقدر بیست خانوار رعیت دارد. آقای سیف‌الملك و شهاب‌الملك و آقای سیف‌الدوله شب را آنجا منزل کرده بودند. من هم پیاده شده، آنجا قلیانی کشیدم. و سوار دورشکه گـردیده روانه شدم. چند آبادی در اطراف راه بود. بعضی اسامی آنها از این قرار است: در طرف دست راست دهی بود اسمش «موشیون» هفتاد خانوار داشت. اشجار و باغات زیاد داشت. قلعهٔ دیگر موسوم به «دهنه» سی خانوار رعیت دارد. قلعهٔ دیگر و آبادی دیگر موسوم به محمدآباد بود که در سر راه واقع بود. چند ده دیگر نزدیك‌راه‌بود. یکی«دررود»بود. دیگر کریم‌آباد، حاجی‌آباد، احمدآباد و غیره. و حرمخانهٔ مبارکه در محمدآباد صرف ناهار می‌کردند.

از علی‌کور تا آنجا قریب یك فرسخ بود. از آنجا گذشتیم، بقدر یك فرسخ دیگر آمدیم به باغ شاه رسیدیم که خودشان «بغیشان» می‌ـگویند. خیلی جای پـر آب و درخت و باصفائی است. در پهلـوی بوستانی و نهر آبـی آفتاب‌گردان زدنـد. برای ناهـار پیاده شدم. اعلیحضرت همایونی روحنـافداه هم در این‌جـا میان باغی بـرای ناهار تشریف‌فرما شدند. قدری که گذشت در طرف دیگـر هم جناب آقای عضدالملك و آقای‌غلامحسین‌خان زیندار باشی آمده برای‌ناهار در سایهٔ چنار کهنی و پهلوی نهر آبی نشسته بودند. فرستادند پیش من. من هم آنجا رفتم. چون در عرض راه آقای امین‌السلطان را دیدم به طرف منـزل می‌رود و گفتند برای نظم سیورسات خـانه می‌روم، میرزا سید احمد و میرزا رضاقلی‌خان از عقب ما رسیدنـد. میرزا رضاقلی‌خان را من پیش خودم آوردم و وقت ناهار هم پیش من بود. او در آفتاب‌گـردان من نشست من رفتم. جناب آقـای عضدالملك و زیندارباشی امروز مذاکرات خوب و حرفهای تازه گفته شد، و بقدر یك ساعت آنجا توقف شد. من گفتم قدری لوبیای تازه و شلغم از آنجا

عبدالله‌خان گرفت که در منزل بدهند طبخ نمایند و آمدیم به طرف منزل که قدمگاه است.

قدمگاه جای باصفای خوبی است. درختهای کاج قدیمی داشته، حالا بعضی را بریده‌اند. کاروانسرای شاه عباسی بسیار عالی است. دکاکین خوب اطراف آن ساخته‌اند. حاجی علینقی تاجر کاشی تعمیر کرده است. سراپردهٔ همایونی را در باغ که محل قدمگاه است زده بودند. و چون حرمخانهٔ مبارکه آنجا بود ممکن نبود ماها زیارت کنیم. چادرهای ماها را قدری فاصله زده بودند. من قدری راحت کرده، وقت مغرب نواب اسحق میرزای میرآخور آنجا آمدند. شب را چون چادر آقای ظهیرالدوله ایشیك‌آقاسی باشی پهلوی چادر من بود شام را آنجا صرف کردیم. آقای حکیم‌الممالك هم آنجا آمدند. چند دست تخته نرد به‌طور شوخی بازی کردیم. در ساعت چهار آمدیم منزل و نماز کرده خوابیدیم.

روز شنبه پنجم شهر ذی‌قعدة الحرام

ورود به نیشابور

امروز صبح برخاسته، چون چند روز بود در موقع‌سواری و غیره شرفیاب خاکپای‌مبارك اعلیحضرت‌شاهنشاهی نشده‌بودم. منتظر شدم که وقت سواری در رکاب مبارك حاضر باشم. سه ساعت از دسته گذشته شلیك زنبورك سواری شد. بعد از ربع ساعت قبلهٔ عالم روحنافداه سوار کالسکه تا اندکی راه طی فرمودند. چون راه عبور کالسکه قدری ناهموار شد سوار اسب شدند. من هم در سر راه ایستاده وقت عبور با علیمردان‌خان تیموری فرمایشات می‌فرمودند و به من فرمایش نشد. قدری ایستادم. جناب عضدالملك دام مجده فرستاده بودند که با ایشان برویم قدمگاه که معروف است و چشمه که می‌گویندحضرت‌امام ثامن‌علیه‌السلام در آن چشمه غسل فرموده‌اند ببینیم. من هم مراجعت کرده، از پیش روی کاروانسرا که از بناهای

شاه عباس علیه‌الرحمه است ایشان را ملاقات کردم.

بلافاصله دیدم آقا میرزا عباسقلی فراش خلوت همایونی به تعجیل آمد که اعلیحضرت شاهنشاهی احضار فرموده‌اند. چون هنوز به زیارت قدمگاه نرفته بودیم به او گفتم شما هم بیائید این مکان شریف را زیارت کرده برویم و رفتم در عمارت قدمگاه. اول عمارت باغی است، درختهای کاج انبوه بزرگ دارد که دو مرتبه است. از آنجا به باغ محوطهٔ دیگر می‌رود. چشمه‌ای در آنجا هست و بقعه‌ای ساخته‌اند. از طرف چپ رو به قبله سنگی که نقش دوپا بود زیارت شد. زیارت‌نامه‌خوان هم زیارت ائمهٔ انام را قرائت کرد. در میان آن بقعه شمعدانی که جای چند شمع داشت و از برنج و غیره بود در وسط آن بقعه بود. بعد از زیارت بیرون آمدم. فراشی دیگر سوار آمد و تعجیل در احضار کرد. سوار دورشکه شدم و تاختم. قدری فاصله باز فراش دیگر آمد، تأکید کرد. من هم تعجیل کردم. قدری فاصله باز فراش دیگر آمد. خلاصه تعجیل در رفتن کردم. یك نفر فراش دیگر با یك نفر شاطر آمد.

پشت سرتیپ غلامان سوار اسب شده تاختم. به‌کالسکهٔ همایونی رسیدم. فرمودند کجا بودی؟ عرض کردم برای زیارت قدمگاه و دعای قبلهٔ عالم رفته بودم. فرمودند این جلگهٔ نیشابور جای بسیار خوبی است و استعداد این را داشته که پایتخت دولت باشد، و فرمودند شما ندیده بودید؟ عرض کردم من هرچه چیز خوب و تازه و جای خوب دیده‌ام در رکاب مبارك بوده. از این فقرات فرمایشات شد. پس از آن فرمودند به نظر آمد که تو دلتنگ هستی و حال اینکه ما کمال مرحمت را در حق شما داریم و به خدا خیلی دلم می‌خواست و می‌خواهد که اینجا کاری به تو محول شده باشد. تو با ما باشی. برای شما کار قحط نیست و تقصیر فلان و فلان است. از اینجا تا طهران هم باید باز در فکر بود. دیگر اینکه شنیده‌ام گفته‌اید لقب امین لشکری برای تو میمون نبود. لقب دیگر مرحمت می‌شود. من هم تشکرات کردم و عرض کردم همینقدر طوری باشد که رمقی باقی

التفات شاه

بماند. قبل از اینکه من مشرف شوم به آقای امین‌السلطان فرموده‌اند که باید یك فکری کرد. عجالتاً یك سر برات به اسم امین‌لشکر بنویسید بیاورید. این سفر خیلی خرج کرده است و لقب او هم مرحمت می‌شود. خلاصه خیلی التفات فرمودند.

در رکاب مبارك آمدیم، تا نیم فرسخ به شهر نیشابور مانده. آنجا در کنار نهری آفتاب‌گردان همایونی را زدند برای ناهار آفتاب گردان من هم نرسیده بود. با مؤتمن‌السلطنه مستشارالملك وزیر خراسان در آفتاب‌گردان او ناهار صرف شد. پس از آن سوار شدیم. در رکاب مبارك آمدیم. قدری‌گذشت. آقای امین‌السلطان هم ایستاد. با ایشان در یك کالسکه نشستیم و مشغول حرف و صحبت شدیم و پاره[ای] مذاکرات دوستانه و محرمانه کردیم. دستخط مبارك در جواب عریضهٔ معزی‌الیه رسیده بود. از روی کمال میل و التفات قلبی مرقوم شده بود و خطاب آن به لفظ آقا امین مقرر شده بود و اظهار مرحمت فرموده بودند. خلاصه مذاکرات خوبی[60] شد و دعا به‌وجود مبارك شاهنشاهی می‌کردیم. فراش سوار آمد ایشان را خواست.

من هم اسب خواستم و سوار شدم و در رکاب مبارك آمدیم، تا اردو که در پهلوی شهر نیشابور است. و دستگاه سراپردهٔ همایونی را میان باغی و چادرهای ماها را در اطراف آن زده بودند. ولی جای بدی[61] بود و آب نبود. وقت ورود هم چند نفر از علمای نیشابور که پیاده نزدیك شهر ایستاده بودند مستشار معرفی‌کردند. مردم متفرقه هم زیاد بیرون آمده بودند. گرد و غبار و خاك هم زیاد بود. حالت شهر نیشابور امروز که وقت ورود است خراب به نظر آمد تا بعد تحقیقا تدیگر شود. و امروز در سواری با علیمردان‌خان تیموری هم فرمایشات می‌فرمودند. دو ساعت به غروب مانده به چادر آمدیم. قدری هندوانه گفتم محمدخان آورد خوردم. قدری صحبت متفرقه کردم. آدم فرستادم شهر حمام معین نمایند که فردا صبح برویم و

نیشابور

۶۰ـ اصل = خوب.   ۶۱ـ اصل = بد

مسافت راه امروز را پنج فرسنگ می‌گفتند و زیادتر بود. بعضی آبادیها در یمین و یسار نزدیك راه دیده شد.

طرف راست: خرد، نورتهران، تقی‌آباد، یحیی‌آباد.

طرف چپ: عباس‌آباد، دولت‌آباد، ابوسعدی، سعدآباد، فخرآباد، ده شیخ.

روز یکشنبه ششم شهر ذی‌قعدة الحرام

توقف در نیشابور

امروز صبح به عزم حمام حرکت کردم. حمامی که معروف به اسم حاجی ملامحمد جعفر است حاضر و خلوت کرده بودند. استاد جعفر دلاك طهرانی که همراه بود آنجا حاضر شد. محمدخان هم همراه من بود. نیم ساعت به طلوع آفتاب مانده به آن حمام که در شهر است رفتم و آدم فرستادم خدمت جناب آقای عضدالملك دام‌مجده. ایشان را هم اطلاع دادم تشریف آوردند. پس از آن فرستادم میرزا غلامرضای عارف را که منسوب والدهٔ جناب معزی‌الیه و آدم بسیار خوبی است آوردند. رنگ و حنائی بستیم. قدری نشستیم. آدم خان محقق آمد اجازه خواست که او هم به این حمام بیاید. با کمال میل پیغام فرستاده شد که ایشان هم بیایند. خلاصه بعد از اتمام ضروریات و شرایط حمام بیرون آمدیم.

میل کردیم که از راه بازار و شهر نیشابور حرکت کرده، تماشا بکنیم. از میان شهر و بازار حرکت کردیم. اولا شهر کثیف خرابی است. ثانیاً خانه‌های بد و کوچه‌های بدی دارد. بازار و دکان هم تعریفی نداشت. مثل دکانهای دهات و قصبات بود. دیوارهای قلعهٔ شهر تمام خراب‌است. مردم شهر تمام فقیر و گدا و بد وضع‌هستند. می‌گویند از سال قحط و گرانی که دوازده سال قبل باشد که‌پریشانی مردم به حد کمال رسید بر خرابی آنجا افزود. از شهر تا اردو یك میدان راه است. از پشت قلعه مراجعت به چادرها کردیم. در چادر

جناب آقای عضدالملك دام مجده ناهار صرف شد. شیخ‌الاطباء، نواب اسحق میرزا و دو سه نفر دیگر آنجا بودند. از منزل من هم یکی دو خوراك آوردند. بعد از ناهار بلافاصله بـه چادر خودم آمدم. هوا بسیار بد و گرم بود. خواب نکردم. اوقاتم هم تلخ بود. یعنی از عدم مشغله و کار و بی‌پولی و تکالیف زیاد. تا دو ساعت به غروب مانده در چادر خودم بودم.

قیمت اسب

شخص افغـان اسبی داشت. آقابیك پیشخـدمت، آن اسب را با صاحبش آورد که من بخرم. خوب اسبی بود. چهل تومان قیمت آن را تمام کرده بود. من پو ل‌نداشتم و میل داشتم آن‌اسب را ابتیاع‌نمایم. با جناب عضدالملك وعده کـرده بودیم سوار شدیم برویم امامزاده محمد محروق که نوادهٔ حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام است و بقعهٔ شریفهٔ او در نیم‌فرسخی است با مقبرهٔ شیخ عطار علیه‌الرحمه را ببینم. سوار شدیم. در عـرض راه موکب اعلیحضرت همایـونی روحنافداه که برای تفرج و گردش رفته بودند و مراجعت می‌کردند برسیدند. سؤال فرمودند عرض کردیم زیارت می‌رویم. از بدی جا و هوای این منـزل حکایت فرمودنـد. تا رفتیم اولا مکان بقعه دو امامزاده را زیارت‌کردیم. باغ و بنای عالی و باصفائی‌بودکه سلاطین صفویه تجدید بنا کرده‌اند. ایوان بلند، مرتفع و گنبد و بقعهٔ خوبی بودند. ولی حالا محتاج به تعمیر است که اگر تعمیر نشود منهدم می‌شود. علاءالدوله‌را هم در راه ملاقات‌کردیم که با پسر حسام‌الملك و آخوند معروف به نباتی به زیارت می‌رفتند.

امامزادهٔ دیگـری هم در جنب امامزاده محمد محـروق است که امامزاده ابراهیم بـرادر حضرت امام ثامن علیه‌السلام می‌گـویند. مرحوم میرزا محمدخان قاجار سپهسالار هم این بقعه را و باغ را تعمیرکرده و سردر آن بالاخانه‌ساخته‌است وسنگی‌هم‌در بقعهٔ‌امامزاده محمد هم نصب کرده‌اند که جای دو پای است در روی سنگ، و می‌گویند جای پاهای حضرت امام ثامن است. از آنجا به‌مقبرهٔ شیخ‌عطار علیه‌الرحمه که نزدیك این مکان است رفتیم. مقبرهٔ شیخ هم مخروبه

مقبرهٔ عطار

شده است. در سنگی کــه بلند در بالای قبر او واداشته‌انــد شرحی حجاری شده. و چند جای سنگ بریده است. می‌گویند مرحوم حاجی محمد ولی میرزا وقتی حکومت خراسان را داشته است تیرانــدازی کرده با گلوله این سنگ را نشانه کرده بود. خلاصه نیم ساعت از شب گذشته به‌منزل و چــادر مراجعت کردم. حالتم خوب نبود. پسر محمدخان کله‌کن قرائی کــه حالا عمامه در سر دارد و پریشان است آمد منزل من. از پریشانی خودشان شکایت می‌کردند.

دوشنبه هفتم شهر ذی‌قعدة الحرام

امروز منزل و اقامتگاه اردو در حسین‌آباد است و متصل نجف‌ــ آباد است که تا نیشابور چهــار فرسخ است. امروز صبح را نزدیك سواری اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه رفتم. چادر آقای امین‌ــ السلطان،عمدة‌الامراء امیر قاین و معتمدالسلطــان حکیم‌الممالك و بعضی بودند. قلیانی کشیدم و در چادر آقای امین‌السلطان قــدری توقف کردم تا اعلیحضرت‌شاهنشاهی‌سوار شدند. مرا احضارفرمودند و جمعی هم حاضر رکاب‌بودند. جناب عضدالملك، سردار هاشم‌خان افغان، علیمردان‌خان تیموری. التفاتی فرمودند و مرخص فرمودند برود مشهد، بعد از چندی قرار نوکــری معزی‌الیه را بدهند. نواب جهانسوز میرزا امیر قاین را هم مرخص فرمودند برود.وسلیمان‌خان مهندس را مقرر شده بود با معزی‌الیه در راه فوج قاین را ملاحظه نماید و سان ببیند، و فرمودند بعد از ورود به‌طهران یك‌فوج به‌قاین فرستاده می‌شود و باید یك فوج از افواج قاین به رکاب بیاید. و به علیمردان‌خان تیموری درباب سرخس و آبادکردن آنجا دستورالعملها دادند و سرخس را به او واگــذار فرمودند که او تعهد آبــادی آن صفحات را می‌کرد. و از این قبیل فرمایشات می‌فرمودند. و از من و آقای عضدالملك و آقای صنیع‌الدوله تحقیق مقبــرهٔ امامزاده محمد محروق و بقعهٔ شیخ عطار و غیره را کردند.

راه امروز قدری گرم و خاك زیاد بود. قدری در رکاب بودیم.

بعد از آن جناب مؤتمن‌السلطنه مستشار وزیر خراسان هم با من همراه بود. در کالسکه نشستیم. بقدر سه فرسخ راه آمدیم. اعلیحضرت همایونی برای ناهار توقف فرمودند. ماها آمدیم به طرف منزل که اردو و سراپرده را در پهلوی نجف‌آباد زده بودند که نیم فرسخ پائین حسین‌آباد بود. چادر مرا در کنار زراعت‌ارزن زده‌بودند و نهر آب گل‌آلودی هم می‌گذشت، و نزدیك سراپردهٔ مبارك بود. هوا گرم بود. ناهاری صرف شد. قدری راحت کردم. چادر اقای امین خلوت هم نزدیك چادر من بود. سرکار ایلخانی کسالتی داشت. آقا بیك را فرستادم احوال‌پرسی کرد. چادر ایشان و نواب جهانسوز میرزا و صنیع‌الدوله و حکیم‌باشی طولوزن از سراپرده و اردو خیلی دور بود، و اعلیحضرت شاهنشاهی وقت مغرب تشریف آوردند. و امروز به موسی خان آدم امیرزاده، پسر نواب رکن‌الدوله که حاکم نیشابور است نشان و حمایل سرهنگی دادند. و به علیمردان‌خان تیموری لقب نصرت‌الملکی دادند. علیمردان‌خان به‌نظرم آدم معقولی آمد و سید است. و چند خلعت هم به علمای نیشابور دادند.

چند ده در عرض راه دیده شد: یکی مظفرآباد، قلعهٔ روح‌آباد، ده داروغه که دست پسر حاجی جبار است، قلعهٔ ده سنگ، زنگان ملك مستشار. دهات دیگر هم در اطراف راه از نیشابور تا منزل دیده شد. ولی سکنهٔ این دهات کم است، و امسال در نیشابور کم آبی بود. خلاصه استعداد آبادیهای‌خوب در نیشابور است. و حالا اکثر مخروبه است. می‌گویند در محالات نیشابور حالا هزار قریه است.

هزار آبادی

دو پاکت از طهران امشب رسید: یکی از طرف حضرت والا فرمانفرما، یکی از خانهٔ حاجی میرزا رضاقلی و حیدرعلی. و امشب از نهری که از نزدیك چادر من می‌گذشت قدری ماهی گرفته بودند، آوردند پیش من. در ظرفی بود. دیدم سه قطعه از ماهیها با اینکه در خاك افتاده بودند و آنها راشسته و در ظرف دیگر گذاشته بودند هنوز رمقی دارند و حرکتی می‌کنند. من فوراً گفتم ظرف دیگر پر آب کرده آوردند و به میرزا امین گفتم آن سه قطعه ماهی را میان آن

ظرف آب انداخت. بعد از ساعتی آنها به حرکت و جنبش آمده زنده شدند. تا صبح نگاه داشته. صبح آنها را گفتم میرزا امین میان نهر آب انداخت و آسوده شدند. و سید میر عابدین بوجانی که سید پیر مرد خوبی بود از پیش چادر من می‌گذشت. احوال پرسیدم که سید کجا می‌روی؟ دیدم برای مطلب و کار خودش سرگردان است و مطلبش این بود که بیست و پنج تومان به او چند سال قبل فرمان مبارك داده شده بود که از تفاوت میرآبی بوجان برای صرف مسجد به او برسد و نداده‌اند. می‌خواهد مجدداً حکمی صادر نماید که بدهند و ده تومان هم مستمری برادرش داشته که از وقت صدارت میرزا تقی‌خان امیرنظام بوده و برادرش فوت شده است، مستمری را قطع کرده‌اند. استدعای برقراری داشت. من محض ثواب گفتم عریضه بنویسد. به عرض برسانم بلکه انجام گیرد.

میرابی بوجان

روز سه‌شنبه هشتم شهر ذی‌قعدة الحرام

منزل امروز را «شوراب» که دو فرسخی است قرار داده‌اند. صبح را قدری در چادر آقای امین‌السلطنه نشستم. جناب امین‌السلطان هم آنجا آمدند. بعد از آن دو سه ساعت از دسته گذشته اعلیحضرت همایونی روحنافداه سوار شدند. من هم حاضر شدم. مرا نزدیك کالسکه احضار فرمودند. از منازل و هوا و غیره فرمایشات شد. تحقیق منزلهای بعد را از امین‌السلطان فرمودند. در رکاب مبارك بقدر یك فرسخ آمدیم. اعلیحضرت همایونی در تپهٔ بی‌آب و علفی برای ناهار پیاده شدند. من از آنجا گذشتم. سوار دورشکه بودم. مستشار وزیر خراسان هم در کالسکهٔ خودش بود. دنبال سر من می‌آمد. قدری آمدیم. از دور چادرهای اردو را دیدیم. معلوم شد اردو و منزل نزدیك است. در راه برای ناهار نمانده و آمدیم منزل. چادر مرا در پهلوی درختهای توتستان زده بودند. در این ده اولا آب کم بود. خاك طوری بود که دو قدم زیاده از این چادر به چادر دیگر از جائی که اقامتگاه اردو بود ممکن نبود کسی عبور کند. مستشار وزیر

خراسان هم آمد چادر من. ناهار خوردیم. هوا به شدت گرم بود. بعد از ناهار او به چادر خودش رفت. من هم قدری راحت‌شدم. ولی خیلی گرما آزار می‌داد.

نیم ساعت به غروب مانده دیدن جناب آقای عضدالملك به چادر ایشان رفتم. نواب اسحق میرزا به چادر من آمدند. با او بـه‌اتفاق رفتیم و به زحمت این راه اندك را پیاده عبور کردیم. از بس که خاك بود. خلاصه این‌است. شام را هم آنجا خوردم. محمدخان هم آش و آبگوشت و بورانی خوبی درست کرده بود آنجا آوردند صرف‌شد. در ساعت چهـار منـزل آمدم خـوابیدم. در شوراب مستشار یك کاروانسرایی پانزده‌سال‌قبل‌ساخته‌است. می‌گفت دوازده هزارتومان خرج بنائی آن کاروانسرا شده است. شوراب جای‌خوبی‌نبود. پهلوان آقابابا ناخوش بود. شب فرستادم پسر آقا میرزا ابوالفضل کاشانی طبیب را آوردند او را ببیند و دوا بدهد . ان‌شاءالله خوب و معالجه بشود.

روز چهارشنبه نهم شهر ذی‌قعدة الحرام

امروز منزل در کاروانسرای سرپوشیده است، که از شوراب تا آنجا شش فرسخ ست، ولی هفت فرسخ هم می‌گویند. من صبح اول آفتاب سوار دورشکه شدم. بقدر دو فرسخ آمدم. کاروانسرای خوبی ساخته شده. یعنی سابق بنای شاه عباس بود. خـراب و معدوم شده بود مرحوم حشمت‌الدوله بنای‌خوبی‌گذارده و اسم اینجا دهنهٔ سنگ «کلیه‌درز»* است. «کلیه‌درز» هم اسم دهی که آنجا است. چادرهای حرم را برای ناهار زده بودند. از آنجا آمدیم. به قرار یك فرسخ به‌رباط غلامان که آب‌انباری آنجا ساخته شده و شخصی از بلوچهای سیستان جمعی امیر قاین آنجا بود، اسمش شهد سردار بود و می‌گفت ایـن آب‌انبار را من و برادرم اینجا ساخته‌ایم. در زمستان و بهار که آب از کوه می‌آید این آب‌انبار را پر می‌کنیم. و شکایت داشت‌که مالیات گوسفند و اشتر ماها در سابق نه تومان و پنج‌هزار بود حالا بیست و

کلیدر

* ـ اکنون کلیدر گفته و نوشته می‌شود.

سه تومان می‌گیرند. و از طایفهٔ عارف هستند.

از آنجا هم بقدر یك فرسخ آمدیم. به «زعفرانی» برسیدیم که منزل معروفی است. کاروانسرای آنجا را هم از سابق شاه عباس ساخته و خراب شده‌بود. تازه حاجی‌علینقی‌تاجر کاشانی‌کاروانسرای خوبی ساخته است، و آب انبار خوبی هم آنجا دارد. عمارتی مرحوم حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا برای اینکه ذهاب و ایاب خودش آسوده باشد ساخته است. حمامی هم در اینجا هست. جای معموری است. نواب جهانسوز میرزا شب را اینجا مانده بودند. وقتی ما رسیدیم حمام بود. چون در راه که می‌آمدم نواب اسحق میرزا را دیدم با خودم در دورشکه گذارده آوردم. در این عمارت زعفرانی برای ناهار پیاده شدیم. شاهزاده جهانسوز میرزا هم از حمام بیرون آمدند. ناهار حاضر و صرف شد.

اسب مرا علی‌اکبر بیك جلودار امروز از عقب دیرآورد. معلوم شد اسب دیگری به طرف اسب سواری محمدخان لگد زده است. قلتاق زین او را شکسته است. در راه علی‌اکبر بیك جلودار معطل شده‌است که قلتاق او را عوض نمایند. خلاصه ناهار که صرف شد، خبر دادند که آقای عضدالملك هم اینجا می‌آیند که ناهار میل نمایند. آدمهای سرکار ایلخانی هم ناهار ایشان را اینجا آوردند که شب را اینجا بمانند. ایشان تشریف آوردند. بقدر یك ساعت آنجا بودیم. با نواب شاهزاده جهانسوز میرزا از اینجا مرخص شدند که پیشتر به‌شاهرود بروند. خلاصه اعلیحضرت همایونی روحنافداه نزدیك زعفرانی برای ناهار پیاده شده بودند.

قلتاق زین

من در خدمت جناب آقای عضدالملك در کالسکه نشسته آمدیم. در رباط سرپوشیده باد و غبار شدیدی بود. چادر مرا در میان محوطه زده‌بودند. چادر آقای امین‌خلوت و مجدالملك و میرزاعبدالله خان پیشخدمت هم آنجا بود. ولی باد و غبار به‌طوری شدت داشت که تمام چادرها متصل در دست فراش بود و همهٔ اسبابها میان خاك غوطه می‌زد. پهلوان آقابابا ناخوش بود. فرستادم پسر آقا میرزا

ابوالفضل حکیم‌باشی کاشانی را برای مداوای او آوردند. آقای‌امین خلوت هم قدری چادر من آمدند. صحبتها و مذاکرات کرده رفتند. من هم یکی دو ساعت خودم را به مطالعهٔ کتاب و غیره مشغول کردم. شام خورده خوابیدم و آبادی این منزل بقدر یکصد خانوار است و اسمش هم معروف به رباط سرپوشیده است.

روز پنجشنبه دهم شهر ذی‌قعدة الحرام

امروز به شهر سبزوار انشاءالله باید رفت و از این رباط سرپوشیده تا شهر سبزوار سه فرسخ متجاوز است. دو ساعت و نیم از دسته گذشته زنبورکها را شلیك کردند. من هم در دم سراپرده حاضر شده جناب آقای عضدالملك و سرکار ایلخانی و آقای مجدالدوله امیرآخور و نواب اسحق میرزا و بعضی دیگر سواره ایستاده بودند. اعلیحضرت همایونی روحنافداه از سراپرده بیرون تشریف آوردند. میان کالسکه تشریف بردند. حاجی میرزا عبدالکریم برادر کوچك جناب‌حاجی‌میرزا ابراهیم‌مجتهدسبزوار را آقای‌امین‌السلطان در نزد کالسکه به‌حضور آوردند. نواب پرویز میرزای نیرالدوله که حاکم سبزوار است حاضر بود. کالسکهٔ همایونی حرکت کرد. ماها هم قدری دنبال کالسکه آمدیم. مسافتی که طی شد مقرب‌الخاقان غلامحسین‌خان زیندار باشی و ناظم خلوت هم در پهلوی جناب آقای عضدالملك آمده. بقدر نیم فرسخ که آمدیم جناب عضدالملك دام‌اقباله با سرکار ایلخانی و زیندار باشی در کالسکهٔ ایشان رفتند.

من هم نواب اسحق میرزا را به دورشکهٔ خودم آوردم و مشغول صحبت شدیم. بقدر دو فرسخ آمدیم. در راه این دهات دیده شد. قریهٔ ملکی حاجی میرزا بابای سبزواری. زیدآباد ملکی رعیت است. قریهٔ «نزل‌آباد» مال رعیت است. امامزاده سلطان سید حسن پسر حضرت امام رضا علیه‌السلام. در دو فرسخی به قریهٔ «آزاد منجیل» رسیدیم. قبلهٔ عالم روحنافداه در خارج اردو در روی تپه برای ناهار پیاده شدند. ماها در باغی پهلوی قلعه[ای] که آب جاری در آن می‌

گذشت رفته. آقا سید محمدعلی نامی پسر آقا سید اسمعیل جوان خوش‌روئی آنجا حاضر شد برای ما نانی آورد، و جای آفتاب گردان ماها را درست [کرد]. و جناب آقای عضدالملک قدری زکام شده بودند چندان ناهار میل نکردند. ماها ناهاری خوردیم و سرکار ایلخانی از سیاحت بمبئی و ملاقات آقاخان محلاتی و شئونات‌خودشان مذاکرات می‌کرد. بقدر یك ساعت و نیم در این باغچه نشستیم. و امروز آقای امین‌السلطان د رسر سواری می‌گفتند که دیشب حاجی سرورخان از طرف قبلهٔ عالم روحنافداه در ساعت چهار از شب گذشته ابلاغ کرد که می‌دانم امین‌السلطان و امین‌السلطنه حالا برای استحکام قراول دور سراپرده در مذاکره هستند به امین‌السلطان بگوئید که امشب خواب نکنند و مراقب قراول اطراف سراپرده باشد. و من پوستین خود را دوش گرفته تا صبح دو سه دفعه گردش کردم و خواب نکردم.

آقاخان محلاتی

قراولی شاه

از آزاد منجیل بعد از صرف ناهار سوار شده در عرض راه در میان دورشکه قدری کتاب روضة‌الصفا مطالعه کردم. راه صاف و خوب بود. دورشکه راحت می‌آمد، تا آمدیم به‌سبزوار. نزدیك دروازهٔ طهران مقبره[ای] برای مرحوم حاجی ملا هادی ساخته‌شده و مخارج آن را جناب جلالت‌مآب آقای مستوفی‌الممالك مد ظله از خود داده‌اند. میرزا عبدالله پیشخدمت را فرستادم آنجا را تماشا کرد خبر آورد. و از پشت بدنهٔ شهر آمدیم تا جائی که محل اردو بود. سراپردهٔ همایونی را در باغ جناب حاجی میرزا سید ابراهیم مجتهد زده‌اند و اطراف نزدیك هم چادر آبدارخانه و دارالنظاره و امین‌السلطان و فراشباشی و غیره است. چادر مرا هم دورتر در پهلوی باغی زده بودند. چادر آقای مجدالملك و شجاع‌السلطنه نزدیك بود. طرف‌عصر آب گرم حاضر کردند. من شستشوئی‌کردم و برای دیدن آقای حاجب‌الدوله به چادر ایشان رفته، امین حضرت را هم ملاقات کردم و یك ساعت از شب که گذشت به چادر خود آمدم مشغول نماز شدم. دهاتی که‌نزدیك شهر در سر راه دیده شد: یکی قریهٔ «باغان» در طرف

یسار. ده دیگر قلعهٔ «دلفند» قریب بیست و پنج خانوار سکنه داشت.

به تاریخ روز جمعه یازدهم شهر ذی‌قعدة الحرام

توقف در شهر سبزوار

امروز را بنا به وعدهٔ نواب والا نیرالدوله حاکم سبزوار با جناب جلالت‌مآب آقای عضدالملك دام اقباله و نواب اسحق میرزای امیرآخور حضرت والا ولیعهد روحی‌فداه که در این سفر همراه بودند به خانهٔ نشیمن حکومتی به ناهار و استحمام دعوت شده‌بودیم. صبح آنجا رفتیم. از پهلوی ارگ گذشتیم. ارگ محکم و معتبری بود. ولی حالا بکلی خراب و غیر مسکون است و خیلی جای افسوس است که از طرف دولت و حکام در این قبیل امورات واجبه اعتنائی نشده. دیوار و خندق قلعهٔ شهر که‌خراب‌است. ارگ‌که بکلی‌مخروبه است. چنانچه نیشابور به مراتب‌بدتر از اینجاست و حالا خراب‌تر از همه‌جا است. در این خانه که حالا حاکم منزل دارد سابقاً که دستگاه حکومتی سبزوار شأنی داشته این خانهٔ نشیمن وزراء بوده، ولی حالا آنجا هم باغچه و عمارتی دارد خراب است. خلاصه به حمام رفتم، شستشوئی کرده بیرون آمدیم. شاهزاده نیرالدوله به‌خاکپای مبارك احضار شده بودند. سلطان حسین میرزا پسر شاهزاده نیرالدوله که معروف به شاهزاده صندوقدار است برای پذیرائی حاضر بودند. ناهاری حاضر کرده صرف شد. پس از آن جناب آقای عضدالملك و نواب اسحق میرزا به طرف منزل و چادر خودشان رفتند.

سبزوار

من از طرف شهر و میان بازار عبور کردم. دکاکین و اصناف را دیدم. بازار تنگی دارد و دکاکین از هر قبیل از بزازی و مسگری و غیره دیده شد. سه کاروانسرای تاجرنشین دارد: یکی ملکی مجتهد شریعتمدار است که جناب حاجی میرزا سید ابراهیم باشد و ایشان در این شهر تسلط و قدرت تامه دارند و آنچه‌می‌گویند صاحب دو سه کرور مکنت و ملك و غیره است. خلاصه از بازار گذشته به

طرف مسجد جـامع رفتم. مسجد[ی] بزرگ‌ است. ولی ایـوان اول شکست خورده و طرف یسار مسجد را هم بنائی می‌کـردند. گفتند جناب شریعتمدار تعمیر می‌کنند. قبلهٔ مسجد برخلاف محرابی است که ساخته‌اند. قبله تیامن زیاد دارد. دو نفر پیشنماز در دو موقع و مکان این مسجد مشغول نماز بـودند. گفتند مسجد دیگر هم در این شهر هست که مسجد «پای‌منار» معروف است. از آنجا به طرف چادر آمدم. یعنی از دروازهٔ عراق به طرف چادرهای خـودمان آمدم. در عرض راه حسین‌خـان پیشخدمت سرکار ایلخانی را دیـدم. احوال ایشان را پرسیدم. در آن طرف شهر در میان باغی منزل کـرده‌اند. بعد از آمدن منزل قدری‌خوابیدم. دوساعت به‌غروب‌مانده برخاستم.

محمدخان و سایر نوکرها برای‌پول و اخراجات آه و ناله‌داشتند.

آه و نالهٔ نوکرها

من هم دیگر پولی نداشتم. خواستم از حاجـی میرزا محمد رضای مستشار وزیر خراسان قرض کنم معلوم شد امروز حسب‌الامر مقرر شده است او هم به طرف طهران بیاید و معلوم نیست‌از روی التفات است، حکمتی دارد، یا ملاحظهٔ دیگر است. در این بین رقعه از جناب امین‌السلطان دام مجده، مشهدی‌اکبر در میان‌پاکتی آورد. باز کردم. اولا نوشته بودندکه قرار بود تغییر لقبی برای‌شما بشود.اعلیحضرت همایونی روحنافداه به‌بعضی ملاحظات فرمودند مقرر شد تا طهران در این باب مذاکره نشود. ثانیاً دستخط به مهر مبارک صادر شده بود خطاب به جناب جلالت‌مآب «آقا» مد ظله که معادل یك هزار تومان از دیوان بدهد. املاك آذربایجان من به تخفیف مرحمت باشد، ولی یکساله فقط محسوب شود. با اینکه باطناً راضی به این انعام نبودم رد آن را خلاف قاعـده دانسته و ضبط کردم. در ایـن فقره ارادهٔ همایونی روحنافداه به حیـرت افتادم که با آن میل و مرحمت کـه خودشان فرمودند تغییر لقب بده. اینکه تغییر خیالات شد چه بـود؟

مراحم شاهانه

پس از آن آقای حکیم‌الممالك و آقای منشی‌حضور که جناب مجدالملك است به چادر من آمدند. بقدر یك‌ساعت از شب‌گذشته مشغول‌صحبت بودیم. آنها رفتند. من مشغول نماز و فکر و حیرت بودم و آخر و

عاقبت این پریشانیها را نمی‌دانم چه‌وقت‌است. افوض امری الی‌الله.
در این منزل پهلوان آقا بابا که نایب فراشخانهٔ من بود و مریض بود به کسان نواب والا نیرالدوله سپردم که چند روز بماند. انشاء‌الله بهبودی حاصل نماید و از عقب بیاید. و امروز باد شدیدی اینجا وزیده که چادرها را اکثر خراب‌کرده و چادر آشپزخانهٔ مقرب‌الخاقان بشیرالدوله را با دیرک به هوا بلند کـرده بود. و امروز علمای شهر به خاکپای مبارک مشرف شده بودند. و جناب حاجی میرزا سید ابراهیم شریعتمدار که [از] معتبرترین علمای این شهر است نطقی کرده بود که اطاعت و دعای ماها بر وجود شاهنشاه که پادشاه فرقهٔ شیعهٔ اثنی‌عشری است واجب است و پس از آن به حاضرین حضور که سایرین علما بوده‌اند گفته بود که دستها را بلند کنید و دعائی و خطبه‌ای قرائت کرده بود و برخاسته بودند و تعظیمی کرده و مرخص شده بودند، و این رفتار آنها در نظر مبارک مستحسن افتاده بود.

سبزوار بندر عراق

شهر سبزوار و اطراف آن از سایر شهرهای مملکت خراسان از حیث جمعیت آبادتر به‌نظـر می‌آمد. یعنی مردم آنجاها بامایه‌تـر و معتبرتر هستند. و در این شهر تجارت بیشتر می‌شود، و در حقیقت بندری است که مال‌التجاره از عراق یا هرجا می‌امد از اینجا به طرف افغانستان و شهرهای دیگر خراسان و تـرکستان می‌رود. و مردم اینجا همه عادت‌به کشیدن تریاک دارند. ازطرف همایونی تأکیدات شده که ان‌شاءالله متروک بشود. نرخ گندم و جـو و کاه بالنسبه گران است. گندم خرواری پنج تومان، جو چهار تومان و پنج هزار، کاه پانزده هزار و دو تومان است‌که به‌مردم از این قرارها فروختند.

به تاریخ شنبه دوازدهم شهر ذی‌قعدة الحرام

امروز از سبزوار موکب همایونی روحنافـداه به منزل ریوه[62] (اسم اصلی این منزل ریبد است. حاشیه) که‌دهی‌است معتبر و اشجار و باغات دارد و از سبزوار تا این ده را چهار فرسخ می‌گفتند، ولی

۶۲ـ امروزه ریوند نام دارد.

پنج فرسخ است تشریف آوردند. این ده در کنار راه واقع ست. بقدر یك میدان از جاده خارج است. امروز صبح وقت‌حرکت موکب‌همایون روحنافداه من سوار شده در راه به سرکار ایلخانی رسیدم. به‌اتفاق در چادر آقای کشیکچی‌باشی قلیانی صرف شد. شلیك زنبورك شد و بلافاصله قبلهٔ‌عالم روحنافداه‌سوار شدند. ماها هم در سر راه ایستاده شرط چاکری را به عمل آوردیم. قبلهٔ عالم از سرکار ایلخانی استفسار منزل توقف سبزوار را فرمودند. عرض کردند که در باغی و جای باصفائی که نهر آب خوبی داشت منزل داشتم و خوش گذشت. از من هم استفسار فرمودند که کجا چادر و منزل داشتی؟ عرض‌کردم نزدیك بودم. پس از آن از جناب‌حاجی میرزا سید ابراهیم مجتهد و مکنت و دولت و مرجعیت و سن او مذاکره و فرمایشات شد. و کاروانسرائی هم در سر راه متصل به شهر بنا شده بود استفسار شد که بانی آن کیست؟ مستشار که مؤتمن‌السلطنه است عرض کرد جناب مجتهد مشغول است، ولی از تنخواه مردم است. بقدر نیم فرسخ در رکاب مبارك سواره آمدیم. سرکار والا ایلخانی هم بودند.

تنخواه مردم

در راه با آقای امین‌السلطان بعضی مذاکرات کردیم. جناب آقای عضدالملك هم صبح در شهر به‌حمام رفته بودند. عقب مانده‌بودند. من با سرکار ایلخانی در دورشکهٔ من نشستیم و آمدیم. در عرض راه این دهات دیده شد: قریهٔ «اباریق» ملکی‌محمدرضا خان سرکردهٔ شصت خانوار دارد، «خسروجرد» ملك رعیتی و حاجیهای سبزوار در طرف راست است خانوار زیاد دارد، امامزاده سیدین که‌معروف است به برادرهای حضرت امام رضا علیه‌السلام ــ شاهزاده قاسم، شاهزاده ابراهیم، شاهزاده حسین. و مناری هم دیده شد که بیست و نه ذرع ارتفاع دارد و شانزده ذرع دور آن است در نزدیکی خسروجرد است و معروف است که این منار در وسط شهر قدیم سبزوار بوده. اعلیحضرت همایونی برای تماشای آن توقف فرمودند و مقرر شد تعمیر نمایند. ماها گذشتیم آمدیم در قریهٔ «شدیر» که در کنار راه طرف دست راست واقع است و در آنجا گنبد و بقعه بود که گفتند

منار خسروجرد

شدیر

اینجا را سه پسر مدفون کرده‌اند که اولاد کمیل بوده‌اند، و حالا معروف به پسر شدیر هستند. اسامی آنها از این قرار است: شیخ محمد موسی، شیخ علی، شیخ کمال. و نواب‌علیه انیس‌الدوله و امینه اقدس هم آنجا بودند.

ماها هم در میان باغات آنجا در کنار نهری آفتاب‌گردان زدیم و تهیهٔ ناهار کردیم. آفتاب‌گردان ناهارخوری شاهنشاهی را هم در بالای این باغات و آبادی زده‌اند که اعلیحضرت همایونی آنجا ناهار صرف فرمودند. وقتی که ناهار ما حاضر شد جناب جلالت‌مآب عضد-الملك دام مجده و خان محقق هم رسیدند. آنجا ناهار صرف شد و سوار شدیم به طرف منزل آمدیم. از آنجا تا منزل سه فرسخ بود. سرکار ایلخانی و نوا باسحق میرزا در دورشکهٔ من نشستند و من در کالسکهٔ جناب عضدالملك با ایشان و خان محقق نشستیم. دو ساعت به غروب مانده منزل رسیدیم. چادر مرا نایب ابوالقاسم نزدیك سراپرده زده بودند، ولی در زمین‌خشك بی‌آب و علف و همه سنگستان بود. قدری راحت کردم. نیم ساعت به غروب مانده آقای‌حاجب‌الدوله به چادر من آمدند. قدری صحبت داشتیم. از اخلال بعضی مردم در کارهای ایشان و دستخطی که از طرف همایونی به ایشان صادر شده بود مذاکره شد. در این‌بین اعلیحضرت‌شاهنشاهی روحنافداه تشریف آوردند. و من نماز ظهر و عصر را کرده وقت مغرب به چادر آقای امین‌السلطنه رفتم. نیم ساعتی هم آنجا نشستم. از بی‌ترتیبی کارها حرف می‌زدیم و توقعات فوق‌العادهٔ مردم در این سفر خاطر مبارك را منزجر کرده بود. از آنجا آمدم منزل. با کمال اوقات تلخی که نتیجهٔ این سفر هم این شد که قدری بر آلودگیها افزوده شد. اقای امین-السلطان هم امروز از اسب افتاده بود، ولی آسیبی بحمدالله نرسیده بود. و در این منزل نشان و حمایل سرهنگی به حبیب میرزای رئیس تلگراف سبزوار ــ حبیب‌الله میرزا پسر مرحوم محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه (حاشیه) ــ مرحمت شده است.

و امشب که شب یکشنبه است دو فقره تصدیق و عریضه در باب

دعاوی پسر حاجی جبار که کربلائی سید حسین است از آقا محمد تقی تبریزی به سرکار والا رکن‌الدوله حکمران خراسان به‌توسط عالیجاه میرزا شکرالله نوشته شد.

به تاریخ روز یکشنبه سیزدهم شهر ذی قعدة الحرام که به منزل سودخر می‌رویم

امروز صبح نواب اسحق میرزای امیرآخور به چادر من آمدند. مشغول صحبت بودیم. نواب شاهــزاده نیرالدوله حاکم سبزوار هم آنجا آمدند. قهوه و قلیانی صرف شد. آقای امین‌السلطان را دیدم در کالسکه نشسته با یك‌نفر طبیب قبل‌از تشریف‌فرمائی‌موکب همایونی روحنافداه به منزل می‌رود. سه‌ساعت‌از دسته‌گذشته‌شلیك‌زنبورك شد، و اعلیحضرت همایونی سوار کالسکه شدند. در موقع حــرکت جناب آقای عضدالملك و مرا احضار فرمودند و مختصر فــرمایشی فرمودند. از جناب عضدالملك استفسار فرمودند که سه روز است شرفیاب نشدید. عرض کردند کسالتی داشتم. به من هم از بدی این چند منزل تا شاهرود و بنای آن منارهٔ خسروجرد و غیره فرمایشات کردند. جناب حاجی میرزا محمدرضای مستشار وزیر خراسان هم که مقرر شده در رکاب به طهران بیاید همراه بود. بقدر نیم فرسخی آمدیم. از آبادی ریوه گذشتیم. سوار کالسکه شده و آمدیم. بقدر یك فرسخ و نیم که آمدند آفتاب‌گردان ناهارخوری همایونی را زدند و برای ناهار پیاده شدیم. ولی گرد و خاك نگذاشت که ناهار درست صرف شود. بعد از ساعتی سوار شدیم. باد از عقب سر می‌آمد و گرد هم بود.

بقدر یك فرسخ آمدیم به قریهٔ «مهر» رسیدیم. ده خوبی است. آب و اشجار و باغات دارد و بقدر شصت خانوار سکنه دارد.

مهر

کاروانسرای شاه عباسی برای منازل مردم داشته خراب کرده‌اند و مصالح آن را برداشته‌اند. و جناب حاجی میرزا سید ابراهیم‌مجتهد معروف به شریعتمدار کاروانسرای جدید و تازه[ای] ساخته است،

که برای منازل مترددین خیلی خوب است. سیف‌الملك و فوج سواره جمعی او آنجا منزل کرده بودند و سوارهٔ شاهسون اینانلو و صارم‌ـ الملك و حاجی شهاب‌الملك و سوارهٔ ناصری هم آنجا بودند. از آنجا گذشته با جناب عضدالملك که در کالسکه بودیم سیف‌الملك را دیدیم که از راه به زیارت شاهنشاه رفته بودند، مراجعت نمود به منزل‌خود که در قریهٔ مهر که اردوی نظامی است می‌رفت. ماها هم به طـرف منزل آمدیم. از مهر تا «سودخر»[63] که منزلگاه اردوی همایونی‌است، یك فرسخ و نیم است که این منزل را اگرچه از ریوه تا سودخر را چهار فرسخ می‌گفتند، ولی پنج فرسخ عراق است. سه ساعت و نیم به غروب مانده به منزل رسیدیم. محل سراپرده بالای ده افتاده بود. آب گل‌آلودی می‌گذشت و سرآب و چشمهٔ محل سراپرده بود. از آنجا به‌بعد آب مغشوش بود. یك ساعت به‌غروب مانده آقای شجاع‌السلطنه و آقا میرزا سید کاظم مستوفی به دیدن من آمدند. چای صرف شد. آنها رفتند.

چاپار بـه طهران می‌رفت دو ثوب برك به توسط عبدالله‌خان برای طهران فرستادم که یکی را برای من سرداری بدوزند و یکی را هم برای بچه‌ها سرداری تمام نمایند. و برای تنخواه مخارج معطل بودیم. از آقای امین‌السلطان تنخواهی خواسته بودم هنوز نرسیده. امروز یك نفر غلام تفنگی به‌شکار آهو خالی کرده ساچمه به‌قاطرچی خورده بود.. شب هم یك‌شکار آقای شجاع‌السلطنه ویك‌شکار کشیکچی باشی برای من فرستادند.

به تاریخ روز دوشنبه چهاردهم شهر ذی‌قعدة الحرام

منزل مزینان

امروز به منزل «مزینان» باید رفت. صبح امروز را نواب اسحق میرزای امیرآخور حضرت مستطاب والا ولیعهد روحی‌فداه به چادر من آمدند. من خیال داشتم که در رکاب مبارك سوار بشوم. بعد از

۶۳ـ صدخرو در مراجع دیگر و در تداول کنونی است.

آمدن معزیٰالیه با او همراهی کرده، قبل از سواری اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه یك ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شدیم. بقدر یك فرسخ راه آمدیم. آب‌انباری دیده‌شد که چند نفر از رعایای قریهٔ «کمیر»[٦٤] آنجا بودند. گفتند این آب انبار معروف است به آب انبار سودخر و آب آنجا در بهار وزمستان از مسیل «کاه‌پره» می‌آید که برای متردّدین و زوار هنگام حاجت صرف شود. در این راه آب دیگر نبود و راهها هموار و صاف بود. من هم به ملاحظهٔ اینکه دورشکه نرسیده بود گفتم آفتاب‌گردان آنجا حاضر کردند و ناهار را در این مکان صرف کردیم. میرزا شکرالله هم با من بود.

مقارن این حالت موکب همایونی هم رسیدند و نزدیك آن آب‌ـ انبار برای ناهار توقف فرمودند. ناهارخوری امینه اقدس و چند نفر از حرمخانهٔ مبارکه را هم‌مقابل آن آب‌انبار زده بودند و ناهار خورده رفتند. ما هم بعد از صرف ناهار سوار شدیم. با دورشکه حرکت کردیم. بقدر یك فرسخ و نیم دیگر که آمدیم قریهٔ «داورزن» که دهی خیلی معتبر و باغات و اشجار زیاد دارد در بالای جاده دیده شد. در طرف دست راست جاده بود. و این داورزن جائی است که‌امین‌السلطان در آنجا به رحمت خدا رفت. از آنجا تا مزینان را دو فرسخ‌می‌گویند. یعنی از منزل سودخر تا مزینان را چهار فرسخ مأخذ گرفته‌اند.. به نظر من چهارفرسخ و نیم عراق آمد. آمدیم تا مزینان که منزل اردو است و دو شب اتراق است. در عرض راه یك نفر آخوندی سوار الاغ بود، از او استفسار کردم که کجا می‌روی؟ کتابی هم در دست داشت مطالعه‌می‌کرد. گفت من اهل بروجرد هستم و سالك‌هستم. چندی بود در سبزوار بودم. حالا به هرجا مقدر باشد می‌روم. چند نفر هم از اهالی جوین در راه دیده شد. گفتند برای عرض‌حال آمده‌ایم. من گفتم‌بروید عریضه بدهید. باکمال خنده‌گفتند هرچه به‌عرض‌سایرین در مشهد و غیره رسیدگی شد ما هم به همان امید عریضه می‌دهیم.

داورزن

مزینان

خندهٔ عارضین

٦٤ـ بخط امین‌لشکر.

در هرحال آمدیم به منزل. چادر مرا نایب ابوالقاسم در زمینی پهلوی باغچهٔ انگوری که پشت سراپردهٔ همایونی بود و بالای قلعهٔ مزینان است زده بود. نهر آبی از پیش روی چادر می‌رفت. شخصی آبیاری می‌کرد. از او پرسیدم‌که حالت زراعت اینجاها چه قسم است؟ گفت زراعت ماها منحصر بـه گندم و جو و پنبه است و ابریشم و غیره. دو سه سال است مغشوش‌شده. خربزه هم سابقاً می‌کاشتند دو سال است معیوب می‌شود. قلعهٔ قدیم مزینان از سیل به‌کلی منهدم و خراب شده. قلعهٔ جـدیدی از یازده سال قبل تا حالا رعیت ساخته و خانهٔ رعیتی برای خودشان ساخته‌اند. تلگرافخانه در این‌جا هست. حمام هم دارند. چند کاغذ به طهران نوشتم: به جناب قوام‌الدوله، آقای امین‌الدوله، جناب نصیرالدوله، جناب مخبرالدوله، کاغذی هم به حاجی میرزا رضاقلی حکیم، کاغذی هم به تبریز به میرزا نجفقلی و حاجی هـاشم. سواد دستخط تحفیف را هم برای میـرزا نجفقلی فرستادم. تلگرافی هم از میرزا حسین مستوفی رسید. احوال‌پرسی کرده بود و نوشته بودند که اصغرخان از خلخال آمده و سیصدتومان از پول حاجی میرزا رضاقلی را آورده. جواب تلگراف آنها را دادم. جناب مجدالدوله امیرآخور به‌دیدن من‌آمدند. قدری مذاکرات متفرقه کردیم. حمید آقا پول علیق نداشت. یك امپریال داشتم به او دادم و قدری هم با محمدخان صحبت داشتم. جناب آقـای عضدالملك یك ظرف خورش برای من فرستاده بود. امروز یك رأس اسب از اصطبل مبارکه به حاجی میرزا محمدرضای مستشار مؤتمن‌السلطنه وزیـر خراسان محض التفات از طرف همایونی مرحمت شده بود. و چادر آقای مجدالملك و امین‌خلوت و جناب‌مجدالدوله نزدیك چادر من بود.

به تاریخ سه‌شنبه پانزدهم شهر ذی‌قعدة‌الحرام
توقف مزینان

صبح امروز را قدری در چادر خود مشغول شدم. میرزاشکرالله برای پول و مخارج و کرایه اصرار کردند که تنخواه لازم است. من

خیال داشتم تا شاهرود برسند، آنجا از طهران تنخواه بخواهم، مجال ندادند. ناچار احمدبیك آدم جناب عضدالملك را خواستم، پیغام دادم که بقدر چهارصد تومان تنخواه ایشان قرض بدهند. پس از آن رفتم در چادر جناب آقای عضدالملك دام اقباله. مشغول صحبت شدیم و از هرجا مذاکرات کردیم. ناهار هم آنجا صرف شد و آنجا خوابیــدم. جناب آقای عضدالملك بــرای کاری به حضور همایونــی رفتند و مراجعت کردند. سه ساعت به غروب مانده قدری عصرانه صرف شد. آقای زینــدارباشی از حضور آمدنــد. نیم ساعتی هم با ایشان آنجا بودیم و اسب خواستم سوار شوم. قدری در قلعهٔ مزینان و اطــراف آنجاها گردش کردم.

قلعهٔ جدید مزینان همه از خشت و گل و خانه‌های رعیتی ناتمام دارد و کاروانسرای شاه عباسی داشته. حاجی علینقی کاشی تاجــر تعمیر کرده است. بقعهٔ امامزاده، معروف به برادر حضرت امام رضا (ع) قدری دورتر از قلعه است. ولی او را «پیر» می‌گــویند. باغات انگور و غیره در اطراف این آبادی است. ولی انگورهای بدی دارد.

خربوزهٔ محولات

حاجی مهدیقلی‌خان قرائی در چادر جناب آقای عضدالملك دام‌اقباله بود. از عهد قدیم مذاکرات می‌کرد و از خربوزهٔ محولات و میوهٔ آنجا تعریفات می‌نمود. مقارن غروب به چادر خودم مراجعت کردم.

آقاباشی معتــمدالحرم و آقا فتح‌الله خــواجه به چادر من دیدن آمدند. قهوه و قلیانی صرف شد و رفتند. میــرزا شکرالله از چادر جناب آقای عضدالملك دام اقباله آمد. برای‌تنخواه رفته‌بود که قرض کند. مذکور داشت که وعــده داده‌اند قدری تهیه نمایند و من خیلی

قرض

خجالت داشتم که از ایشان تنخواهی بخواهم و زحمت بدهم و شب را مشغول مذاکــرهٔ رفتن به عباس‌آباد که می‌گــویند شش فرسخ است بودیم. اسب آبداری زخم شده بود. می‌خواستم مال دیگــر برای این منزل و آبداری تهیه شود، که آن اسب سابق را پی بار ببرند که زخم آن بهبودی حاصل نماید. سرکار مجدالدوله امیرآخور نزدیك مغرب به چادر من آمدند. بقدر نیم ساعت بیانات می‌کــرد. و ایشان هم از

این وضعها و کارهای حالیهٔ دولت شکایت بامزه داشتند. با اینکه به قاعده برای ایشان دنیا خیلی مساعدت کرده است.

به تاریخ چهارشنبه شانزدهم ذی قعدةالحرام

منزل عباس‌آباد

حرکت از مزینان بـه منزل عباس‌آباد است. از مزینان تا عباس آباد شش فرسخ و نیم است. و ماهـا با کالسکه در رکاب مبارك در ظرف پنج ساعت و نیم آمدیم. وقت سواری اعلیحضرت همایونی در پیش سراپرده حاضر شدم. اشخاصی کـه آنجا حاضر بودند: جناب آقای عضدالملك دام اقباله، سرکار ایلخانی، مستشار وزیر خراسان، آقای امین‌السلطان. جمعی از عملهٔ خلوت. قبلهٔ عالم روحی‌فداه قدری با کالسکه تشریف بردند و از مسافت راه امروز موافق‌روزنامهٔ سفر سابق که شانزده سال قبل بود[٦٦] فرمایشات فرمودند. پس از آن سوار اسب شدند. از میان خرابه‌های بهمن‌آباد که در عهد صفویه خراب شده است گردش کردند. بهمن‌آباد جدیدی ساخته‌اند که سه آبادی دارد و بقعهٔ پیری‌هم‌نزدیك بهمن‌آباد است. می‌گفتند اولاد اباصلت[٦٧] است و امامزاده سلطان سید حسین برادر حضرت رضا(ع) آنجا است.

بهمن‌آباد

از بهمن‌آباد تا قلعهٔ مزینان فاصله ندارد. بقدر یك فرسخ که از مزینان گذشتیم در طـرف دست راست جاده «کاهنه» است که دهی معتبر است. و معدن پازهر[٦٨] که از سنگ او تسبیح می‌سازند در آنجا است و قدری که بگذرد کلاتهٔ «شویر»[٦٩] است که آب قنات دارد و ملك رعیت است. از آنجا به کاروانسرای صدرآباد آمدیم که از مزینان تا آنجا چهار فرسخ است. قلعه[ای] هم که مشتمل بر چند خـانوار رعیت است متصل به معبر است، و این صدرآباد را مرحـوم میرزا

۶۶ـ سال ۱۲۸۳ قمری
۶۷ـ اصل = اباسلط
۶۸ـ (= پادزهر)
۶۹ـ حاشیه به خط امین‌لشکر = سیونر.

آقاخان صدراعظم از وجوهات مرحوم خسروخان گرجی بنا کرده و ساخته‌اند. از صدرآباد تا عباس‌آباد دو فرسخ است. در صدرآباد ناهار خوردیم. یعنی قبلهٔ عالم روحنافداه یك فرسخ به صدرآباد مانده روبروی آب انبار خرابه[ای] برای ناهار توقف فرمودند. من و جناب آقای عضدالملك دام‌اقباله و سرکار ایلخانی و مؤتمن‌السلطنه وزیر خراسان آمدیم. در صدرآباد آفتاب‌گردان زدند، ناهار خوردیم. و از آنجا بعد از عبور و حرکت اعلیحضرت همایونی روحنافداه از صدرآباد سوار شدیم و به طرف منزل روانه گردیدیم.

حرمخانهٔ مبارک هم به همین صدرآباد برای ناهار افتاده بودند. نواب علیه انیس‌الدوله دامت‌عفتها قبل‌از حرکت‌اعلیحضرت‌همایونی ناهار صرف کرده و رفته بودند. سرکار امینه اقدس بعد از حرکت موکب همایون بلافاصله در پشت سرتیپ سواره و غلام حرکت می‌کردند و برای مترددین اسباب زحمت بود. از صدرآباد قدری گذشتیم. یك پلی سه چشمه ساخته‌اند. گفتند حاجی علینقی کاشانی ساخته است، معروف به پل ابریشم. بقدر یك فرسخ از صدرآباد که گذشتیم اردوی شاهی و چادر آقای سیف‌الملك و صارم‌الملك و حاجی شهاب‌الملك آنجا بود. از آنجا تا عباس‌آباد هم یك فرسخ بود که آمدیم و به منزل رسیدیم. و چادر مرا نایب محمدعلی قدری از سراپرده فاصله زده بود. دو سه نفر از اهل حرمخانهٔ مبارکه نزدیك من بودند. آغا بشارت خواجه، نواب علیه شمس‌الدوله صبیهٔ نواب عضدالدوله که حرم محرم همایونی است با حاجی شیخ علی که ناظر سابق نواب تاج‌الدوله [بود] به چادر من آمدند. قدری با آنها حرف زدم.

دراین بین باد شدیدی وزیدن گرفت‌که تا صبح این باد در کمال شدت می‌آمد. سراپردهٔ همایونی را انداخت و تا صبح آقای حاجب‌الدوله و سایر مراقب حفظ آنجاها بودند. حتی طوری باد شدت کرده بود که اعلیحضرت همایونی روحنافداه از تخت روانهای بیرون خواسته بودند که در میان آن استراحت بفرمایند. چادرهای حرم و غیره و غیره همه افتاده و پاره شدند. چادرهای متفرقه پاره شد. از

این بابت به همراهان خیلی سخت گذشت. اهالی و سکنهٔ عباس‌آباد از گرجیها هستند که پادشاهان صفویه آنها را برای آبادی این نقطه آورده سکنی داده‌اند. بقدر یکصد خانوار حالا باقی هستند و نسبت به سایر جاها اهالـی آنجا مقبول و سفید هستند. سیورسات و نان و غیره هم رعایا خیلی حاضر کرده بودند. خودشان زراعت ندارند. از دو سه فرسخی می‌خرندمی‌آورند. برای زوار و مترددین حاضر می‌کنند.

اوقاتی که طایفهٔ ترکمان به دست روسها گرفتار بودند و این صفحات امنیت نداشت اکثر اوقات تـرکمانها اینها را ناخت و تاز می‌کردند و اسیر می‌نمودند. حالاها بحمدالله امنیت حاصل است. و از وقتی که روسها به طرف آخال و عشق‌آباد آمده‌اند این جسارتهای ترکمانها موقوف‌شده. و عباس‌آباد دو قلعه دارد: یکی بزرگتر و یکی هم قلعهٔ کوچکتر است که در آن تلگرافخانه ساخته بودند، بعد موقوف شد، که در مزینان و میان دشت دستگاه‌تلگراف‌گذاشته‌اند. و با اینکه باد و خاك مانع این بود که طباخ و شربتدار بتوانند از عهدهٔ تکلیف خودشان کاملا برآیند محمدخان امشب شام خوب و پاکیزه حاضر کرده بود. یك تومان هم انعام [به] آشپز و شربتدار دادم. و جیرهٔ فراشان و غیره از بابت فی قهوه در این منزل داده شد. پنجاه تـومان هم از بابت کرایهٔ مکاریها داده شد و شام خوردم و خوابیدم. و فرمان ملك عباس‌آباد را به اهالی آنجا مرحمت فـرمودند که آنجاها را ساکنین آنجاها آباد نمایند.

به تاریخ پنجشنبه هفدهم شهرذی قعدة الحرام

امروز از عباس‌آباد انشاءالله به منزل «میان‌دشت» می‌رویم. از عباس‌آباد را تا میان‌دشت از پنج الی شش فرسخ می‌گویند، ولی ماها با کالسکه در پنج ساعت و نیم آمدیم. صبح در پیش روی سراپرده حاضر شدیم. جناب آقای عضدالملك و سرکار حاجب‌الـدوله بودند. تفصیلی از حالت شب و شدت باد و خرابی سراپرده می‌گفتند. قبلهٔ عالم روحنافداه قریب یك ساعت از دسته گذشته سوار شدند. اول

چند قدمی در کالسکه بودند. جناب عضدالملك را پهلوی کالسکه احضار فرمودند. از شدت باد و حالت شب فرمایش فرمودند. بعد از آن چند قدمی که تشریف بردند اسب خواستند، سوار شدند. از پهلوی آبادی عباس‌آباد برای تماشای قلعه و غیره تشریف بردند. من هم در رکاب بودم. پس از آن سواری در روی تپه مقابل قلعهٔ عباس‌آباد ایستادند. اهالی قلعه قدری دعا کردند و صلوات فرستادند. پس از آن بقدر یك میدانی از میان دره و ماهورها سواره تشریف بردند تا رسیدیم به جادهٔ مستقیم و سوار کالسکه شدند. من هم با آقای امین‌السلطان قدری سواره رفتم و من سوار دورشکه شدم و عازم منزل شدیم.

راه امروز قدری باز در میان جاده سنگ‌ریزه بود و مانع راحت و آسان رفتن کالسکه بود و بعد از آن خوب شد. بقدر دو فرسخ و نیم که آمدیم، به قریهٔ «الهاك» رسیدیم. جای بدی نیست. باغ و درختی و آبی و آبادی دارد. بقدر یك میدان بالاتر از آن اعلیحضرت همایونی روحنافداه برای ناهار پیاده شدند. و بالای تپه آفتاب‌گردان سلطنتی را برپا کردند. من و جناب عضدالملك و آقای حاجب‌الدوله و امیرزاده سلطان حسین میرزای پیشخدمت و آقای علاءالدوله هم قدری فاصله برای ناهار پیاده شدیم و ناهار صرف شد. بقدر یك ساعت و نیم آنجا توقف شد. شش ساعت به غروب مانده سوار شده از ناهارگاه که الهاك باشد سوار شدیم. یعنی هرکس در کالسکهٔ خود سوار شده آمدیم به طرف منزل. راه صاف و خوب بود. در میان دورشکه قدری کتاب روضة‌الصفا خواندم و قدری خوابیدم.

کاروانسرای میان‌دشت

سه ساعت و نیم به غروب مانده به میان‌دشت رسیدیم. صحرای وسیع باروحی است. استعداد آبادی زیاد دارد. مرحوم حسین‌خان شاهسون حاجی شهاب‌الملك که بعد ملقب به نظام‌الدوله و حاکم خراسان شد و در اعمال خیر و آثار خیریه مراقبتی داشت در میان‌دشت کاروانسرای بسیار معتبر بزرگ و آب‌انبارها ساخته است. و آثار بزرگی گذاشته که مستوجب رحمت است. چون آب این منزل کم

است، قبل از وقت سقاهای دیوانی آمده، آب ازآب انبارها برای سراپرده و حرم‌خانه و غیره تهیه کرده‌اند. اهالی اردو هم ناچار باید از این آب‌انبارها به‌نوبت آب برای مصرف خوراک خودشان و شرب مالها حاضر نمایند. در قدری فاصله از کاروانسرا هم قلعه خرابه‌ای‌است، درآنجا هم‌جایی‌ساخته‌اند ومرحوم حسین‌خان شاهسون نظام‌الدوله هم کاروانسرای بزرگی مشتمل بر خلوتها و حوضخانه و غیره ساخته است که جمعیتی از زوار که بیایند به آسودگی به‌سر ببرند. و خیلی آثار خوبی گذاشته است و آب انبارهائی که ساخته است آب آنها از قنات است که زمین را حفر کرده‌اند. در حقیقت آب‌چاه‌است. اطراف آن را از آجر ساخته‌اند و بقدر سی پله می‌خورد به‌آب می‌رسد که مردم از آنجا آب برای مصرف خودشان برمی‌دارند. تلگرافی از میرزا یوسف‌خان که در تبریز است به احوال‌پرسی من رسید. از سلامت او خوشوقت شدم و جواب دادم.

به‌تاریخ جمعه هیجدهم شهر ذی‌قعدة الحرام

منزل امروز «میامی» است و از میان‌دشت تا میامی با دورشکه پنج ساعت و نیم راه بود، که تخمیناً شش فرسخ راه است. امروز من نماز خوانده و تعقیبات خوانده اول آفتاب سوار شدم. نواب شاهزاده اسحق‌میرزا هم با من بودند. در دورشکه نشسته‌حرکت کردیم. بقدر چهار فرسخ آمدیم به قلعهٔ «دهنهٔ زیدر» رسیدیم که آن قلعه را بیست خانوار رعیت بود، و از برای عابرین میوه‌ها حاضر کرده بودند، و قدری به‌قلعهٔ زیدر مانده برای اهالی حرم‌خانه ناهار حاضر کرده بودند، و آفتاب‌گردانها زده بودند. من از آنجا گذشته بقدر سه فرسخ آمدیم، به قریهٔ ابراهیم‌آباد که ملکی رعیت‌است رسیدیم. بقدر شصت خانوار دارد. قنات خوبی و آب خوبی دارد. آلوزردهای خوب داشت. آنجا که رسیدیم مقرب‌الخاقان [محمد] ولی‌خان[۷۰] سرتیپ تنکابنی پسر ساعدالدوله شب را آنجا منزل کرده بود. در سرآسیای آنجا چادر

۷۰ـ سپهسالار (سپهدار) بعد که در تاریخ دورهٔ مشروطیت شهرت یافت.

زده بود، و شب را با سرکار ایلخانی آنجا بوده‌اند. و روز سرکار ایلخانی به طرف شاهرود رفته‌اند، و سرتیپ آنجا مانده بود. تکلیف کردند به چادر او رفتم. ناهار حاضر بود صرف شد. قوشچی‌باشی مازندرانی هم آنجا بود. بعد از صرف ناهار قدری خوابیدم.

پنج ساعت به غروب مانده از آنجا سوار شدیم. هوا گرم بود. تا منزل که میامی باشد از دور آبادی‌و اشجار و چادرهای‌اردو نمایان شد. و بقدر نیم فرسخ متجاوز بود. با دورشکه آمدیم قلعهٔ میامی. و کاروانسرای آنجا از بناهای صفویه دیده شد. باغات زیاد دارد. آب آنجا هم زیاد است. اردو را در دامنهٔ بالای آبادی زده‌اند. سراپرده در سر قنات و آب است. چادر مرا نایب محمدعلی خیلی فاصله از سراپرده میان چهار دیواری و باغچه که یونجه‌زار بود زده بودند. چادر آقای غلامحسین‌خان زیندار باشی و ناظم خلوت هم آنجا بود. بعد از رسیدن لباس را بیرون آورده، هوا خیلی گرم بود خود را به مطالعهٔ کتاب روضة‌الصفا مشغول کردم.

میامی

امروز محمدخان که سوار اسب تاتوی امیرحسین خان شجاع‌ـ الدوله بود با اسب زمین خورده بود و با عبدالله‌خان هم نزاع کرده بودند. وقت غروب در چادر زیندارباشی و ناظم خلوت قلیان و قهوه صرف شد. یارمحمدخان سهام‌الدوله حاکم بجنورد و محمدخان قاجار بهاءالسلطنه حاکم بسطام هم امروز به استقبال آمدند. اعلیحضرت همایونی روحنافداه هم در راه برای ناهار توقف فرموده، سه ساعت به‌غروب مانده تشریف آوردند. سوارهٔ بسطامی با محمود میرزای سرکرده هم امروز به استقبال آمدند. میامی بقدر سیصد خانوار رعیت دارد. دو مسجد دارد. میرزا امین دیده بود. و یك حمام هم دارد. کاروانسرای خوبی دارد که از زمان شاه عباس ثانی بهادرخان است. شب را فرستادم آقای زیندارباشی و ناظم خلوت را دعوت‌کرده برای شام به چادر خودم آوردم. قدری «سوپ» و قلیه و شام مأکولی محمدخان حاضر کرده بود. تا ساعت‌چهار از شب گذشته نشسته‌بودم. آنها رفتند. من میرزا امین را خواستم مشغول خواندن کتاب روضة‌ـ

الصفا و خلافت منصور شد تا من خوابیدم.

روز شنبه نوزدهم شهر ذی‌قعدة الحرام

توقف و اتراق در میامی

امروز در میامی اتراق شد. من خیلی دیر از خواب برخاستم. نماز صبح را قضا کرده. میرزا عبدالله پیشخدمت را برای احوال‌پرسی جناب عضدالملك و معتمدالسلطان و امین‌السلطنه فرستادم. پس از آن در چادر خودم بودم. معتمدالسلطان غلامحسین‌خان زیندار باشی و آقای محمد مهدی‌خان پسر مرحوم امین‌الدوله آنجا آمدند. بقدر یك ساعت با آنها بودم. هوا گرم بود. و مشغول مطالعهٔ کتاب شدم. شش ساعت از دسته گذشته ناهار آوردند صرف شد. باز خود را مشغول مطالعهٔ کتاب کردم. برای مالها کاه در این منزل دیر حاضر شده بود. به حاجی حمید تأکید کردم که برود علیق مالها [را] زودتر حاضر نماید. قیمت کاه هم سه تومان و نیم و چهار تومان بود.

کاروانسرای شاه عباسی

تا سه ساعت به غروب مانده برخاسته، لباس پوشیدم. نماز کردم. اسب حاضر کردند رفتم اطراف قلعهٔ میامی کاروانسرائی [که] شاه عباس صفویه ساخته است ملاحظه کردم. قلعهٔ بزرگی بود. درهای قلعه را به‌طوری گرفته و راه تنگی و کوچکی گذاشته‌اند که یك الاغی نمی‌تواند برود. آدم سوار با شتر میان قلعه نمی‌تواند برود. پرسیدم علت چه چیز است؟ گفتند اوقات سابق که ترکمان اینجاها می‌آمد، یا قشونی به طرف خراسان می‌رفت سواره و توپ و غیره را به قلعه می‌آوردند. اسباب خرابی بود. از راه احتیاط این طور کرده‌ایم. اینجا آب قنات دارد. ولی کم است و استعداد زیاد دارد که ان‌شاءالله بعد از این اسباب آبادی در این حدود فراهم بیاید.

بعد از مراجعت، نماز مغرب و عشا را خوانده، در پهلوی چادر خودم که معتمدالسلطان زیندار باشی و ناظم خلوت بودند آنجا نشستم. محمد مهدی‌خان پسر مرحوم امین‌الدوله آمدند مشغول صحبت شدیم. ملای روضه‌خوانی که پسر میرزا حسن ذاکر مرحوم آقا سید حسن است

آنجا آمد. در سر شام قدری خردل به او دادم. زیاد بود اسباب خنده شد. در سه ساعت و نیمی از شب گذشته به چادر خودم رفتم. میرزا امین را برای خواندن کتاب روضةالصفا خواستم. مشغول بودم، بلکه خوابم ببرد. تا فردا خدا چه خواسته باشد.

به تاریخ روز یکشنبه بیستم شهر ذی‌قعدة الحرام

امنزل امروز «ارمیا»* است که بعضی عوام می‌گویند چناری است که در آن حضرت زکریا[۷۱] علیه‌السلام شهید شده. بعضی می‌گویند «اره‌میان» بوده، که چنار بزرگی بوده اره میان آن گذاشته‌اند، حالا چهار شاخه شده است. ریشه یکی است و دور آن ریشه سی و دو ذرع است و چهار شاخهٔ قوی دارد. آبادی این منزل خوب است. آب و باغات و اشجار زیاد دارد. جزو خاک بسطام است. امروز صبح در سر دستهٔ ساعت سوار شدم. قبل از حرکت موکب همایونی روحنافداه حرکت کردم. میرزا شکرالله و میرزا عبدالغفار و محمدخان و میرزا امین پیش [من] آمده بودند. بقدر یك فرسخ که آمدم آبادی دیده شد. در طرف راست جاده‌که «کلاته‌اسد» [می]گفتند رو به روی آن هم چند اشجار و سبزه داشت و بیست خانوار دارد. بقدر یك فرسخ دیگر آمدیم محمدآباد است. بقدر شصت خانوار رعیت و سکنه دارد. طایفهٔ عرب بسطام هستند، و آنجاها زراعتی ندارد، از جای دیگر می‌آورند.

ارمیان!

یك فرسخ دیگر آمدم در کنار راه، که «راه بالا» می‌گفتند آبادی و اشجاری دیده شد. گفتند اسم این آبادی «اسرائیل» است. بقدر چهل خانوار رعیت داشت. زراعتی هم از تنباکو و جو ترش و ارزن داشت. آنجا رفتم. آفتاب‌گردان زده، ناهار حاضر کردند. یکی دو نفر رعیت و زنهای‌آنها آمده، هیمه و نان و ماست و یونجه و کاه آوردند. یك ساعت و نیم آنجا توقف شد. تنها بودم، رفیقی نداشتم. ناهار خورده سوار شدم. به طرف منزل آمدم. به قریهٔ ارمیا رسیدیم. در

۷۱ــ اصل: ذکریا * ــ امروز ارمیان گفته و نوشته می‌شود.

نزدیکی چنار معروف چادر مرا در باغچه زده بودند. اطراف جنجال زیاد بود. اعلیحضرت همایونی روحنافداه بلافاصله تشریف آوردند. چنار را ملاحظه فرموده تشریف بردند. و آقای امین‌السلطان و ناظم خلوت و میرزا عباسعلی فراشخلوت به منزل من آمدند. دو ساعت آنجا بودند. چای و غیره صرف شد و رفتند. من هم نماز ظهر و عصر را خوانده، رفتم چنار معروف‌را تماشا کرده آمدم چادر خودم. محمدخان باز زمزمهٔ گرفتن پول می‌کرد، با اینکه دو روز قبل‌پنجاه تومان‌گرفته بود. کج خلق شدم. نواب اسحق میرزای امیرآخور را دو روز بود ندیده بودم. منزل آمدند و هوا گرم بود.

امروز اول میزان و اول پائیز است. ان‌شاءالله در هوا هم اعتدالی پیدا خواهد شد، و شب هوا خوب شد. شام را با شاهزاده صرف کردیم. دو نفر سید نیشابوری به خیال روضه‌خوانی به‌طهران می‌رفتند پیش من شام خوردند. یك نفر آنها آوازی داشت، قدری اشعار محتشم خواند. در وسط چنار معروف بعضی‌ها می‌گویند قبر زکریای پیغمبر بعضی می‌گویند قبر دیگری است. و اسم منزل را بعضی ارمیا و بعضی اره‌میان می‌گویند، که یعنی اره، میان چنار گذاشته‌اند. به آقای صنیع‌الدوله مقرر شد تحقیقات درست کرده در روزنامه و کتاب سفرنامه بنویسند. مسافت این منزل سه فرسخ و نیم متجاوز است.

به تاریخ روز دوشنبه بیست و یکم شهر ذی قعدةالحرام

امروز از منزل ارمیان به شاهرود آمدیم. نیم ساعت از دسته گذشته سوار شدم. قدری راه آمدم. به دورشکه که رسیده سوار دورشکه شدم. بقدر چهار فرسخ از راهی که آمدیم از میان تپهٔ ماهور بود. دهات و آبادی در اطراف نداشت. در وسط تپه‌ها نواب اسحق میرزا که پیش آمده بود به من رسید. سوار دورشکه شدند. بعد از انقضای چهار فرسخ به جلگه و صحرای بسطام و شاهرود رسیدیم که دو فرسخ متجاوز به شاهرود داشتیم، ولی از دور دیده می‌شد. بقدر

یك فرسخ نیم دیگر آمدیم تا به قریهٔ «بدشت» رسیدیم. دهی است در کمال خرمی و آبادی. آب زیاد [دارد]. تخمیناً دویست سیصد متجاوز خانوار سکنه دارد[۷۲]. در کنار یونجه‌زاری آفتاب‌گـردان زدند ناهار خوردیم. قدری خوابیدم. از اره‌میان تا این قریهٔ بدشت را در ظرف پنج ساعت و نیم با دورشکه آمده بودم.

از آنجا هم تا منزل که کنار شاهرود باشد قریب یك فرسخ است که تمام مسافت این منزل را مردم هفت فرسخ می‌گویند، ولی با اسب و دورشکه شش فرسخ کامل می‌توان گفت که در ظرف شش ساعت در راه باید بود، ولی بنه و قاطر در ظرف نه ساعت می‌آیند. خلاصه‌آمدم منزل. اردو را نیم فرسخ با قصبهٔ شاهرود فاصله زده بودند. چادر من هم نزدیك سراپرده بود. از دو طرف آن دو نهر آب می‌گذشت و جای خوبی بود. اهالی شاهرود و بسطام از هر صنف به استقبال و تماشای تشریف‌فرمائی موکب همایون آمده بودند. جمعی از طایفهٔ کوکلان یموت که تعلق[۷۳] به خاك حالیهٔ استرآباد دارد و سپردهٔ یارمحمدخان سهام‌الدوله است به شکایت آمده بودند. من هم نزدیك به غروب به چادر جناب عضدالملك رفتم، تا یك ساعت از شب گذشته آنجا بودم. مشغول صحبت بـودیم . پس از آن منزل آمدم. شام خـوردم، قدری نشسته خوابیدم.

طایفهٔ کوکلان

به‌تاریخ سه‌شنبه بیست دویم شهر ذی‌قعدةالحرام

توقف شاهرود

امروز موکب همایونی روحنافداه در شاهرود توقف فرمودند. اهالی اردو برای استحمام و کارهای دیگر اکثر بـه قصبهٔ شاهـرود رفتند. من هم در چادر خودم بودم. عریضه به خاکپای مبارك از بابت یکی دو مطالب عرض کرده دادم میرزا امین برد به آقای امین‌السلطنه داد که تقدیم خاکپای مبارك بکنند. و میرزا شکرالله یکصد امپریال

۷۲ــ پانصد خانوارست (حاشیه خط امین‌لشکر)

۷۳ــ اصل = متعلق

از آقای امین‌السلطان گرفته آورد برای مخارج و کرایه و غیره. تحویل عبدالله‌خان شد. چند مدتی بود حمام نرفته بودم. چادر حمام جناب آقای عضدالملک دام اقباله را آوردند پهلوی چادر من. در سر نهر آب زدند و گرم کردند. بعد از ناهار جناب عضدالملک چادر من آمدند. حکیم‌باشی طولوزن هم آمدند. خیلی حرفهای خوب گفته شد. و در دنبالهٔ گوش جناب معزی‌الیه ورمی کرده بود حکیم باشی به آسانی نیشتری زد و رفع درد شد و ایشان به حمام رفتند. من قدری کتاب مطالعه کردم.

نواب والا جهانسوز میرزا کاغذی نوشته بودند که من امروز در قریهٔ «مغان» انتظار داشتم که برای حمام و ناهار، جناب عضدالملک و من آنجا برویم، ولی چون آدم ایشان از اول صبح نیامده بود ماها نرفتیم. و من نیم ساعت به غروب مانده به‌حمام چادری رفتم. رنگ و حنا استعمال کرده، یك ساعت و نیم از شب گذشته بیرون آمدم. در چادر خودم با آدمهای خودم مشغول حرفهای لغو شدم. و در سه ساعتی شام خبر کردند صرف شد. و قدری کتاب مطالعه کردم. و میرزا امین و جناب تبریزی را آنجا گفتم نشستند که مشغول حرف و قرائت کتاب روضة‌الصفا بشوند. و امروز حاجی میرزا محمدرضای مستشار مؤتمن‌السلطنه وزیر خراسان سواد ملفوفهٔ فرمان که در باب ملکیت «چهارده» از پایین ولایت خراسان به اسم آقای عضدالملک معزی‌الیه صادر شده است فرستادند من مهر کردم. اخبار تازه امروز این بود که منسوب مقرب‌الخاقان میرزا سید کاظم مستوفی اصطبل، شب در عبور پهلوی چادرها میان چاهی افتاده و فوت شده است.

حرفهای لغو

به تاریخ روز چهارشنبه بیست و سیم شهر ذی قعدةالحرام

معاودت از ارض اقدس

منزل «ده ملا». امروز صبح از چادر خودم حرکت کردم. به‌چادر جناب آقای عضدالملک رفتم. با ایشان قرار داده بودیم که برای احوالپرسی نواب والا جهانسوز میرزا به قریهٔ میغان که تا شاهرود

یك فرسخ تخمیناً مسافت داشت برویم و از آنجا به منزل که قریهٔ ده ملای بسطام است خواهیم رفت. قبل از حرکت موکب اقدس اعلی سوار شدیم. از میان آبادی قریه «باغ زندان» که دهی خیلی معتبر و آباداست و امیرالامراء العظام‌ظهیرالدوله درآنجا علاقه‌دارد گذشتیم. این ده دو سه مسجد و حمام و عمارت و باغات و دکاکین رعیتی دارد و اتصال به شاهرود دارد. و از آبادی آنجا گذشته به آبادی شاهرود رسیدیم.

باغ زندان

شاهرود جای معتبری است. بازار جدیدی ساخته‌اند. بازار قدیمی هم دارد، که در حکومت محمد میرزا پسر اعتضادالدوله بازار را مسقف کرده‌اند. دو سه کاروانسرای خوب تاجرنشین دارد. حمام و غیره دیده شد. مسجد و مدرسه دیده شد. چون شاهرود حالا بندر تجارتی از طرف تجار روس و غیره است از تجار ارامنه و غیره آنجا ساکن و معامله دارند. رفته رفته آبادی آنجا سال به سال ان‌شاءالله زیادتر می‌شود. از میان بازار و کوچه‌های شاهرود عبور کرده آمدیم به قریهٔ میغان. در این ده عمارتی که حالا متعلق به نواب جهانسوز میرزا است و سابق بر این از یك نفر میرزای سررشته‌داری بوده مبلغی به قاعدهٔ قدیم آنجا صرف بنائی کرده است. اطاقی مصور به تصویرات، با ارسیهای طرح قدیم ایرا نساخته‌اند، ولی حالا خراب و شکسته شده. خلاصه در آنجا توقف شد. ناهار بسیار مأکولی شاهزاده حاضر کردند. نواب اسحق میرزا و آقا غلامرضای منسوب جناب عضدالملك و حکیم بکمز هم بودند. انگورهای خیلی ممتاز صرف‌شد. بعد از صرف ناهار خوابیدیم. قریب چهار ساعت به غروب مانده نماز خواندند و سوار شدیم. من با جناب‌عضدالملك‌در کالسکهٔ ایشان با آقا غلامرضا. دورشکهٔ مرا هم نواب اسحق میرزا و حکیم سوار شدند. در راه کتاب تصنیفات و سالنامهٔ جناب صنیع‌الدوله را از احوالات قاجاریه و غیره مطالعه کردم.

اطاق مصور

یك ساعت و نیم به غروب مانده به اردوی همایونی که در ده ملا است رسیدیم. مسافت این راه از شاهرود تا ده ملا چهار فرسخ است

و ماهم در ظرف چهار ساعت آمدیم. بعداز ورود به منزل، چادر من در کنار نهری نزدیك سراپرده بود. چادر آقای امین‌السلطنه نزدیک بود. محض مهربانی آقای حاجب‌الدوله و امین‌السلطنه به چادر من آمدند. قدری مذاکرات متفرقه کردیم. چای صرف شد. نماز ظهر و عصر را خوانده، به حاجی حمید در باب مالها سفارش کردم. هوای امروز بد نبود. مقارن غروب قدری پیش چادرهای گردش‌کرده، با آقای امین‌السلطنه در باب اسبها و مراقبت آنها گفتگو کردیم. بعد آمدم چادر خودم نماز مغرب و عشا را خوانده، با جناب...[۷۴] و محمدخان‌مشغول صحبت و مشغولیات‌دیگر شدیم. قدری رشتهٔ‌خراسانی سید نیشابوری آورده بود و قدری هم نانهای خوب شاهزاده جهانسوز میرزا در سر ناهار داده بودند به محمدخان سپردم. این فقرات که اسباب اشتغال بود، ولی خیال من باطناً همه مصروف بعضی امورات بود که آیا چه می‌شود و نتیجه و مآل کار چه پیش می‌آید. و از این ولایات و آبادیها و استعدادهای این مکانها افسوس داشتم که اگر مأمورین دیوان اطمینانی داشته باشند و درصدد آبادی و رعیت‌داری باشند عنقریب این صفحات خیلی آباد و دایر و با منافع می‌شود و رعایا آسوده می‌شوند. در ده ملا کاروانسرای بار انداز و منزلگاه هست که از عهد صفویه ساخته‌اند.

(۱۳۰)

به تاریخ روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر ذی‌قعدة‌الحرام منزل مهماندوست

امروز قریب دو ساعت و نیم از دستهٔ ساعت گذشته در رکاب همایونی روحنافداه حاضر شده. قبلهٔ عالم از سراپرده که بیرون تشریف آوردند در کالسکه نشستند. چند نفر از ملتزمین رکاب مبارك را احضار فرمودند. اول جناب عضدالملك دام مجده را، بعد از آن مرا، پس‌از آن سرکار ایلخانی دام‌مجده را و آقای امین‌السلطان را. به هریك فرمایش فرمودند. بقدر دویست قدمی که تشریف‌فرما

۷۴ــ ظاهراً نام یك شخص افتاده است.

شدند اسب خواستند سوار شدند و خارج از جاده حرکت فرمودند. این چند نفر را فـرمودند در رکاب باشند. از دور «تپهٔ نادری» را دیدند و فرمایش فرمودند این تپهٔ نادری است. تپه[ای] است کـه نادرشا ه‌با اشرف افغان مقابل شده‌اند. و از آبادی قریهٔ ده ملا و باغ و عمارت آنجا فرمودند. مؤتمن‌السلطنه وزیر خراسان که در رکاب‌بود عرض کرد مولوی آنجا عمارتی دارد. محمدخان قاجار بهاءالسلطنه را هم که حاکم شاهرود است احضار و فرمایش فرمودند. پس از آن چند آهو در صحرا و دامنهٔ کوه دیده شد. اراده فرمودندکه تیراندازی بفرمایند. میرزا عبدالله خان پیشخدمت را فرمودند با چند نفر غلام از دامنه برود و علاءالدوله را هم فـرمودند از سمت پایین آهسته بیایند. ذات اقدس همایونی روحنافداه با میرزا محمد ملیجك، فراش خلوت که هر دو تفنگ مخصوص همایونی را در دست داشتند قدری پیش تشریف‌فرما شدنـد. هوا هم گرم شد، صیدی نشد. در همان نزدیکی برای ناهار آفتاب‌گردان زدند.

جناب عضدالملك دام اقباله و من و سرکار ایلخانی دام اقباله و مؤتمن‌السلطنه آمدیم تا رسیدیم به دهی موسوم بـه مؤمن‌آباد. آب خوب و سبزه[ای] داشت. در کنار نهری آفتاب‌گردان زدیم. مشغول ناهار و صحبتهای متفرقه شدیم. به‌فاصلهٔ یك‌ساعت‌و نیم اعلیحضرت همایونی روحنافداه تشریف‌فرمای طرف منزل شدند. ماها هم قدری فاصله سوار شدیم. قدری گذشته به قادرآباد رسیدیم که وقف اولاد میرزا مهدی‌خان نادری است. و از اول منزل که گذشتیم «کلاته‌ملا» بود. از آنجاها گذشته، یك‌ده دیگر نعیم‌آباد بود. من با مؤتمن‌السلطنه در کالسکهٔ او بودیم.در دورشکهٔ‌من میرزا زین‌العابدین مؤتمن‌الاطباء کاشانی بود. آقای عضدالملك و سرکار ایلخانی هم در کالسکهٔ دیگر بودند. هوا گرم بود. آمدیم. بقدر سه فرسخ از ناهارگاه که مؤمن‌آباد است تا منزل بعد[۷۵] که مهمان‌دوست باشد قدری راه سنگستان بود که برای کالسکه سخت بود. این منزل قریب چهار فرسخ‌بود. وقت‌عصر

۷۵ـ اصل: است

نزدیك به‌غروب نواب شاهـزاده اسحق میرزا و خان محقق منزل من بودند. خان محقق فرستادند حاجی حیدر خاصه‌تراش را آوردند فصد زد. و تا نیم ساعت از شب گذشته آنجا بودند. چادر محمد مهدی‌خان پسر مرحوم امین‌الدوله پهلوی چادر من بود. فرستادم او را زحمت دادم آمد چادر من. تا سه ساعتی آنجا بودند. شام خوردیم. بعضی عکس و غیره تماشا کردیم. وقت شام دو نفر سادات نیشابوری آنجا بودند که یکی سید هاشم نام بود و یکی عموی او بود. و سید هاشم نام مختصر صدائی دارد. می‌خواهد تعزیه‌خوانی بکند.

به تاریخ روز جمعه بیست و پنجم شهر ذی قعدةالحرام

منزل امروز دامغان است. و از مهمان‌دوست تا دامغان را سه فرسخ می‌گـویند. امروز صبح به چـادر امیرالامراء مجـدالدوله مهدیقلی‌خان امیرآخور که داماد اعلیحضـرت همایونی روحنافداه است برای عیادت رفتم. چون روز قبل در شکار و سواری از اسب افتاده بودند قدری صدمه به دست معزی‌الیه خورده بود. در آنجا جمعی بودند. کریم‌خان شاهزاده پسر مرحوم محمدمهدی میرزا میر شکار، غلامحسین‌خان اشرفی، نصرالملك، ابـراهیم‌خان نایب امین اصطبل، نواب اسحق میرزا هم آمدند. قدری آنجا نشسته نزدیك سواری اعلیحضرت همایونی دو سه ساعت از دسته گذشته بود. رفتیم نزدیك سراپرده در چادر جناب عضدالملك دام مجده و قهوه صرف شد. زنبورك شلیك شد. سوار شدیم. قبلهٔ عالم روحنافداه سوار اسب شدند. قدری با انوشیروان میرزای حـاکم سمنان و دامغان و آقای امین‌السلطان فرمایشات فرمودند. پس از آن در جاده رسیدند. چون از محل اردو که بالای آبادی و باغات مهماندوست بود تا سر راه و آبادی بقدر یك میدان بود در سر جاده اعلیحضرت همایون روحنا فداه سوار کالسکه شدند. جناب عضدالملك دام اقباله و مرا احضار فرمودند. پاره[ای] فـرمایشات فرمودند. از مقـدمهٔ جنگ نادر و اشرف که در ایـن محال واقع شده بود می‌فـرمودند. پس از آن از

جنگ نادر و اشرف

ممیزی بعضی از ولایات خراسان فرمایش فرمودند. من عرض کردم اشخاص مأمور باید محل اعتماد و اطمینان باشند و فرمودند که مازندران و استرآباد را باید ممیزی کرد، سهل است. اکثر ولایات ممیزی لازم دارد مثل طهران و غیره غیره. و مثل امین‌لشکر آدمی لازم است که برای این کارها مأمور شود. خلاصه بعد از مسافتی که رفتیم من به دورشکهٔ خودم رفتم و آقای علاءالدوله هم با من آمدند. در عرض راه مشغول صحبت شدیم و از عقب تیپ می‌آمدیم تا ناهارگاه.

بعضی از دهات که نزدیك راه بود دیده شد: یکی حسین‌آباد متعلق به حاجی علینقی کاشانی تاجر، یکی هم قریهٔ «بك»، خالصه. قلعهٔ خرابهٔ دیگر در طرف دست راست دیده شد. گفتند از قدیم اسم اینجا «نوده» بوده و در مقابل آن حالا دو آبادی است: یکی مایان، یکی داورزن[۷۶] که هر دو خالصه است و حالا آبادی در آنجاها است. بقدر یك فرسخ و نیم راه از مهماندوست که گذشتیم قریهٔ «گز» بود که حالا متعلق به آقای سیف‌الملك است و بقدر پانصد خانوار دارد. و اعلیحضرت همایونی در باغچه برای ناهار اقامت فرمودند. و من آمدم به ده دیگر متصل به آنجا «نریشان» است و بقدر هفتاد خانوار دارد و عمارتی و سردری در میان باغی داشت که گفتند این ده متعلق به پسرهای یاور فوج دامغانی است. در کنار نهری ایستاده آفتاب گردان زدیم. ناهار حاضر کردند. نواب شاهزاده امیر آخور آنجا به من رسیدند. ناهار صرف شد. قدری انار و غیره از رعیتها خریدیم.

بعد از آن مقرب‌الخاقان نور محمدخان امین دیوان که برای تقسیم مال ابراهیم‌خان دودانگه به مازندران مأمور بود برای زیارت خاکپای مبارك شاهنشاهی آمده بود آنجا پیش ما آمد. قدری سکنجبین خوردند. قدری فاصله آقای حاجب‌الدوله که برای تشخیص محل اقامت و منزل اردوی همایون به شهر دامغان آمده بودند ترتیب آنجاها را داده مراجعت کرده بودند. با سواره نظام که در جلو موکب همایون بودند معاودت کرده و در میان راه منتظر تشریف‌فرمائی بودند. هوا

۷۶ـ غیر داورزن سبزوار است.

گرم بود. به آفتاب‌گردان من آمدند. قهوه و قلیانی صرف شد. و من با نواب اسحق میرزا سوار دورشکه شدیم به طرف منزل روانه شدیم. و آقای حاجب‌الدوله در آفتاب‌گردان من ماندند، تا وقتی که اعلیحضرت همایونی تشریف بیاورند. ماها آمدیم. بقدر سه ربع فرسخ از آن ده بود. تا شهر با دورشکه آمدیم. از دروازهٔ مخروبهٔ دامغان وارد شدیم.

شهر دامغان خراب و دیوارهای قلعه خراب و میان شهر نصف بیشتر از آبادی افتاده. زمین بایر است. با دورشکه آمدیم از میان بازار دامغان گذشتیم. خیلی بازارهای کثیف[۷۷] مثل بازار دهات. همه از خشت و گل است. از آنجا گذشته، از دم مسجد قدیم دامغان گذشتیم. یك منار و میل بلندی دیده شد. و یك میل و منار دیگر هم در پایین شهر دیده شد و مسجد هم مخروبه شده بود. مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار تعمیری کرده ولی باز خراب است. مدرسه[ای] هم دیده شد. از آنجاها گذشته باز از دروازهٔ دیگر شهر بیرون‌آمدیم. از پیش روی امامزاده گذشتیم و کاروانسرائی هم از صفویه برای منزلگاه ساخته شده. در عهد شاه سلیمان صفویه ساخته‌اند. از آنجا گذشته به اردو آمدیم. در طرف شمال شهر اردو زده‌اند. چادر مرا نایب ابوالقاسم در پهلوی آب زده بود. جای باصفائی بود. قدری اول هوا گرم بود. یکی دو ساعت فاصله، نزدیك غروب میان اسبهای سواری و مالهای کالسکه گردش کردم. حمید آقا را دیدم که آن‌طوری که لازم است مراقب اسبها نشده. یونجه ندارند، تیمار نکرده‌اند. قدری به او تغیر کرده، به‌چادر مقرب‌الخاقان‌میرزا سیدکاظم‌مستوفی رفتم. بقدر یك ساعت با شاهزاده اسحق میرزا آنجا نشستیم. قدری انجیر و غیره خوردیم.

یك ساعت از شب گذشته به چادر خودم آمدم. قلمدان خواستم. معلوم شد قلمدان نیست. شب پیش قلمدان پیش روی من بود. وقت سواری امروز ندیدم. حالا که خواستم حسینقلی فراشخلوت گفت که

۷۷ـ اصل = کسیف

دزدی قلمدان

من قلمدان را پهلوی تشك خواب گذاشتم. بلکه فراشها وقتی چادر مرا خراب کرده‌اند برداشته باشند. نایب محمدعلی را خواستم. او هم گفت که ما ندیده‌ایم. بعد از مذاکرات و تهدیدات گفتم بروید منزل فراشها را و اسبابهای آنها را جستجو کنید. معلوم شد ابراهیم هم که آدم نایب محمدعلی بودو حالا او را جزو فراشان آورده قلمدان را او برداشته برده است و حاشا کرده است. حالا که خواستند آنها را جستجو کنند بروز داد و قلمدان را آوردند. و ابراهیم را به نایب ابوالقاسم سپردم که تنبیه شود. و جناب آقای عضدالملك قدری پسته و خربزه و نان برای من فرستاده بودند. و نواب اسحق میرزا را هم شب نگاه داشتم. و شب باد شدیدی و غبار زیادی برخاست. اکثر چادرها را خراب و مردم را صدمه زد. جمعیت و سکنهٔ شهر دامغان بقدر ششصد خانوار می‌گویند. شهر مخروبه[ای] است. حاکم آنجا امسال نواب انوشیروان میرزا پسر نواب‌بهمن میرزا عموی شاهنشاه است. نرخ آنجا جو خرواری چهار تومان و چهار هزار، کاه یك تومان و پنج هزار و یونجه خرواری چهار تومان است.

به تاریخ شنبه بیست و ششم شهر ذی‌قعدة الحرام

توقف دامغان

امروز برحسب ابلاغ آقای امین‌السلطان حسب‌الامر مقرر بود مجلسی تشکیل شود. من صبح قبل‌از ناهار به‌چادر آقای امین‌السلطان رفتم. این اشخاص آنجا بودند: انوشیروان میرزا، میرزا ابراهیم خان سهام‌الدوله حاکم مازندران، سیف‌الملك، مجدالدوله، شجاع‌ـ السلطنه، میرزا سید کاظم مستوفی، میرزا تقی وکیل لشکر، لطفعلی خان هزار جریبی، میرزا محمدعلی‌خان امیر دیوان مازندران، میرزا شکرالله مستوفی مازندران. جمعی از هزار جریبیها با سیدشمشیری استرآبادی که حالا در هزار جریب سکنی دارد از دست لطفعلی خان که حاکم و سرکرده است عارض بودند. مقرر شده بود به عرض‌آنها رسیدگی شد. از تعدی لطفعلی‌خان در عمل مالیات شکایت کردند و

عارضین مالیات

سید هم از لطفعلی‌خان شاکی بود که به تحریك او عباسعلی نام و غیره خانهٔ مرا غارت کرده‌اند. بعد از تحقیق معلوم شد که جمع این دهات هزار جریب که در دست حکومت لطفعلی‌خان است یکهزار و هشتصد و بیست و هشت تومان است و لطفعلی‌خان قلمداد کرده و ملتزم شد که من زیاده از این داد و ستد نمی‌کنم.

بعضی دهات شکست [۷۸] است و بعضی تفاوت دارند. و آنهائی که علاوه گرفته شده شاکی هستند، ولی چنان نبود که زیادتی نشده باشد. صورت نوشته به‌عرض‌خاکپای‌مبارك‌رسید. احضار فرمودند. مراتب عرض شد. قدری هم تحریك در میان بود. خلاصه ارادهٔ ملوکانه مقتضی شد که لطفعلی‌خان به سرکردگی نوکر منصوب باشد و حکومت به دیگری محول شود. سهام‌الدوله عرض کرد محمدعلی‌خان امیر دیوان حاکم آنها باشد. و مقرر شد میرزا شکرالله برود جمع‌بندی بکند و صورت بفرستد که سر خط بدهند. دستخط مبارك به افتخار سهام‌الدوله به این مضمون صادر شد و آنها آسوده شدند.

قسم و مصالحه

ادعای سید را هم قرار شد از جناب ملا مصطفی مجتهد دامغان به‌طور مرافعه و قسم و مصالحه بگذرانند. میرزا عباسقلی فراشخلوت محصل انجام این کار شد. پس از آن ناهار صرف‌شد. و من آمدم چادر جناب عضدالملك دام اقباله قدری نشستم.

دو سه کاغذ از طهران از جنابان قوام‌الدوله و امین‌الدوله و نصیرالدوله آورده بودند به من رسید. از آنجا به چادر خودم آمدم. امروز هم باد شدیدی می‌آمد. و خاك [را] از اطراف به چادرها می‌آورد. اطراف چادر را بستند. من‌هم نماز مغرب‌و عشا را خوانده مشغول مطالعهٔ کتاب روضة‌الصفا شدم. شام مختصری حاضر کردند تنها خوردم. دیگران را گفتم منزل خودشان شام بخورند. در ساعت چهار خوابیدم. میرزا امین باز مشغول کتاب شد، ولی شب را من کمتر خوابیدم.

۷۸ــ اصل = سکشت.

به تاریخ روز یکشنبه بیست و هفتم شهر ذی‌قعدة الحرام

منزل امروز امیرآباد است که ملك مرحوم‌سپهسالاراعظم میرزا محمدخان قاجار بود و حالا به اعتضادالملك رسیده و ایشان در قبالهٔ زوجهٔ خودشان که صبیهٔ اعلیحضرت شاهنشاهی است عوض مهریه داده‌اند. از دامغان تا امیرآباد چهار فرسخ است. راه هم صاف و هموار است. صبح یك ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شدم و درشکه را از جادهٔ دیگر آوردند. بقدر یك فرسخ‌و نیم آمدم به‌دورشکه در جادهٔ بزرگ رسیدم. سوار دورشکه شدم. قدری آمدم. در بالای باغ پسته ناهارگاه حرم را زده بودند. طرف دست راست قریه علی آباد وقف اولاد فضلعلی‌خان گفتند. و نزدیك آن قریهٔ «شیرآشیان» مال رعیت است. در باغچه[ای] که متعلق به آقا علی‌اکبر پسر حاجی ملاقاسم که ملای معروفی بود برای‌ناهار پیاده‌شدم. نهر آبی از میان آن می‌رفت. دو سه نفر از طلاب و غیره انسانیت کردند. من در کنار نهر آب میان باغچه برای ناهار توقف کردم. قریب دو ساعت ماندم. از دامغان تا آنجا سه فرسخ است. ملا غلامحسین‌خان ساکن شیرآشیان قدری پسته و نان آورد و یك تومان به او دادم و می‌گفت در طهران شبهای جمعه خانهٔ شما آمده‌ام. خلاصه پنج ساعت به غروب مانده از آنجا سوار شده، با دورشکه آمدم. در کنار راه این دهات دیده شد: قریهٔ بخش‌آباد بقدر سی خانوار دارد و ملك رعیت است، دولت‌آباد طرف دست راست بقدر هفتاد خانوار سکنه دارد و وقف اولاد متعلق به دولتیارخان سردار است، قریهٔ صیدآباد که اردوی نظامی و چادر-های سیف‌الملك و غیره آنجا بود بیست [خانوار دارد] و مال رعیت است، باغ پستهٔ آصف‌الدوله غیر از باغ اول است. از آنجاها گذشته از شیرآشیان آمدیم به امیرآباد که محل توقف اردوی همایون است.

پهلوی امیرآباد قلعه خرابه‌ای است که موسوم به‌دهزآباد است و مال سادات لایجانی بوده. حالا نصف آن را عمدةالامراء جناب اعتضاد-الملك پسر مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار اعظم خریده. گفتند

در نهصد و پنجاه توما ن‌خریده. قابل‌آبادی است و قنات آن هم بقدر نیم سنگ متجاوز آب داشت. چادر مرا در میان باغچه که مشهدی اسمعیل نام رعیت‌امیرآباد اجاره‌کرده و یونجه‌کاری کرده‌اندزده‌اند. و نوبت این دستگاه با نایب محمدعلی بود که برخلاف منازل سابق آنجا سلیقه به خرج داده. مشهدی‌اسمعیل‌قدری پسته و خرما و انگور آورده بود. پنجهزار انعام دادم. و آقای مجدالملك که چادرشان نزدیك من بود وقت عصر آنجا آمدند. چادر اقای زیندارباشی هم نزدیك بود. من بقدر نیم ساعت آنجا رفتم. خود را مشغول کردم.

امیرخان سردار

قلعهٔ امیرآباد خیلی خوب قلعه‌ای است. پدر مرحوم سپهسالار اعظم مرحوم امیرخان سردار ساخته است و کاروانسرائی هم خود مرحوم سپهسالار ساخته است، ولی ناتمام است. خدا او را رحمت کند. شخص خیرخواه نیك‌نفسی بود. و این ده یکصد و پنجاه خانوار رعیت دارد. شب را یکساعت و نیم از شب گذشته آقا محمد صادق پیش من آمد و رفت. زراعت دهات اینجاها گندم و جو و پنبه و تنباکو است. صنعت‌دیگر و حرفهٔ دیگرمردم اینجاها ندارند. سراپردهٔ همایونی در این منزل در عمارت و باغ مرحوم سپهسالار است‌که حالا متعلق به جناب اعتضادالملك است.

به تاریخ دوشنبه بیست و هشتم شهر ذی‌قعدةالحرام

امروز از امیرآباد به منزل «قوشه» که مسافت دو فرسخ است رفتیم. صبح امروز در چادر خود قدری توقف کرده پس از ان خیال داشتم دررکاب‌مبارك قدری حرکت نمایم. در چادر جناب‌آقای عضدـ الملك دام مجده صرف قهوه و قلیانی شد. جناب آقا میرزا صادق مجتهد، برادر مرحوم‌حاجی ملارضای شریعتمدار آنجا بود و از بابت موقوفهٔ مدرسهٔ دامغان گفتگو می‌کرد. در دامغان سه مدرسه است و دو مسجد: یکی از آن مدرسه‌ها را که یکی از مردم آنجا قدیماً ساخته است و موقوفاتی گذارده تولیت آن با آنها است. پس از آن موقع سواری اعلیحضرت همایونی روحنافداه شد. جناب عضدالملك می‌ـ

مدارس دامغان

خواستنند حمامی بروند. در عمارت امیرآباد که حالا متعلق به اعتضاد الملك است حمامی بود. منتظر بودند اهالی حرم همایونی از آنجا بروند که معزیالیه به حمام برود. بعد از آن سوار بشوند.

من آمدم. در موقع سواری قبلهٔ عالم روحنافداه حاجی میرزا محمدرضای مؤتمن‌السلطنه وزیر خراسان هم حاضر بود. قدری با او صحبت داشتند. قبلهٔ عالم عبور فرمودند و به این طرف که ماها بودیم ملاحظه نفرمودند. من هم قدری سواره رفتم. پس از آن به دورشکهٔ خودم رسیدم. شهاب‌الملك هم میان دورشکهٔ من آمدند. باهم بودیم تا مقابل کاروانسرای منزل که محل اردوی همایونی است. راه امروز هم صاف و هموار و خوب بود. این کاروانسرا از بناهای شاه عباس است و حاجی علینقی تاجر کاشانی تعمیر کرده و در سنهٔ ۱۲۶۶ رو به‌روی آن کاروانسرا هم چاپارخانه و قهوه‌خانه ساخته‌اند. پشت کاروانسرا هم قلعه خرابه‌ای است موسوم به سلطان‌آباد و حال‌کسی ساکن نیست. اردو در کنار نهری افتاده بود که آب قنات بود، بقدر یك سنگ کمتر آب داشت. همهٔ اهالی اردو در کنار این آب چادر زده بودند. و اردوی نظامی هم با آقای سیف‌الملك و سایر در این منزل با اردوی همایونی روحنافداه یك جا بودند. من ناهار را در منزل خوردم. اعلیحضرت همایونی روحنافداه در اوایل منزل مردم را مرخص و خودشان با معدودی ازخارج راه تشریف بردند و ناهار را در راه میل فرمودند. یك ساعت و نیم به‌غروب مانده به‌منزل تشریف آوردند. خلاصه من قدری خوابیدم و کتاب خواندم.

وقت عصر نماز خوانده فرستادم نواب اسحق میرزا را زحمت دادم آمدند. در چادر خان محقق که متصل به چادر من بود قهوه و قلیانی صرف شد. تا وقت مغرب حکیم‌باشی طولوزن آنجا آمدند. از من خواهش کردند که چون حکیم بکمز نقاهت دارد دورشکه را فردا بدهم او سوار شود. قبول کردم و فردا منزلی که می‌روند «آهوان» است و شش فرسخ مسافت دارد. و بعضی می‌گویند یك فرسخ از آهوان بالاتر می‌روند. تا خدا چه خواهد. امشب را هم نواب اسحق

کاروانسرای قوشه

میرزای امیرآخور پیش من شا م‌می‌خورند. در این منزل هم که جزو خاك دامغان است قدری آذوقه و هیزم کم به دست می‌آید. مثل منزل سابق است. باد و گرد و خاك باز همراه بوده است.

به تاریخ سه‌شنبه ۲۹ شهر ذی‌قعدة الحرام

منزل امروز آهوان است. از قوشه تا آهوان را شش فرسخ می‌ـ گویند و ماها در ظرف پنج ساعت و نیم آمدیم. به این طور که وقت طلوع آفتاب که سر دستهٔ ساعت بود سوار شدم. بقدر دو ساعت راه آمدم از طرف دست چپ جاده در دامنهٔ قلعه خرابه[ای] دیده شد، که غیرمسکون بود. یك ساعت دیگر راه آمدیم. جاده صاف و صحرای بی....[۷۹] و پست [و] بلندی بود. جناب آقای عضدالملك دام اقباله فرستاده بودند که با تأمل بروم که ایشان برسند و در کالسکهٔ ایشان برویم. و ایستادم تا ایشان آمدند. نواب اسحق میرزا هم از صبح در سواری با من بودند. هوا سرد بود. بنهٔ زیاد مردم از راه می‌رفت. خلاصه در سه فرسخی ناهارگاه حرمخانه بود. طرف دست چپ راه جائی دیده شد کـه مختصر سبزه و آبـی و درختی بود. اسمش را «آبخور» می‌گفتند. ما با کالسکه قدری فاصله از آنجـا که ناهارگاه حرم بود و گفتند دو فرسخ کمتر است تا منزل در جائی که‌آب و سبزه بود با جناب آقای عضدالملك برای ناهار پیاده‌شدیم. قدری از بوته‌ـ های صحرائی را آتش زدیم. آقا میرزا عبدالله حکمی و آقا میـرزا غلامرضای منسوب جناب عضدالملك که در کالسکهٔ‌دیگر بودند آمدند. نواب اسحق میرزا که سواره از دنبال می‌آمد رسیدند. آنجا بقدر یك ساعت و نیم توقف کرده، ناهار صرف شد.

پس از آن من و جناب آقای عضدالملك دام اقباله و آقا میرزا علیرضا در یك کالسکه و نواب اسحق میرزا با میرزا عبدالله حکمی گیلانی در کالسکهٔ دیگر سوار شدیم و به طرف منزل آمدیم. بقدر یك میدان فاصله از ناهارگاه قناتی و زراعتی در پشت تپه از طرف

۷۹ـ جای یکی دو کلمه سفید است.

دست راست جاده است که حاجی علیرضا نام سمنانی آنجا را آباد کرد و اسمش را «حاجی‌آباد» کرده است. جای باصفای خوبی است. و از آنجا تا آهوان یك فرسخ و نیم می‌شود. بقــدر نیم فرسخ دیگر آمدیم. آب و کاروانسرا و یکــی دو دکان در سر راه دیــده شد که گفتند آقا میرزا سید رضی حکیمباشی آنجا را آباد کرد و بــه کار عابرین و زوار می‌آید. آنجا قلیانی کشیدیم و از آنجا تا آهوان یك فرسخ متجاوز می‌شود.

از آنجا هم‌گذشته تا آهوان‌که‌یك کاروانسرای‌قدیم‌مخروبه[ای] دارد که می‌گویند از عهد انوشیروان است، و از سنگ ساخته‌بودند، و کاروانسرای دیگر هم که از عهد شاه سلیمان صفوی بود که حالا دایر است و برای مترددین و عابرین حالا آنجا محل و منزلگاه است. راست هم است، ولــی محل اردو را یك میــدان طرف دست راست کاروانسرای آهوان است که در آنجا آب و چشمه است، ولی زمین خشك و سنگستان است. چادر مرا هم نزدیك سراپرده زده بــودند. نزدیك چادر جناب عضدالملك بود. چادر اطباء هم آنجا بــود. چادر اهل طرب هم نزدیك بود. به‌این وسیله که آنها مشق می‌کردند سماع شرعی می‌شد. عمدةالامراء العظام سلیمان خان صاحب اختیار کـه مأمور بود برای تشخیص حدود خاك آخال به اردوها برود، در این منزل به خاکپای مبارك مشرف شد. از طهران آمده بود عالمشاه میرزا را هم با خود آورده است. نزدیك غروب‌جناب آقای عضدالملك دام مجده پیش روی چادر من آمدند. قــدری نشستیم. نواب اسحق میرزا هم بودند. چای و قلیانی صرف شد. وقت عصر هم آقا محمد حسن برادرزادهٔ مرحوم آقا محمدرضا ضرابی که حالا مصدر کارهای سرکار امین اقدس است آنجا آمد. یك ساعت و نیم از شب گــذشته نماز مغرب و عشا را خوانده. رقتی و خضوع و خشوعی حاصل شد و خیلی منقلب شدم. و از این پریشانیها و گرفتاریهای پی در پی که به من می‌رسد متحیر بودم که چه خواهد شد. هیچ بوی افتتاح و فرجی نمی‌آید.

سماع شرعی

اظهار التفاتهای همایونی هم هرچه بود لسانی و ظاهری بود. نتیجه و فایده[ای] هنوز ندیده‌ام، تا مقدر چه شده باشد. مهدیقلی پیشخدمت مذکور کرد که دیشب خوابی دیده‌ام که جناب آقای عضد‌الملك به چادر ما آمدند و پاکتی سربسته دادند و گفتند مژده دارد. و پاکت از جانب اعلیحضرت همایونی بود. از این قبیل خوابها مکرر گفته می‌شود. راست یا دروغ اسباب مشغولی خیال است. «تعبیر رفت و کار به دولت حواله بود». و دیشب از منزل قوشه میرزا شکرالله و میرزا عبدالغفار و میرزا امین و محمدخان و جناب‌تبریزی سفاهت‌کرده، سه ساعت از شب گذشته سوار شده و شب راه آمده‌اند، تا منزل آهوان. هم بیخوابی دیده‌اند، هم سرما خورده‌اند. و روز را مثل آدمهای‌ناخوش تا غروب افتاده بودند.

التفاتهای لسانی

به تاریخ چهارشنبه سلخ شهر ذی‌قعدة الحرام

امروز از آهوان به سمنان باید رفت. امروز صبح را زودتر برخاستم. پیش روی چادر آتش کرده نشستم . با جناب آقای عضد‌الملك دام اقباله دو ساعت از دسته گذشته که موقع سواری موکب مسعود همایونی روحنافداه است سوار شدیم. پیش روی سراپرده اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه سوار اسب شدند. ماها را احضار فرمودند و از طرف تپه‌ها و خارج از چادر حرکت فرمودند و مشغول فرمایشات شدند. و سلیمان‌خان صاحب اختیار که روز قبل آمده بودند و برای تحدید خراسان و خاك ترکمان می‌روند شرفیاب شده. قبلهٔ عالم به‌طور شوخی فرمودند که اقر به خیر شد، یعنی روباه پیش روی ما بیرون آمد. قدری راه حرکت‌شد. اجزائی‌که از طهران صاحب اختیار همراه آورده بود به حضور همایونی معرفی کردند. میرزا علی‌خان پسر مرحوم میرزا علی اشرف و همشیره‌زادهٔ جناب وزیر امور خارجه، میرزا مصطفی طبیب حافظ الصحه، عالمشاه میرزا پسر خان باباخان که نوهٔ خود صاحب اختیار است و تازه نایب آجودان‌باشی و مأمور خدمت است، یك نفر مشهدی. و از طرف قبلهٔ

اقر به خیر

عالم روحنافداه اظهار مرحمت به‌آنها شد. بقدر یك فرسخ و نیم سواره در رکاب همین طور از خارج راه بر روی تپه‌ها آمدیم.

اعلیحضرت همایونی برای ناهار در روی تپه توقف فرمودند، که از آنجا صاحب‌اختیار را هم‌دستورالعمل‌کامل‌داده روانه فرمایند. در عرض راه تا اینجا هم در سر سواری فرمایشات به او می‌فرمودند و تحقیقات می‌فرمودند که ماها اطلاع پیدا نکردیم. بعد ازآنکه شاهنشاه آنجا توقف فرمودند من هم با جناب جلالت‌مآب عضدالملك دام اقباله و جناب مؤتمن‌السلطنه وزیر خراسان آمدیم. بقدر یك فرسخ دیگر که دیدیم که یونجه‌زار بود و آب مختصری داشت و «چاشتگاه» می‌گویند برای حرمخانه آفتاب‌گردان ناهارخوری زده بودند. ما از آنجا هم گذشتیم. قدری بالاتر رفتیم. جائی که سابقاً آب‌انباری برای مترددین ساخته‌اند. حالا خراب شده است. در مقابل رودخانه‌ای [است] که چاه خشك بود در زیر سنگی در دامنهٔ کوه که سایه بود آقای‌صنیع‌الدوله و محقق و زیندارباشی آنجا نشسته‌بودند. جناب عضدالملك هم آنجا رفتند. من هم رفتم آنجا ناهاری صرف شد و شاهنشاه تشریف آوردند، از آنجا گذشتند. ما هم بعد از ناهار سوار شدیم. راه کالسکه جدا بود و راه رفتن تپه و کوه بود.

بقدر یك فرسخ کمتر به زحمت آمدیم تا به جلگه رسیدیم که سواد سمنان پیدا بود. هوا گرم شد. و از آنجا تا سمنان سه فرسخ به نظر می‌آمد. با اسحق میرزا به دورشکه نشستیم و به طرف منزل آمدیم. راه طولانی و گرم بود. دو ساعت به غروب مانده به منزل رسیدیم. اردو را نیم فرسخ بالای شهر سمنان زده‌بودند. چادر مرا در کنار نهری و آسیائی زده بودند. جای خوبی بود. و راه امروز در ظرف هفت ساعت و نیم طی شد. هفت فرسخ است. ولی شش فرسخ می‌گویند. خیلی خسته و کسل شدیم. از مالهای مردم خیلی در راه واماند[ند]. خلاصه قدری راحت شدیم. نماز خوانده، حاجی حمید برای تحصیل یونجه و کاه و غیره به شهر رفته بود. اسبهای کالسکه و غیره خیلی مفلوك شده‌اند. وقت مغرب مؤتمن‌السلطنه فرستاده

بودند که فردا بعد از ظهر حمامی حاضر کرده‌ام باید رفت. و قرار است فردا که روز پنجشنبه غرهٔ ذی‌حجه است در این منزل آشی که همه ساله وقت مراجعت موکب همایون در.......[۸۰] می‌شود بپزند و من هم وقت مغرب رفتم، قدری چادر آقای امین‌السلطنه و امین‌السلطان نشستیم. یکی دو قلیان صرف شد. بـه منزل آمده شام خورده و در ساعت چهار خوابیدم. در ایـن منزل و جلگهٔ سمنان آهـوی زیاد در صحرا دیده شد و مردم خیلی صید کردند.

به تاریخ روز پنجشنبه غرهٔ ذی‌حجة الحرام

آش آخر سفر

امروز در سمنان تـوقف است. و آش آخـر سفر را تـدارک کرده‌اند که بپزند. صبح برخاستم. قدری در منزل‌و چادر خودم بودم. وقت ناهار فراش به احضار من آمد رفتم به‌سراپردهٔ همایونی روحنا فداه. در جنب سراپرده چـادرهای متعدد زده بودند. جمعی از عمله خلوت بودند: جناب آقای عضدالملك، آقای مجدالدوله، آقای امین‌ـ السلطان، آقای امین‌خلوت، خان محقق، آقای صنیع‌الدوله، آقای نایب ناظر، شجاع‌السلطنه، انوشیروان میرزا، اسحق میرزا. بقدر بیست سی نفر از عمله خلوت از پیشخدمت و فراشخلوت و عمله‌جات آبدارـ خانهٔ مبارکه همه نشسته‌اند و کدو و بادنجان و سبزی‌آلات و اسباب و اشیاء دیگر ریخته بودند، هریك به‌کاری مشغول بودند. و دیگهای متعدد و آشپزهای متعدد حاضر انجام این کار بودند. من هم بادنجان پوست کندم و عکاس هم عکس مجلس را انداخت. جمعی از اهل طرب بودند و مشغول بودند. سرکار ایلخانی هم بعد آمدند. به‌فاصلهٔ دو ساعتی که ناهار صرف شد اعلیحضرت همایونی‌هم تشریف آوردند. بقدر یك ساعت نشستند. جناب آقای عضدالملك و آقای امین‌السلطان زعفران می‌سائیدند. معطریها مشغول شدند.

یك شیخ که معروف به شیخ....[۸۱] و در حضرت عبدالعظیم(ع)

۸۰ـ بقدر سه کلمه نوشته نشده است.

۸۱ـ جای اسم سفید مانده است.

کفشداری می‌کرد با حسینقلی‌خان پسر مرحوم صاحبقران میرزا که به تبریز رفته‌بود حالا مراجعت‌کرده، با سرکار ظهیرالدوله محشور است. مسخرگی می‌کند. او هم با آدم میرزازین‌العابدین‌خان مؤتمن‌ـ الاطبای کاشانی او هم مسخرگی می‌کرد. بقـدر یك ساعت مشغول بودند. اعلیحضرت همایونی تشریف بردند. باز قدری آنجا بودیم. پس از آن من با نواب اسحق میرزا به چادر جناب آقای عضدالملك رفتیم. قدری عصرانه صرف شد. خودشان هم قـدری فاصله آمدند. زیندارباشی هم آنجا آمدند. تا سه ساعت به غروب مانده آنجا بودم. پس از آن در چادر حمام سرکار کشیکچی‌باشی خبر کردم دلاك آمد رفتم حمام، رنگ و حنا بسته مقارن غـروب بیرون آمدم. در چادر سرکار کشیکچی‌باشی یك فنجان چای و قهوه صرف شد و آمدم چادر خودم و کاغذی مورخهٔ سه‌شنبه ۲۹ ذی‌قعده از طهران رسید. و کاغذ میرزا نجفقلی و یوسف‌خان‌هم در جوف‌این‌بود. در باب‌مهر «کلوانق» و حساب حاجی هاشم نوشته بودند. قدری اوقاتم تلخ شد. تلگرافی از طرف آقای امین‌السلطان به جناب‌صدیق‌الدوله و تلگرافی‌هم خودم نوشتم، که فردا از سمنان به تبریز گفته شود. امروز یکصد تومان آقای آقا میرزا شکرالله از مؤتمن‌السلطنه گرفته به مکاری و غیره قسمت کرده است. آلودگی و خرج این سفر پنج هزار تومان شده است. ان‌شاءالله خداوند اصلاح فرمایند.

خرج سفر پنج‌هزار تومان

به تاریخ جمعه دویم شهر ذی حجةالحرام

که منزل در «لاسجرد» است. صبح امروز سوار شده بـه طرف شهر سمنان رفتم، که شهر را در سر سواری دیده باشم. میرزا امین را فرستادم تلگرافی به صدیق‌الدوله از طـرف آقای امین‌السلطان صادر نماید که در انتظام کار کلوانق و کارهای تبریـز و مداخلهٔ حاجی هاشم معتمدالتجار میرزا یوسف‌خان و میرزا نجفقلـی آسوده باشند. از محل اردو تا شهر ثلث فرسخ بود. چادر من در سر آسیائی بود و اجارهٔ آن سالی هفت خروار است. از آنجا به طرف شهر آمدم.

در اول آبادی شهر در بقعه و صحن امامزاده مشهور به علی ابن‌جعفر جای باصفائی بود. و اطاقی هم مقبرهٔ پسر اعتضادالملك داشت که از والیه صبیهٔ اعلیحضرت همایونی داشت و فوت شده. ولی این امامزاده را جنا ب‌حاجی ملامحمدعلی‌مجتهد سمنان می‌گفتند که سند صحیحی در دست نیست که آنجا مدفون باشد.

از آنجا آمدم در تلگرافخانهٔ سمنان که در سر راه بازار است. جای خوبی بود. و تلگرافچی آنجا میرزا اخیر(؟) پسر مرحوم میرزا نعمای شاعر است. تلگرافی به صدیق‌الدوله و تلگرافی بــه میرزا یوسف‌خان کردم و تلگرافی هم آقای امین‌السلطان حسب‌الامر نوشته بود دادم بگویند. و از آنجا به مسجد شاه رفتم. از میان بازار عبور شد. بازار و دکاکین سمنان خوب است. و اصناف به‌قاعده در دکاکین بودند. صورت شهریت دارد. دخلی به سبزوار و نیشابور و غیره ندارد. حمام و دکاکین و بازار هم مسکون بود. از آنجا به مسجد شاه آمدم. تولیت آنجا با جناب آقا میرزا محسن بود. از سادات سمنان‌است که مرحوم فتحعلی‌شاه جد بزرگ اعلیحضرت شاهنشاه متولیگری را از اول به پدر جناب سید داده بود و حالا به‌جناب میرزا محسن‌رسیده. این مسجد از بناهای مرحوم خاقان مغفور است و خیلی مسجد با روح و صفائی است. نهری از وسط مسجد می‌گذرد. سه در دارد، دو در بزرگ و یك در کوچك. و صورت وقف‌نامه و تولیت را در سنگی حجاری کرده‌اند. در بالای سردرب بزرگ مسجد نصب کرده‌اند. و آن در به طرف دروازهٔ خراسان است کــه خیال داشته‌اند از آنجا تا دروازهٔ خراسان را بازار بسازند و ممکن نشد و وقت اقتضا نکرد. به‌همین حالت مانده است. حالا عبور از درب کوچك است کــه آبادی در آنجا و آن سمت است و آن درب کوچك مسجد به‌تکیه و حسینیه اتصالی دارد و مسجد جامع هم نزدیك است. خلاصه در ایوان مسجد نشستم. سرکار ایلخانی بودند و جمعی از علما و طلاب هم حاضر بودند. ایوان بزرگ یعنی زیر گنبد را با ایوان‌پیش روی آن جناب آقا سید محسن متولی فرش کرده بود و کاسه نباتی گذارده بود.

مسجد شاه

به ملاحظهٔ اینکه اعلیحضرت همایونی روحنافداه فرموده بودند وقت حرکت برای ملاحظهٔ مسجد تشریف می‌آورند جناب آقای عضد-الملك دام اقباله نیز صبح از چادر به حمام شهر آمده بودند از آنجا به مسجد آمدند. یکی دو قلیان و قهوه‌صرف‌شد. جناب حاجی ملاعلی مجتهد و آقا میرزا هادی و برادر جناب آقا سید محسن که از علمای معروف هستندآنجا بودندبا جمعی‌از طلاب و علمای‌دیگر. اعلیحضرت همایونی به مسجد تشریف آوردند. تعریف و تمجیدی از این مسجد و بنا و روح و صفای مسجد شد و مقرر شد آقای امین‌السلطان از طهران معمار بفـرستد و هم عمارت ارگ ایـن شهر را ببیند، هم خرابی مسجد تعمیر بشود. و تأکیدات شد و گردش‌فرمودند و تشریف بردند. من و جناب عضدالملك دام مجده و سرکار ایلخانی به مسجد جامع رفتیم. در آنجا جناب حاجی ملاعلی نماز می‌کند. آن مسجد هم از بناهای قدیم‌است. می‌گفتند در عهد عمر ساخته شده‌است....[۸۲] دارد. ایوان و شبستان دارد. یك طرف مسجد هم به باغچه نگاه می-کند، ولی خرابی زیاد داشت و شرح موقوفه و بنای آن را در سنگی نوشته، بالای ایوان یعنی پیش روی گنبد نصب کرده‌اند. صورت آن جداگانه نوشته می‌شود.

از آنجا سوار اسب شدیم از دروازهٔ عراق بیرون آمدیم. بقدر نیم فرسخ متجاوز باغات و آبها و نهرها دیده شد. از ایـن محلات عبور شد....[۸۳] «گوهر و در»، «زوقان». قدری‌که برتر شدیم به‌بقعهٔ امامزاده[هایی] رسیدیم که اسامی آنها را گفتند مشهور به‌امامزاده «سه سر» هستند. می‌گویند سر آنها را بریده‌اند به آب انداخته‌اند و نعش آنها در اینجا مدفون است: یکی شاهزاده عبدالله نوهٔ حضرت عباس، امامزاده قاسم پسر امام موسی کاظم (ع)، امامزاده عسکری پسر امام جعفر صادق(ع). قدری آمدیم. بقدر یك فرسخ به‌کالسکه‌ها رسیدیم. من سوار کالسکهٔ خودم شدم. راه صاف و جاده مستقیم بود

۸۲ــ یك کلمه نوشته نشده است.

۸۳ــ اسم این محل را ننوشته است.

ولی هوا گرم شد. خاك و غبار زیاد بود. قدری آمدیم. نزدیك به مؤمن‌آباد اعلیحضرت همایونی آنجا به ناهار پیاده شده بودند. ماها هم در خارج راه با جناب آقای عضدالملك و سرکار ایلخانی آفتاب‌گردانها را زده مشغول نماز شدیم. در ساعت شش از دسته گذشته ناهار خوردیم و یك ساعت آنجا توقف شد و آنجا که ناهار صرف شد، مقابل آبادی مؤمن‌آباد بود. و از دور گنبدی هم دیده شد. پرسیدیم ضعیفهٔ فقیری گفت اینجا قبر پسری از....[۸۴] است.

پس از فراغت از ناهار پنج ساعت به غروب مانده به طرف لاسجرد که منزل و محل اردو است حرکت کردیم. در راه از خاك و غبار خیلی صدمه رسید. عبور مال و بنه خاکها را به آسمان بلند می‌کرد. بقدر دو فرسخ دیگر که آمدیم به قریهٔ «سرخه» رسیدیم. سرخه دهی معروف و آبادی است. بقدر پانصد خانوار متجاوز سکنی دارد. خربوزه و انار اینجا معروف است. آنجا ایستادم. یك قلیان صرف شد. از آنجا آمدیم به لاسجرد که از سرخه تا آنجا دو فرسخ متجاوز است. اردوی همایونی را بقدر دو میدان بالای آبادی لاسجرد زده‌اند. در دامنه واقع شده است و آب قنات از آنجا جاری بود، که سراپردهٔ همایونی را در سرقنات و آب زده بودند. قریب دو ساعت به غروب مانده به منزل رسیدیم. کالسکه و درشکه‌های اهل اردو را در آبادی لاسجرد گذاشتند. و مالها را به‌اردو آورده‌اند، ولی مأکولات و علیق مالها و غیره فراوان بود. لاسجرد از جاهای معروف است و از سمنان تا لاسجرد را شش فرسخ می‌گویند. ما هم در پنج ساعت و نیم آمدیم. ولی مالهای مردم امروز خیلی از پا افتاده‌اند.

سرخه

به تاریخ روز شنبه سیم شهر ذی‌حجة‌الحرام

منزل امروز «ده‌نمك» است، و از لاسجرد تا ده‌نمك را شش فرسنگ می‌گویند، ولی شش فرسنگ زیادتر بلکه هفت فرسنگ است. از راه دیروز مسافتش زیادتر بود. در عرض راه آبادی و آب

۸۴ـ یك اسم نوشته نشده.

و اشجاری نیست. امروز یك ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شده و از چادر خودم به آبادی لاسجرد آمدم. قلعهٔ قدیم لاسجرد را مدور ساخته‌اند. به این معنی که خانه‌های رعیتی و اطاقهای آنها بر روی هم ساخته شده. از خارج که ملاحظه می‌شود درب و پنجرهٔ اطاقها رو به صحرا و دو مرتبه روی هم در بالای دیوار قلعه ساختـه‌اند. ولی کثافات از دیوارهای قلعه از مرتبهٔ تحتانی خانه‌ها به‌دیوار قلعه‌جاری است که اسباب.....[۸۵] در خارج این قلعه هم خانه‌های جدید خـوب ساخته شده و باغات زیاد و خربوزه و انار خوب دارد. خلاصه آنجا قدری توقف کردم تا دورشکهٔ مرا ببندند. در این بین سرکار ایلخانی آمدند و قدری معطل شدیم که جناب جلالت‌مآب عضدالملك دام مجده هم بیایند. در این بین‌رسیدند. من در کالسکهٔ‌ایشان‌نشستم و سرکار ایلخانی هم با آقا غلامرضای منسوب جناب آقای عضدالملك دام اقباله در دورشکهٔ من نشستند.

بقدر سه فرسخ آمدیم به‌قلعه‌ای‌رسیدیم که موسوم به عبدالله‌آباد بود. برای ناهار پیاده شدیم. در پهلوی دیوار قلعه‌ناهارگاه حرمخانه را در دو مرتع آنجا قرار داده بودند. آفتاب گردان مرا زدند. آفتاب گردان جناب آقای عضدالملك را هم زدند. در این بین مؤتمن‌السلطنه وزیر سابق خراسان هم آمدند. نواب اسحق میرزا هم رسیدند. آقای نایب ناظر و جعفرقلی‌خان برادر آقای مجدالدوله و پسر نایب ناظر هم بودند. آفتاب‌گردان جداگانه داشتند. خلاصه ناهار صرف شد. هوا گرم شد. بقدر یك ساعت و نیم آنجا توقف شد. پس از آن من باز با جناب آقای عضدالملك دام اقباله و آقا غلامرضا در کالسکهٔ ایشان نشستیم. نواب اسحق میرزا در دورشکهٔ من سوار شدنـد. سرکار ایلخانی سواره رفتند. هوا گرم بود. برای اسبها هم خیلی خستگی آورد. در هر حال به طرف‌منزل آمدیم که‌ده‌نمك باشد. از عبدالله‌آباد تا ده‌نمك را هم دو ساعت و نیم آمدیم که روی هم رفته پنج ساعت و نیم سوار بودیم. با دورشکه می‌آمدیم. و شش فرسخ زیادتر بود. بالای

۸۵ـ بقدر دو کلمه نوشته نشده و سفید است.

ده‌نمك محل‌اردو بود. چندان فاصله به‌آبادی نداشت. چادر من...[۸۶] سراپرده بود. و نزدیك بود. قدری راحت شدم. نیم ساعت به غروب مانده چادر آقای امین‌خلوت که نزدیك من بـود رفتم. نیم ساعت از شب گذشته باز به چادر خودم آمدم. قدری یخ جنـاب امین‌السلطان فرستاده‌بودند. هفت عدد انار و یك شیشه گلاب سرکار حاجب‌الدوله فرستاده بودند. من سه دانهٔ آن را برای مهدی‌خان پسر مرحوم فرخ خان امین‌الدوله فرستادم. چون انارها از زاغهٔ* کاشان‌بود مناسبت به معزی‌الیه داشت.

امروز اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه از خارج راه سواره حرکت فرموده بودند. هوا گرم بود و راه را هم دور کرده بودند. یك ساعت کمتر به غروب مانده بود به سراپرده تشریف آوردند و به جهت گرمی هوا....[۸۷] و در راه امروز دو جا پلها ساخته بودند. گفتند حاجی علینقی تاجـر کاشانی ساخته است، یا تعمیر کـرده. عبدالله آباد که‌ناهار خوردیم آب نداشت و رعیت‌هم ندارد. ده‌خانوار رعیت داشت و خراب است. ده‌نمك هم سی خانوار رعیت دارد. آب آنجا هم کم است و بـد طعم است. در ده دو آب انبار ساخته‌انـد و کاروانسرائی از شاه عباس صفویه است که‌حاجی علینقی تعمیرکرده است. امروز از شتر و قاطر و اسب بعضی در راه مانده و تلف شده بودند. شب را شام بد پخته بودند میل نکردم. قدری کتاب دیده در ساعت چهار خوابیدم، زیاد کسل و خسته بودم.

به تاریخ روز یکشنبه چهارم و شب دوشنبه پنجم

منزل‌امروز«پاده»خوار و«ارادان» است. مسافت راه از ده‌نمك تا پاده‌خوار و ارادان سه ساعت و نیم بود. و سه فرسخ متجاوز است و بلوك خوار[۸۸] سپردهٔ مرحوم امین‌السلطان و حالا با این آقای امین‌ــ

۸۶ــ یك کلمه نوشته نشده. * ــ اصل: ذاقه

۸۷ــ سه چهار کلمه سفید گذاشته شده.

۸۸ــ اصل: خار

السلطان حالیه‌ا ست. محل زراعت و همه قسم آبادی‌است. ایل اصانلو کویر اکثر در این دهات سکنی[89] دارند و هوای خوار را در تابستان و پائیز بد می‌گویند. امروز صبح را دردم سراپرده حاضر شدیم. اعلیحضرت شاهنشاهی سوار [شدند]. قدری با کالسکهٔ همایونی یعنی در پهلوی کالسکه حرکت شد و از سواری روز قبل فرمایش فرمودند و از جاده خارج‌شده‌بودند. راه طولانی و بد آب بود، اسباب زحمت شده بود. پس از آن من با مؤتمن‌السلطنه در یك کالسکه نشسته به طرف منزل آمدیم. منزل چون نزدیك بود ناهار را در منزل خوردیم. چادر من نزدیك سراپرده بود. چادر اطبا هم نزدیك من‌بود. وقت مغرب قدری در چادر آقای حاجب‌الدوله رفتم. نواب شاهزاده اسحق میرزا هم آنجا آمدند. تا ساعت دو از شب گذشته آنجا بودیم و آمدم منزل نماز خواندم. فرستادم عالیجاه شیخ‌الاطباء را آوردند. مشغول صحبت شدیم. شام آنجا خوردند. در ساعت چهار خوابیدم. امروز اقبال‌الدوله از طهران به‌چاپاری به اردو آمده است. و شیخ‌الاطباء می‌گفتند یك دوائی در خاك روسیه است که از چند چیز ساخته‌اند: اسم آن «دی‌کفت»(؟) است. برای امراض جلدی خیلی نافع است.

دوای روسی

به تاریخ روز دوشنبه پنجم شهر ذی‌حجة‌الحرام

امروز قشلاق خوار منزل و محل اردوی همایونی است. از پاده و ارادان تا قشلاق دو فرسخ و نیم است. صبح امروز سوار شدم قدری راه آمدم، سوار درشکه شدم. بقدر یك فرسخ که آمدم آقای حاجب‌الدوله دام مجده را در راه سواره دیدم. تکلیف کردم سوار دورشکهٔ من شدند. مشغول صحبتهای متفرقه شده و روانه شدیم. راه امروز خوب بود. چندین جا نهرها جاری و آبهای زیاد بود. در راه می‌آمدیم محمد حسن‌خان پسر مرحوم تقی‌خان حاجب‌الدولهٔ قدیم را دیدم که از شهر به استقبال می‌آمد. و امروز اعلیحضرت همایونی

۸۹ـ اصل = سکنا

روحنافداه ناهار را در امین‌آباد خالصه که مرحوم امین‌السلطان در آبادی آن اهتمام کرده و عمارتی ساخته‌اند و حالا نایب بلوك خوار آنجا منزل دارد میل فرموده تا عصر آنجا توقف فرموده بودند. من هم امروز بعد از ورود منزل قدری انار خوردم و هوا به‌شدت گرم بود. طرف عصر با قدری آب سرد و گرم شستشو کردم. چادر سرکار آقای مجدالدوله امیرآخور پهلوی چادر من بود. آنجا قلیانی کشیدم و چون امروز جناب آقای عضدالملك را ندیده بودم به احوال‌پرسی فرستاده بودند. رفتم چادر ایشان شب را آنجا تا ساعت چهار بودم. شام هم آنجا صرف شد. چند ملفوفه فرمان متعلق به خوار و عمل سوارهٔ آنجا صادر شده بود. القاب جناب آقای امین‌السلطان را ازاین قرار نوشته بودند: «جناب جلالت‌مآب قواماً للشوکة والاقبال، نظاماً للحشمة و الاجلال، فدوی دولت ابد اختصاص امین‌السلطان وزیر دربار اعظم». این القاب وزرای خیلی بزرگ بود. تعز من تشاء و تذل من تشاء. از آنجا به منزل آمده و خوابیدم.

القاب امین‌السلطان

به تاریخ سه‌شنبه ششم شهر ذی‌حجة الحرام

امروز منزل در ایوان‌کیف است و از قشلاق تا ایوان کیف شش فرسخ است. صبح امروز دو ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شدم در منزل و چادر جناب امین‌السلطان رفتم. آنجا قدری نشستم. به مباشر و سرکردهٔ خوار خلعت از جانب همایونی می‌دادند. به جعفر قلی‌خان پسر مرحوم حاجی عباسقلی‌خان پازه‌کی[۹۰] که رئیس سوارهٔ اوصانلو و غیره بود، یعنی از طرف امین‌السلطان به سرپرستی آنها مشغول است خلعتی مرحمت شده بود و به سایرین‌هم به‌تفاوت جبه و شال کرمانی‌دادند. دراین بین شلیك‌زنبورك‌شد سوار شده رفتم. در سر راه اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آوردند به کالسکه نشستند. جناب آقای عضدالملك و مرا احضار فرمودند. جناب امین‌السلطان هم بودند. از زیادی آب و استعداد بلوك خوار فرمایش

۹۰- (=پازوکی)

فرمودند. مستشارمؤتمن‌السلطنه‌هم بود. و مقرر فرمودند که جناب امین‌السلطان از صاحبان دهات التزام بگیرد که از کنار نهرها همه‌جا اشجار بنشانند و خار بکارند. این نهرها که در میان صحرا جاری است کنار آبها همه باید درخت باشد. بقدر نیم ساعت از این قبیل فرمایشات فرمودند. پس‌از آن من با جناب‌آقای‌عضدالملك در کالسکهٔ ایشان سوار شدیم و دورشکهٔ مرا هم نواب‌شاهزاده‌اسحق میرزا سوار شدند.

درخت‌کاری

بقدر دو فرسخ آمدیم به سردرهٔ خوار[91] رسیدیم. یك فرسخ هم در میان دره آمدیم. هوا گرم شد. آب هم دیگر جائی نبود، مگـر آب شوری که در میان دره کمی می‌گذشت. اعلیحضرت همایونی روحنا فداه برای ناهار تشریف برده‌اند. ماها هم قدری فاصله آفتاب‌گردان زده برای ناهار پیاده شدیم. بقـدر یك ساعت توقف شد. پس از آن سوار کالسکه شدیم. سه فرسخ دیگر که طی مسافت شد به ایوان‌کیف رسیدیم. ایوان کیف تیول عبدالله‌خان والی گیلان‌است که نوهٔ حاجی محمدباقرخان سرهنگ قـاجار است. و از جـانب حضرت والا آقای نایب‌السلطنه حالا حکمران گیلان است و چندی قبل پیشخدمت‌باشی حضرت والا بود. حضرت والا آقـای نایب‌السلطنه هم تا اینجا به استقبال موکب همایون‌تشریف‌آورده‌بودند. چادر مرا هم از سراپرده دورزده بودند در میان باغچه که درخت انجیر زیاد داشت. از جانب حاجی حسین‌خان قاجار که طرف عبدالله خان والی این ده سپردهٔ او است به این تفصیل برای من انسانیت کرده بود: قند ارسی‌سه‌کله ــ آب‌لیمو سه‌شیشه ــ جوجه چند قطعه ــ انار مجموعه. خلاصه در چادر خودم دو سه ساعتی راحت شدم.

پس از آن نیم ساعت به غروب مانده به خیال دیدن و شرفیابی خدمت حضرت والا آقای نایب‌السلطنه حرکت کردم. وقتی که نزدیك چادر ایشان رسیدم میر شکار و بشیرالدوله گفتند که سوار شدند به شهر تشریف ببرند. من به ایشان رسیدم. برای احوال‌پرسی فوج و

۹۱ــ اصل: خار

سوارهٔ جمعی سیف‌الملك و سواره نظام و غیره می‌رفتند. در خدمت ایشان رفتم. فوج و سوارهٔ قـزاق و غیره را دیدند و تمجیـدات از سیف‌الملك شد. پس از آن ایشان به حضور مبارك تشریف بردند. و از آنجا شبانه به شهر تشریف می‌برند برای تدارك استقبال ورود موکب همایون. من هم آمدم به چادر خودم. خان محقق به من نزدیك بودند به چادر من آمدند. مشغول صحبت شده شام پیش من خوردند. هوا سرد بود.

به‌تاریخ چهارشنبه هفتم شهر ذی‌حجة‌الحرام

منزل امروز خاتون‌آباد است، و از ایوان کیف تا خاتون‌آباد را هفت فرسخ می‌گویند. ما شش ساعت سوار کالسکه بـودیم و قریب هفت فرسخ است. صبح امروز را سوار شده رفتم چادر جناب امین‌ـ السلطان. نواب والا عزالدوله هم آنجا تشریف‌داشتند. قدری نشستیم. دو ساعت از دسته گذشته شلیك زنبورك شد. دردم سراپرده حاضر شدیم. سرکار عزالدوله و جناب آقای عضدالملك و سرکار ایلخانی هم بودند. اعلیحضرت همایونی به کالسکه سوار شدند. جناب امین‌ـ السلطان اشخاصی که مباشر ایوان‌کیف بودند در پیش روی کالسکه آورده معرفی کرده و ماها در رکاب قدری‌آمدیم. از آبادی ایوان‌کیف فرمایشات کردند. ایوان کیف بقدر چهارصد پانصد خانوار رعیت و سکنه دارد و اکثر متمول هستند و از اهل صنعت و کسب هستند. جاجیم... می‌بافند....[۹۲] دارد باید دایر نمایند. خلاصه بقـدر سه ساعت راه آمدیم. برای ناهار پیاده شدیم، ناهار صرف شد.

قدری فاصله ازناهارگاه دهی دیده شد اسمش «آفرین» بود و آب زیادی دیده شد. قدری دیگر آمدیم به قریهٔ شریف‌آباد رسیدیم که می‌گفتند تا ایوان کیف چهـار فرسخ است و شریف‌آباد در دست ابراهیم‌خان نایب است. هوا گرم شد. من در کالسکهٔ‌مستشار مؤتمن‌ـ السلطنه نشستم و دورشکهٔ خودم را به سرکار والا عزالدوله و نواب

۹۲ـ در هر نقطه‌چین دو کلمه سفید گذاشته است.

اسحق میرزا دادم. دو ساعت و نیم به غروب مانده به خاتون‌آباد رسیدیم که محل اقامت اردوی همایونی بود. در زمینی‌که خیلی‌خاکی بود چادر زده بودند. آقای امین حضور هم امروز به حضور مبارک آمد و امروز بعضی از اسبهای کالسکه و غیره در راه مانده بود. آدم مقرب‌الخاقان حاجی میرزا رضای منشی‌باشی جناب مستطاب «آقا» سی من جو و شصت من کاه و یك رأس بره برای من تعارف آورد و انسانیت کرد. ان‌شاءالله فردا ورود دارالخلافه است.

به تاریخ پنجشنبه هشتم شهر ذی‌حجة‌الحرام

الحمدلله علی‌السلامة. امروز موکب همایونی روحنافداه به مبارك و سعادت وارد دارالخلافه و مقر سلطنت عظمی خواهند شد. قدری از روز گذشته از خاتون‌آباد موکب مسعود حرکت فرمود. در التزام رکاب مبارك آمدیم. هوا گرم بود. بقدر دو فرسخ متجاوز تشریف آوردند. در روی تپه‌های مقابل بقعه و زاویهٔ حضرت عبد-العظیم (ع) برای ناهار قدری توقف فرمودند. من هم با نواب اسحق میرزا در یك دورشکه آمدیم. جناب‌جلالت‌مآب عضدالملك برای ناهار در عرض راه توقف نکردند و به باغ سلیمانیه ملکی خودشان که نزدیك عمارت و باغ دوشان‌تپه است رفتند. سرکار والا ایلخانی و جناب حاجی میرزا محمدرضای مؤتمن‌السلطنه هم با ایشان بودند، ولی درهمان‌نزدیکی که محل ناهارگاه همایونی بود برای صرف ناهار توقف کردند. من هم از آنجا گذشته قدری فاصله در جائی‌که آب نبود برای صرف ناهار ناچار پیاده شدم. ناهار صرف شد.

اعلیحضرت همایونی روحنافداه حرکت فرمودند. همه‌جا در رکاب مبارك آمدیم. در مقابل هاشم‌آباد ملکی اقبال‌الدوله قلیانی صرف شد. کالسکهٔ همایونی عبور فرمودند. من سوار اسب شدم و دنبال کالسکه بودم. اول این طور استنباط می‌شد و مذاکره شده بود که اعلیحضرت همایونی در سرقناتی که اقبال‌الدوله به اسم شکارآباد برای دیوان اعلی حفر کرده و آبی بیرون آورده تشریف می‌برند

نزدیك آنجاها شدند بی‌خبر به‌باغ سلیمانیه متعلق به جناب جلالت‌ـ مآب عضدالملك دام اقباله تشریف‌بردند و باطناً محض ظهورمرحمتی نسبت به معزی‌الیه بود، به‌علت آنکه در این سفر صدمهٔ روحانی و خیالی به جناب معزی‌الیه باطناً خیلی رسیده بود. خلاصه در آن باغ تغییر لباس از امثال جیقه و علامات سلطنتی فرمودند. اسباب امروز جناب عضدالملك شد و سوار اسب شدند و به طرف دروازهٔ دوشان تپه که وارد شهر می‌شوند عازم شدند. از عرض راه جادهٔ دوشان تپه اولا حضرت والا آقای نایب‌السلطنه روحی‌قداه با جمعی از صاحب‌ـ منصبان بزرگ استقبال آمده بودند. تعظیمات نظامی کردند. شلیك زنبورك و توپ شد.

معتمدالسلطان آقا رضای آجودان مخصوص و پیشخدمت خاصه که متصدی و تحویلدار توپهای دولتی است چهارصد و پنجاه عرادهٔ توپ که تعمیر و پرداخت کرده بودند به حکم حضرت حاضر و در این راه به ترتیب گذارده بودند که از نظر مبارك بگذرانند. خدمات او مستحسن افتاد. پس از آن در ورود دروازهٔ دوشان تپه اصناف شهر برای استقبال حاضر ایستاده بودند و هرصنفی در دست خودشان گلدانهای گل و کاسه نبات گرفته سلام و صلواتی می‌فرستادند. از دروازهٔ دوشان تپه تا دروازهٔ ناصریه از زن و مرد و طبقات مردم هجوم عامی کرده، همه از روی قلب اظهار شادی و تشکر می‌کردند. از دروازهٔ ناصریه تا میدان باغ پیش روی عمارات دولتی از افواج و نظام با کمال آراستگی و لباسهای ممتاز صف کشیده موزیکانچیها می‌نواختند. و کنت‌مونت فرت رئیس نظمیهٔ شهر از دروازهٔ دوشان‌ـ تپه تا دروازهٔ ناصریه چندین طاق ترتیب داده بود که همه را با بیرقهای الوان و زینتهای دیگر ترتیب داده و در خیابان لاله‌زار و غیره همه‌جا گلدانهای گل و زینتهای دیگر قرار داده بود. به نوعی اسباب فراهم آورده بود که هیچوقت ورود مسعود مبارك همایون در معاودت هیچ سفری به این شکوه و زینت نبود.

در خیابان‌ناصریه چاکران‌مسافر و مجاور پیاده در رکاب‌مبارك

تا عمارت حرکت کـردند. و در اول میدان پیش روی عمارت جناب مستطاب «آقا» مدظله ....[۹۳] و سایر شاهزادگان عظام و سایر وزرا همه حاضر و در رکاب مبارک شرایط خاکبوسی به عمل آوردند و اعلیحضرت همایونی روحنافـداه در حق هریك اظهار مرحمت می‌فرمودند و بعد از ورود به‌دیوانخانهٔ بزرگ در تخت مرمر سلام عام شد. شعرا قصیدهٔ تهنیت ورود و خطیب خطبهٔ خوبی قرائت کرد و بعد از انقضای سلام مرخص شدند. و من هم آمدم در خانهٔ خودم. وقت غروب بود.

از ابتدا الی انتهای این سفر خیریت اثر چهار ماه و دو روز شد و الحمدلله که در ایـن سفر به سلامتی آمدیم. نعمت سعادت زیارت نصیب شد. ولی فایـده‌ای از خیالات دیگـر حاصل نشد. امیدواریم به فضل و توجه امام ثامن (ع) ان‌شاءالله اسباب گشایش و اصلاحی فراهم آید.

مقابلهٔ نخستین میان عکس نسخه و نسخهٔ استنساخ‌شده توسط محمدرسول دریاکشت امروز هجدهم اردیبهشت ۱۳۶۲ به‌پایان رسید.

* * *

خواندن نهائی این سفرنامه در نمونهٔ غلط‌گیری در روز هجدهم بهمن ۱۳۷۱ پایان گرفت و پس از ده سال که کار آغاز شده بود به امید پروردگار در سال ۱۳۷۲ نشر خواهد شد.

ایرج افشار

۹۳- جای دو کلمه سفید گذاشته شده.

فهرست اعلام تاریخی
نامهای اشخاص ـ مناصب دولتی

خ

د

ر

ص

ض

ط

ظ

ع

فهرست اعلام جغرافیائی

شهرها ـ قصبه‌ها ـ مکانهای حکومتی ـ محله‌ها ـ مسجدها ـ رودها ـ کوهها ـ مکانهای جغرافیائی

(اشاره به حروف س ـ ح در جلوی بعضی از اسامی دراین بخش، منظور ضبط صورت دیگر اسامی جغرافیائی در سفرنامهٔ خراسان حکیم‌الممالک است)

ن

و

هـ

ی

فهرست لغات مدنی

(کلمات مصطلح قدیمی)

فهرست مشاغل و عناوین

فهرست دسته‌های نظامی و طوایف

فهرست خوردنیها
(غذاها ـ میوه ـ تنقلات ـ نوشیدنیها)

فهرست پوشیدنیها و پارچه‌ها

فهرست حیوانات

فهرست قیمتها

فهرست علوفهٔ حیوانات

فهرست کتابها و روزنامه‌ها

فهرست آبادیهای مسیر حرکت

از تهران تا فیروزکوه

از فیروزکوه تا چشمه علی

از چشمه علی تا بسطام

از بسطام تا بجنورد

از بجنورد تا قوچان

از قوچان تا مشهد

از مشهد تا نیشابور

از نیشابور تا سبزوار

از سبزوار تا شاهرود

ازشاهرود تا دامغان

از دامغان تا سمنان

از سمنان تا تهران

اسامی جغرافیائی در
سفرنامهٔ امین‌لشکر و سفرنامهٔ ناصرالدین شاه

چون سفرنامهٔ ناصرالدین شاه از همین سفر خراسان به چاپ رسیده و در آن بعضی نامهای جغرافیائی با اختلافی نسبت به ضبط امین لشکر آمده است مناسب دیده شد که اسامی میان دو سفرنامه تطبیق شود. درینجا صورت نامهای متفاوت برای آگاهی خوانندگان به چاپ می‌رسد.

ضمناً جدولی از کل نامهای جغرافیائی مسیر سفر ناصرالدین شاه و آبادیهائی که نزدیک به راه او بوده است استخراج شده و روز به روزست. در پایان برای تتمیم فایدهٔ این سفرنامه به چاپ رسانیده می‌شود.

آساران / آسران
خرنه / خرند
جاشم ـ جاشب ـ چاشب/ جاشم
جاون / جاوان
نگاربند / نگاربن
جرم بد / جُرید
پشتوان / پشت بان
یوگ کمر / کوگ کمر
شوره / شورجه

بغیشان / بغشین
بیوه زن / بیوژن ـ بیوه ژن
ریوه / ریود
موشیون / موشان
ده خیر / ده خرو
کلیدر ـ کلیه در / کلید در
اباریش / اباری
کاهنه / کاهه
نریشان / نریشم

* * *

سه شنبه ششم شعبان (۱۳۰۰)
سرخه حصار ـ پل حاجی میرزا بیک ـ دماوند
چهارشنبه هفتم
بومهن ـ کوک داغ ـ عسطلک ـ کردخلیل ـ اسپرس زار
پنجشنبه هشتم
مهرآباد ـ جیلارد ـ حصاربالا ـ حصار پائین ـ باغ شاه

شنبه دهم
ده مراء ـ ده وِزن دره
دوشنبه دوازدهم
سربندان ـ تارمومج ـ کل سریش ـ کوه قره‌قاچ ـ آب سرد ـ کیلان ـ ساران ـ وادان ـ بیدک ـ آینه ورزان ـ جاوان ـ سرخه ده ـ مغانک
سه‌شنبه سیزدهم
امین‌آباد ـ دلی چای ـ میرآباد ـ کلک ـ

حسن آباد ـ ده آرو

چهارشنبه چهاردهم

چمن فیروزکوه ـ سربند ـ نمرود ـ حیله رود (حلوه رود ـ حلوا رود)

جمعه شانزدهم

گورسفید ـ کُمند ـ طرود ـ مهن ـ افتر

شنبه هفدهم

جاشم ـ سنگسر ـ خوار

یکشنبه هیجدهم

خرند ـ آسران ـ چمن خنک ـ رضاآباد ـ هزار جریب

دوشنبه نوزدهم

فولاد محله ـ ملاده

سه‌شنبه بیستم

چمن رسم رودبار ـ پلور ـ چشمه علی

چهارشنبه بیست و یکم

سلطان میدان ـ ده اَکَره ـ بَرد

شنبه بیست و چهارم

چهارده کلاته ـ یانسر ـ کفشگری ـ سرخ کریه ـ شوریان ـ وینه سر

دوشنبه بیست و ششم

شاه کوه ـ ترزه ـ مجن

سه شنبه بیست و هفتم

تاش

چهارشنبه بیست و هشتم

کوه یردکه (چردکه) ـ سیامرکو ـ چلی بالا و پائین ـ توبر ـ صحرای قورق ـ کمالان ـ ماران ـ نوده ـ غریب آباد

پنجشنبه بیست و نهم

ابرسیج ـ تجر ـ نگاربن ـ چهارباغ

شنبه غرهٔ رمضان

چهارده ـ آهوبانو

دوشنبه سیم

کلاته خیج ـ دولت آباد ـ علی آباد ـ نصیرآباد ـ زرگر ـ قهیج ـ قاسم آباد ـ چهار طاق ـ کلامون ـ ده خیر ـ کوثرآباد ـ میغان ـ قلعه سفید ـ خرقان ـ گرمه ـ کلاته

سه شنبه چهارم

خوش ئیلاق ـ چشمه سرخ ـ خنج

چهارشنبه پنجم

تیلاور ـ نوده ـ خرمارود ـ فارسیان

پنجشنبه ششم

کاشیدار ـ چناشک ـ حسین آباد ـ قلعه دختر ـ سیب چال ـ وامنان ـ کالپوش ـ گلستان

جمعه هفتم

تولبین ـ نردین ـ پیغمبر دشت ـ نانیک

یکشنبه نهم

رباط قره‌گز ـ دشت ـ رباط عشق ـ چاربید

سه‌شنبه یازدهم

فرنگ ـ سوقه ـ سملقان ـ اترک ـ چناران

چهارشنبه دوازدهم

چشمهٔ گیوبج ـ جلگهٔ بشخت ـ چشمهٔ کلکایک ـ چشمهٔ پلنگی ـ دره

پنجشنبه سیزدهم

جاجرم ـ ایور (چاهه) ـ گرمه ـ قلعهٔ جلال‌الدین ـ جوین ـ اوذون کوه ـ کوه تکه

جمعه چهاردهم

زمان‌آباد ـ چهارده سنخاس

شنبه پانزدهم

چغتال ـ خوداشا ـ جُرید ـ جعفرآباد

یکشنبه شانزدهم

قلی ـ کوه سهلوک ـ رباط عشق ـ آرمدلو

دوشنبه هفدهم

چهاربید ـ ده دربند ـ شوغان ـ طَوَر ـ کوه مانه ـ هندانه ـ محمدآباد ـ دربند ـ کوشقان ـ بامی ـ پشت بان ـ چپّه ـ جغدی ـ دوبرجه ـ حصار اسماعیل ـ کتلی ـ برزانلو

سه شنبه هیجدهم

فیروزه ـ شیرین‌سو ـ رختیان ـ حصار ـ نیستانه ـ گریوان

چهارشنبه نوزدهم

ارگ محمدخان ـ بش قارداش ـ مهتان ـ مزرعهٔ حلقه سنگ ـ قلعهٔ عزیز ـ حصار شیرعلی بیک

شنبه بیست و دوم

علی آباد ـ عبدآباد ـ خان بلاغ ـ یاغجق ـ

گرم خانه ـ دره حمید
سه‌شنبه بیست و پنجم
بابا امان ـ گوک کمر ـ بیغو ـ چناران
چهارشنبه بیست و ششم
نوده ـ شورجه ـ آب دَوَه ـ درهٔ بزآباد ـ ده زورم ـ آسلمه ـ کوه مسنو ـ حصار شیرعلی ـ بیدک ـ دو برار ـ آق قلعه ـ قشلاق ـ لنگر ـ کلاتهٔ باقرخان ـ قلعهٔ حسینعلی خان ـ نیکی قلعه ـ حمزانلو ـ بارخانه
جمعه بیست و هشتم
کیلارد ـ زرمقان ـ تناس وان
شنبه بیست و نهم
برزل آباد ـ فیض آباد ـ امیرآباد ـ الله آباد
یکشنبه غرهٔ شوال
چمن لیلی ـ کلاته سید ـ نجف آباد ـ خبوشان ـ غرقاب ـ ده یام
دوشنبه دویم
کلاتهٔ جعفرآباد ـ کلاتهٔ صفدرخان ـ اوتارآباد ـ یوسف‌آباد ـ قوچان
پنجشنبه پنجم
علی آباد ـ نادر تپه ـ فتح آباد ـ قلعهٔ کلب آقاسی ـ کپلن (کوپلن) ـ میاب ـ محمدآباد ـ دره گز ـ فرخان
جمعه ششم
سوهان ـ کلاتهٔ میرزا محمدعلی ـ دیزآباد ـ جعفرآباد ـ دولت آباد ـ یساقی ـ طاس ـ موچنان ـ میدان خونی ـ کپی ـ دهنت ـ قلعهٔ حسن ـ اراک ـ قلعهٔ یهود ـ قلعهٔ دربندی ـ دره زرک ـ سرزد ـ تبرک ـ رودخانهٔ دروتگز ـ رودخانهٔ قوزقان ـ رودخانهٔ گلریز ـ رودبار ـ قلعه میر ـ آتک ـ کلته چنار ـ اَنو
شنبه هفتم
بام ـ صفی آباد ـ کلات نادری ـ چولای خانه
یکشنبه هشتم
چشمهٔ گیلاس ـ قصبه ـ برج ـ قیس‌آباد ـ چمن گوک ـ چناران ـ شترپا ـ نهرآباد ـ هاشم‌آباد ـ کشف رود ـ سیدآباد ـ خون آباد ـ درزآب ـ کوارشک

دوشنبه نهم
مغان ـ مهدی‌آباد ـ چهچهه ـ علی‌آباد ـ غزل حصار ـ قلعه رضا ـ زینکز ـ سید آباد ـ اخلَمَد ـ کوباغ ـ نهرآباد ـ درزآب ـ چولانی خانه ـ دره گز ـ تباکان ـ قمج ـ ارداک ـ کوارشک ـ وکیل خان
سه شنبه دهم
چمن قهقهه ـ کال دیوین ـ پائین ده ـ شاندیز ـ گل مکان ـ میان ولایت ـ کلاتهٔ کربلائی محمدخان ـ کلاتهٔ حسن آباد ـ جلال‌لو ـ دوین ـ پائین ده ـ بزمرکی ـ سنگ سیاه قلعه ـ سیاه ـ ناصرآباد ـ حاجی آباد ـ ناظرآباد ـ چهل حجره ـ کلاتهٔ شاه بند ـ چنگ کلاغ ـ کلاتهٔ حبشی ـ کلاتهٔ حسن سیدآباد ـ چقور الکگ ـ چهچهه ـ اوچ دفتر ـ محمدآباد ـ شمس آباد ـ آب دوش کن ـ چهار برج ـ کلاتهٔ بادلو ـ قهقهه
چهارشنبه یازدهم
امیرآباد ـ کشف ـ قلعهٔ محسن آباد
جمعه بیستم
ترقبه ـ آب کوکه ـ قاسم آباد ـ جلدک ـ بنوچال ـ نصوح آباد ـ گلستان
شنبه بیست و یکم
باغور ـ مایان ـ چولای خانه ـ خرکت ـ بایرم ـ چشمه کبکان ـ قریهٔ کارنده ـ قریهٔ کوش ـ بهره ـ ماروشک ـ جنگ ـ کوشک آباد ـ بلقور ـ سنج ـ آل ـ کلاته ـ سناباد ـ فیروزآباد ـ سلوکتی ـ اقداش ـ کلزقند ـ عباس آباد ـ ده سرخ
یکشنبه بیست و دوم
مایان
دوشنبه بیست و سوم
نوچاه ـ قاسم آباد
سه‌شنبه بیست و چهارم
قلعهٔ محسن‌آباد ـ کنه پیسه ـ کرات
چهارشنبه بیست و پنجم
باغ سمرقند ـ خواجه ربیع
سه‌شنبه غرهٔ ذی‌القعده
طرق ـ قلعهٔ عسکریه ـ ده خلج

چهارشنبه دویم
شریف‌آباد ـ سنگ ـ سرجام ـ بیوژن (بیوه زن) ـ بزشک ـ رباط کلم
پنجشنبه سوم
دیزآباد ـ سرخه‌ده ـ قلعه نو ـ قلعه کهنه ـ گل ارمنی ـ تربت
جمعه چهارم
قدمگاه ـ موشان ـ بغشین ـ درود ـ ده دانه ـ محمدآباد ـ موشان
شنبه پنجم
اردقش ـ ده خرو
یکشنبه ششم
دارآباد ـ صومعه ـ میرآباد ـ عیش آباد
دوشنبه هفتم
حسین آباد ـ فتح‌آباد
سه‌شنبه هشتم
شوراب ـ کلید در
چهارشنبه نهم
زعفرانی ـ قلعهٔ غلامان ـ آب باریک ـ هاشم آباد
پنجشنبه دهم
جلین ـ زیاد آباد ـ دلقند ـ نزل‌آباد ـ آزاد منجیل ـ باغان ـ خیرآباد
شنبه دوازدهم
ریود ـ خسروگرد ـ کوه میش ـ پیراسپر (ده اسپر)
یکشنبه سیزدهم
سود خرو (صد خرو) ـ ده مهر
دوشنبه چهاردهم
مزینان ـ داورزن
سه‌شنبه پانزدهم
عباس‌آباد ـ میان دشت
چهارشنبه شانزدهم
سویز ـ بهمن آباد ـ کاهه ـ درونه ـ دوشاخ ـ فرومد ـ فیروزآباد ـ استربُد ـ صدر آباد
پنجشنبه هفدهم
میان دشت ـ الهاک ـ قزازان ـ بیارجمند
جمعه هیجدهم
میامی ـ دهنهٔ زیدر ـ کبابه‌های مغز وکیلان ـ ابراهیم آباد

یکشنبه بیستم
ارمیا ـ رحمت آباد ـ کلاته اسد ـ کلاته خیج ـ محمدآباد ـ جودانه ـ اسرائیل
دوشنبه بیست و یکم
خیرآباد ـ بدشت
چهارشنبه بیست و سوم
ده ملا ـ باغ زندان (باغ رندان) ـ قلعه نوروز ـ مغان / قلعهٔ ذوالفقارخان ـ کلاته ملا ـ حداده
پنجشنبه بیست و چهارم
مهمان دوست ـ قادرآباد ـ نعیم آباد
جمعه بیست و پنجم
بتی ـ طاق ـ جز ـ عظمت آباد ـ نریشم ـ حصار ـ مایان ـ وامرزان ـ ده نو ـ حسین آباد ـ ابراهیم آباد ـ امام آباد
یکشنبه بیست و هفتم
امیرآباد ـ رضی‌آباد ـ قاسم‌آباد ـ سلیمان آباد ـ لاریجان ـ حجاجی ـ عوض‌آباد ـ قدرت آباد ـ شیرآشیان ـ اسماعیل آباد ـ صید آباد ـ حاجی آباد ـ رزده ـ احمدآباد ـ الله آباد
دوشنبه بیست و هشتم
قوشه ـ تودردار ـ گردکوه ـ سلطان آباد
سه شنبه بیست و نهم
آهوان ـ جام ـ جنگ آباد
چهارشنبه سلخ
چاشت خوران
پنجشنبه اول
سرگان
جمعه دویم
لاسجرد ـ ناسار ـ ده سرخه
شنبه سیم
ده نمک ـ عبدالله آباد
یکشنبه چهارم
پاده خوار ـ علی آباد ـ قلعهٔ آرادان
دوشنبه پنجم
قشلاق ـ یاتری ـ هشت آباد
سه‌شنبه ششم
ایوان کیف ـ کیلان دماوند ـ قشلاق ـ لجران ـ کرمد فروز ـ حسین آباد ـ قلعه نو ـ نوده ـ شاه بوداق ـ کهک ـ سزد ـ

نوده ـ سازورن ـ ریگان ـ قاطول ـ ناسار ـ
اللهویردی آباد ـ حصارک ـ کوشک ـ
کردوان خواجگی ـ رشمه ـ مبیجان ـ
رستم آباد ـ ایوانک ـ ارجلان ـ قلاچک ـ
حسن آباد ـ سلمان مهران ـ هاشم آباد ـ
ده سلطان ـ سلمان شه سفید ـ کهن آباد ـ
فردان ـ کند و کور حصار

چهارشنبه هفتم

خاتون آباد ـ شریف آباد ـ ساران ـ
کیلان ـ کورک ـ ورانه ـ ده ور ـ گندآب ـ
بهنام سوخته ـ ده خسرو ـ آلوهک ـ
حصار امیر ـ قرمز تپه ـ گلین ـ کریم آباد ـ
حصار مهتر ـ جلیل آباد ـ سلمان آباد ـ
شترخان ـ بید شکاران ـ روازه ـ ایه ـ
علی آباد ـ شوران ـ شوشی آباد ـ
عبدل آباد ـ کهریزک ـ خلیف آباد ـ
مندکان ـ عزیزآباد ـ محسن آباد ـ شور
قاضی ـ یوسف آباد ـ اکبرآباد ـ محمود
آباد ـ غیاث آباد ـ حیدرآباد ـ یام ـ جام
کاران ـ شریف آباد ـ چال سوت ـ
مامزون ـ پلشت ـ قهه

پنجشنبه هشتم

سلیمانیه



جناب امین لشکر وزیر فواید



میرزا قهرمان مشیرلشکر



[illegible]

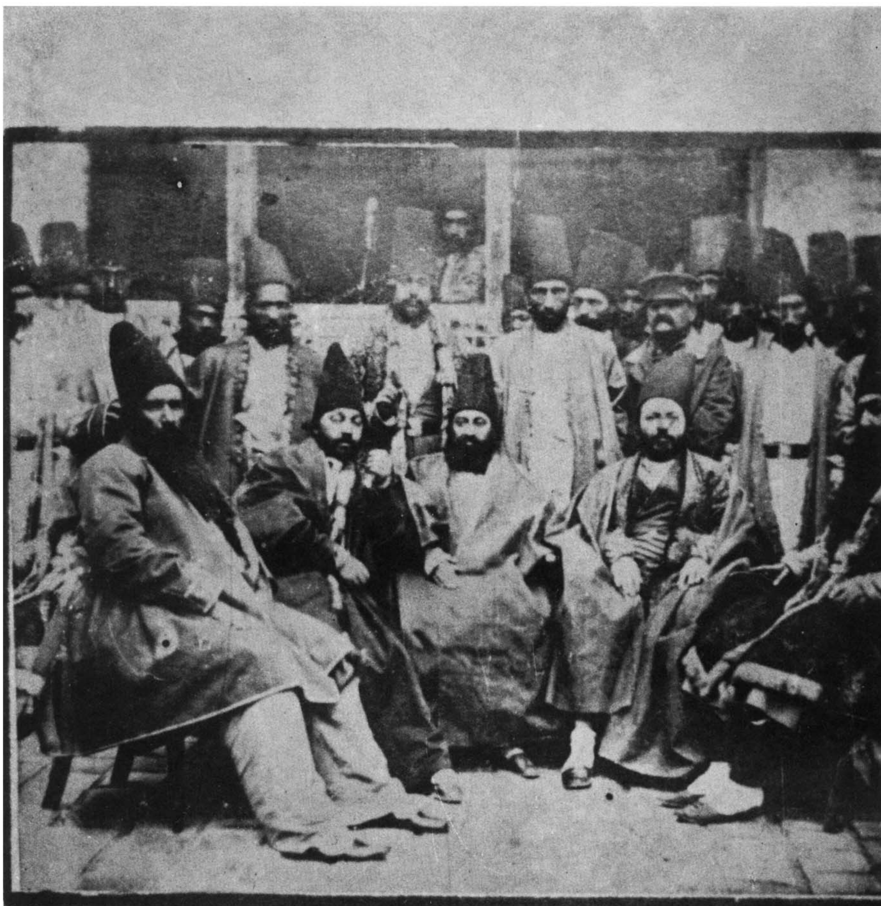
به خط ناصرالدین شاه

میرزا قهرمان ـ نصیرالدوله

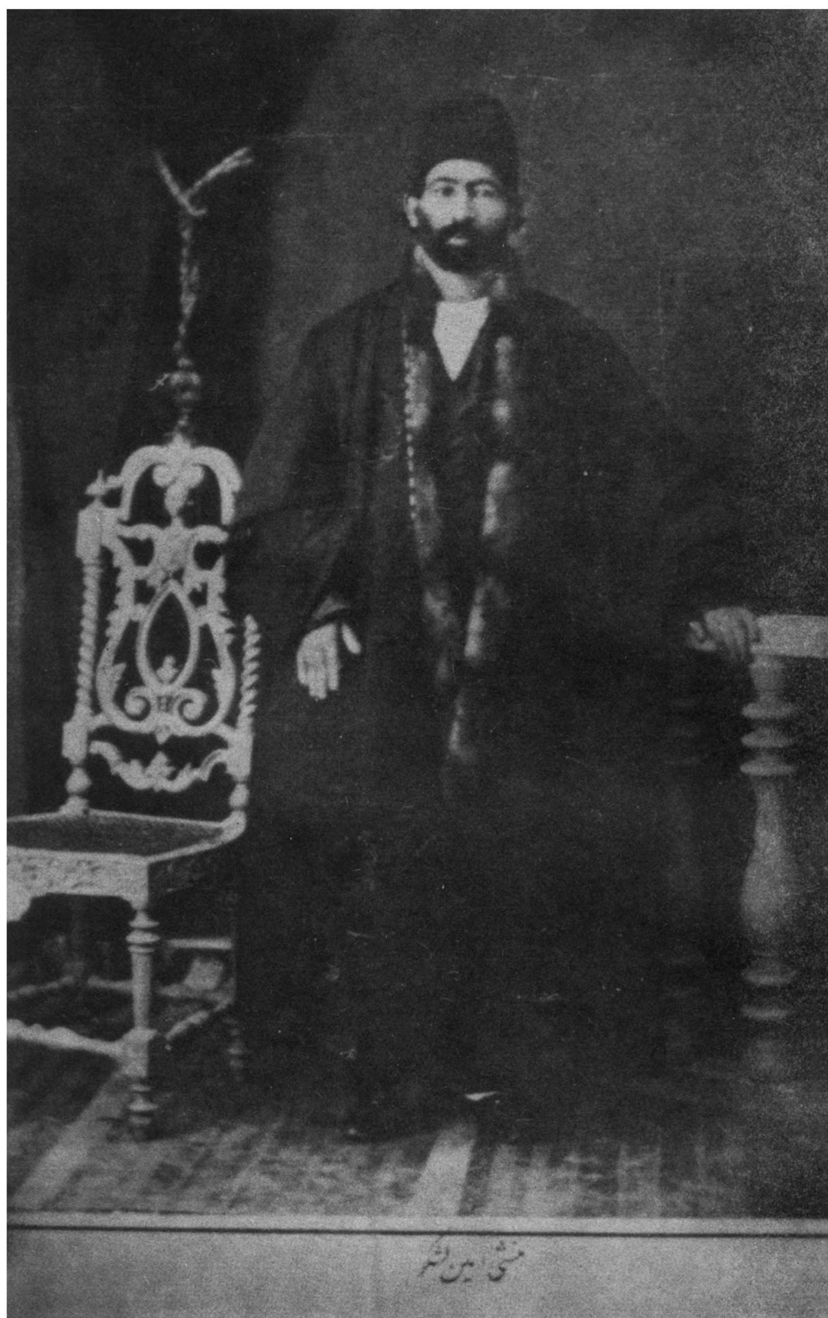





محمدخان






منشی امین لشکر



۱ـ عضدالملک ۲ـ انوشیروان میرزا ۳ـ اسحق میرزا ۴ـ نورمحمدخان امین دیوان
۵ـ امین لشکر ۶ـ ظهیرالدوله ۷ـ امین‌السلطان ۸ـ محقق ۹ـ محمدباقرخان ادیب‌الملک
۱۰ـ تقی خان ۱۱ـ سیف‌الدوله ۱۲ـ ماشاءالله خان ۱۳ـ میرزا تقی‌خان مجدالملک
۱۴ـ محمدکرمشاه، آدم عضدالملک

